

اساطیرِ راپن

نوشتہ

ژولیت پیکوت

ترجمہ

باجلان فسترجی

सुधा.

روایت مکتوب

اسرار شاهان

باجان خانی



آستان قدس

۱/۳۰۰ ف

۳/۱

شناخت اساطیر

۲



شناخت

اساطیر راپن

نوشتہ

ژولیت پیگوت

ترجمہ

باجلان منسرخنی



برای اقدس ذوالریاستین، همسر.



اساطیر ژاپن

ژولیت پیگوت

ترجمه باجلان فرخی

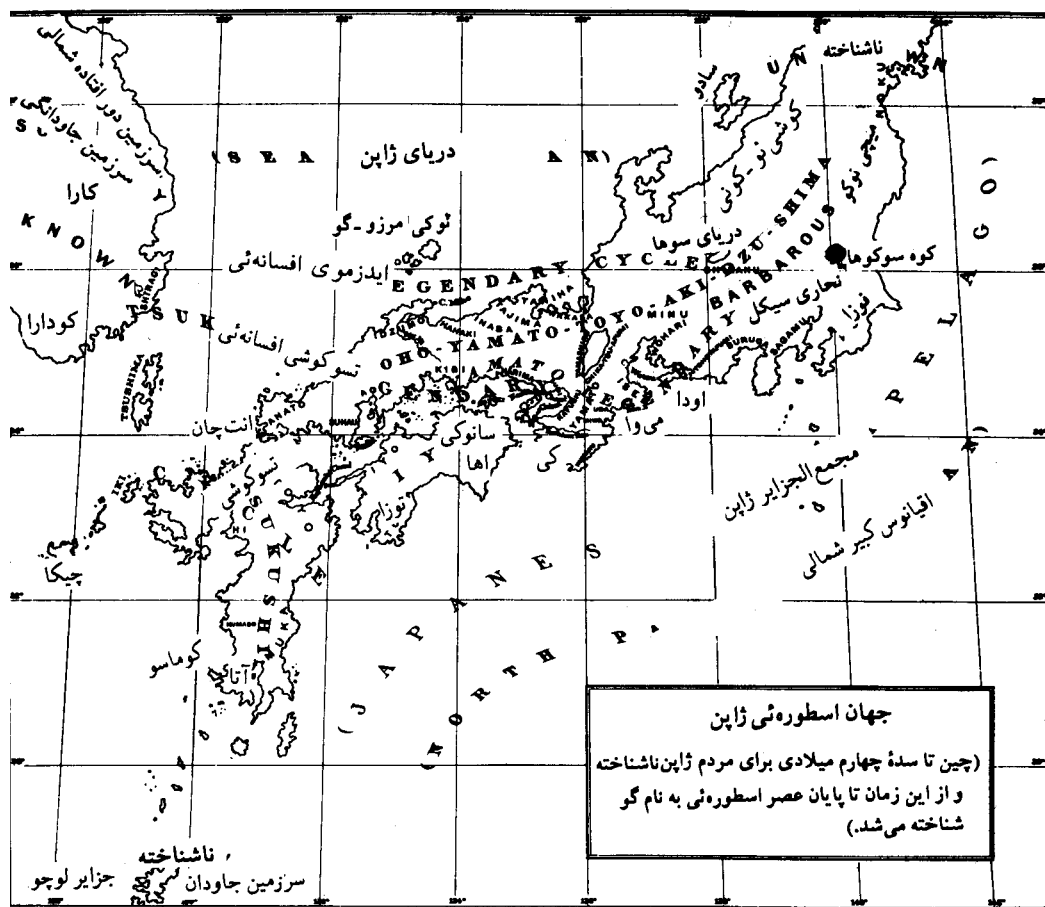
صفحه آرا: محمد حسن پور

چاپ اول: ۱۳۷۳

تعداد: ۴۰۰۰ نسخه

چاپ گلشن

حق چاپ محفوظ است







فهرست

- سرزمین ژاپن و پیدائی آن ۱۱-۳۵
 اسطوره‌های آفرینش: ایزاناگی و ایزانامی؛
 آما تراسو، خدا بانو خورشید؛ سوسانو، خدای
 توفان؛ درختان و خرسنگ‌ها؛ اوکه — موجی؛
 اخگر و آتش؛ گردبا هیرا؛ گیلان و هلو؛
 نینگی و شاهدخت شکوفه‌ها
- ۳۶-۶۴ بررسی تاریخی
 کوچیری و نیهونگی؛ ئو — کونی — نوشی؛
 سوکو — نا — بیکو، خدای کوتوله؛ یاماموتو
 داته؛ فتح کره؛ ورود آئین بودا؛ شوکو دایشی؛
 دوره فوجیوارا؛ ستیز دودمان تایرا و میناموتو؛
 یوشی — ئیه؛ کیوموری؛ تامه تومه و یوشیتسونه؛
 نبرد دانورا؛ تو یوتومی هایدو یوشی؛ انزوای
 ژاپن؛ روابط خارجی.
- ۶۵-۱۰۱ باورها و خدایان ژاپن
 ساختار شینتو؛ شینتو و آئین بودا؛ توری؛ درخت
 ساکاکی؛ تنگو و ئونی؛ محراب و نفرین؛ آینه؛
 ناقوس موگن؛ شبح ئو — سونو؛ راهب مجرد؛
 ئن نو شوکا کو؛ کوبودایشی؛ میتوکومون؛

نی چی رن؛ تندیس ها؛ دای بوتسو؛ ایناری،
خدای برنج؛ هفت خدای نیکبخشی؛ نیایشگاه
و درود گر.

آفریدگان و ارواح

۱۴۰-۱۰۲

تنگو؛ ثونی؛ کاپا؛ زن برفی؛ عشق میرایان و
ارواح؛ دیگر ریخت شدن حیوانات به هیأت
انسان؛ داستان چرخ زایش؛ سامورای خودخواه؛
عشق مادر؛ خادمه خطا کار؛ شبیحی در معبد؛
گریز از انتقام؛ گنج مدفون؛ پاداش تقوا؛
آزمون هوئیچی.

مردان و زنان قهرمان

۱۷۲-۱۴۱

موموتارو؛ ایسویوشی؛ کینتارو. رایکو، یابوری
میتسو؛ تاورا تودا؛ بنکشی ویوشیتسونه؛
آتسوموری و کوما گای؛ چهل و هفت رونین؛
قهرمان بانوان.

انسان و حیوانات

۲۰۱-۱۷۳

خرگوش سفید نوکی؛ گنجشک زبان بریده؛
سگ حق شناس؛ زنبور حق شناس.
مرغابی های کاکلی؛ فرزند پرهیزکار؛ ایکه
ذوکی، اسب؛ سگ تامه تومه؛ ظروف امانتی؛
گورکن و خرگوش؛ گربه های آزارگر؛ گورکن
و بچه روباه؛ دشمنی میمون و خرچنگ؛
بی استخوان شدن عروس دریا.

داستان های کهن و نو

۲۳۹-۲۰۲

اوراشیما؛ هیزم شکن و چشمه جوانی؛ درخت
جینگ کو؛ مرد پیر و درخت گیلاس؛ روح
تایرا؛ غده های هیزم شکن؛ بنتن پدید آورنده
شادی؛ پروانه سفید؛ جهیز شگفت انگیز؛
[لافکادیوهرن (یا کومو کویزومی)، اینو نوریس
اوگه] دختر آینه.

کتابشناسی اساطیر ژاپن ۲۴۲-۲۴۱

فهرست راهنما ۲۵۰-۲۴۳

سرزمین ژاپن و پیدائی آن

ژاپن سرزمین افسانه‌ها و روایات و شاید از این نظر غنی‌ترین سرزمین‌های جهان است. کتاب‌ها و نمایش‌های ژاپنی سرشار از افسانه‌های خدایان، خدایانوان، قهرمانان و کانون‌های خانوادگی نیز جایگاه بازگویی این گونه از افسانه‌ها است. روایات و افسانه‌های ژاپنی همانند داستان‌های خوب و ماندگار همچنان از طریق سنتی و سینه به سینه و آثار مکتوب تکرار می‌شوند و بدین دلیل است که ژاپن را دیار اسطوره‌ها، روایات، افسانه‌ها و فولکلور^۱ می‌دانند.

بسیاری و گوناگونی این داستان‌ها احتمالاً با تنوع شرایط جغرافیائی و اقلیمی ژاپن پیوند دارند. جزایر اصلی ژاپن عبارتند از جزیره اصلی: هوکایدو^۲ (یه‌زو) واقع در شمال هونشو^۳ (جزیره اصلی و میانی) با شهرهای بزرگ توکیو، کابه، یوکوهاما و هیروشیما و دو جزیره جدا از جزیره اصلی واقع در محدوده دریای درون بوم ژاپن و در جنوب غربی جزیره اصلی شیکوکو^۴ و کیوشو^۵. بر این مجموعه جزایر کوچک‌تری را باید افزود که وسعت برخی از آن‌ها در حد خرسنگی دریائی است و این جزایر و چهار جزیره اصلی نیم دایره‌ئی به طول هزار مایل را تشکیل می‌دهند. امپراتوری مجمع‌الجزایر ژاپن از نظر شرایط اقلیمی در مدار شمال غربی

1- Folklore

2- Hokkaido

3- Honshu

4- Shikoku

5- Kyushu

اقیانوس آرام قرار دارد و آب و هوای آن از شرایط نیمه حاره‌ئی جنوب تا زمستان‌های سرد و گزنده شمال متغیر است. منطقه هونشو در ساحل شرقی متأثر از جریان آب گرم اقیانوس آرام و مناطق هم‌جوار جریان سرد توختوتسک^۶ در دریای ژاپن به جانب غرب از این جریان متأثرند. ژاپن سرزمین کوه‌های دارای قله مرتفع و آتشفشان، آبشارها، دریاچه‌ها، چشمه‌های آب گرم، زلزله، توفان و امواج ناشی از جزرومد و سرزمینی با رودهای خروشان و زلال و جنگل‌های ژرف انبوه و سبز است؛ و درختان بومزاد سرو ژاپنی، گیلاس ژاپنی، شکوفه‌های هلو در بهار و درختان افراى زرين و سرخ در خزان زیبائی این دیار را کامل می‌کنند.

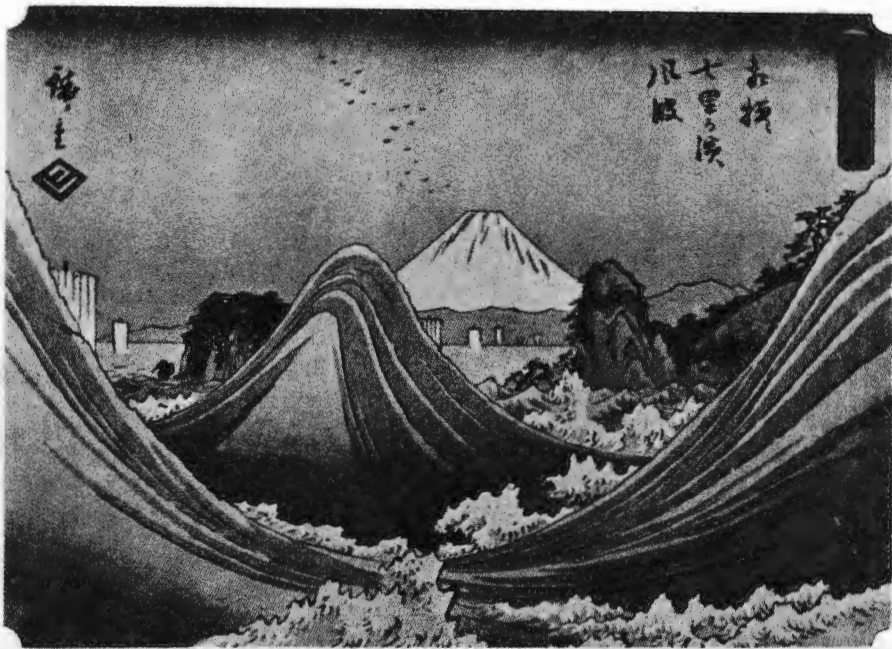
تنوع و بسیاری افسانه‌ها و داستان‌های ژاپنی از آئین شینتو^۷ نیز متأثر است. در آئین شینتو بسیاری از نمودهای طبیعت مثلاً یک آتش فشان، درخت هلو و جز آن یک انسان، روح یا کامی^۸ است. در این آئین بسیاری از درختان و حیوانات پیک خدایانند و نباتات و حیوانات در اساطیر و فولکلور ژاپن از نقش اساسی برخوردارند.

ژاپن دیرزمانی از تاریخ خود را در اتکای به خود، انزوا و جدائی از سرزمین‌های دیگر سپری کرده است. رودهای ژاپن کم عمق، دارای جریان تند و آبشارهای بسیار و چنین شرایطی مردمان را به ماندگار شدن در بومزاد خویش و پرهیز از سفر تشویق کرده است. پرهیز از سفر و دلبستگی به زیبائی‌های طبیعی و سرزمین خود از دیرباز خالق ژاپنیان وطن دوست بوده است.

معابد و عبادتگاه‌های بودائی و شینتو در مناطق جنگلی و کوهستانی ژاپن از زیباترین جلوه‌های هنر دست ساز انسان و از این شمار معبد منطقه‌ئی نی‌کو^۹ در چند صد کیلومتری توکیو و آرامگاه شوگون^{۱۰}‌های توکوگاوا^{۱۱} زیباترین است. در زبان ژاپنی واژه کیکو^{۱۲} به معنی زیبا است و کم‌تر جهانگرد و مسافری است که در ژاپن با مثل «تا نی‌کو را ندیده‌ئی از کیکو سخن مگو» آشنا نباشد.

انزوای ژاپن موجب شناخت بیش‌تر محیط طبیعی و آفرینش افسانه‌ها و روایات بومی بوده است که با منطقه‌ئی خاص یا نمودهائی از آن پیوند دارد. مثلاً روایات و افسانه‌های مربوط به کوه فوجی بسیار و تاریخ بسیاری از آن‌ها به زلزله بزرگ ۲۸۶ ق.م بازمی‌گردد. زلزله ۲۸۶ ق.م موجب شکافته شدن زمین و ویرانی بسیار و این ماجرا در ۱۹۲۳ میلادی نیز تکرار شد و سبب نابودی بناها و مردمان بسیاری در توکیو و یوکوهاما شد. دریاچه بیوا^{۱۳} (سازی

6- Okhotsk	7- Shinto	8- Kami	9- Nikko	10- Shogun
11- Tokugawa	12- Kekko	13- Biwa		



تصویر ۲- تاریخ آخرین آتش فشانی فوجی یاما به ۱۷۰۷ میلادی بازمی‌گردد. کوه فوجی یاما الهام‌بخش بسیاری از هنرمندان، مقصد زائران و خاستگاه بسیاری از روایات افسانه‌ئی است. نقاشی از هیروشیگه

ژاپنی به هیأت عود یا ماندولین) واقع در ایالت ئومی در جنوب غربی هونشونیز خاستگاه افسانه‌های بسیاری است. در ئومی تپه کوچکی به نام میگامی^{۱۴} وجود دارد که شکل آن همانند کوه فوجی است. فوجی از دیرباز کوهی مقدس بوده است و می‌گویند در گذشته زائران ژاپنی منطقه ئی میگامی تا فوجی را به جای هفت روز در صد روز طی می‌کردند. نزد عامه و در روایات افسانه‌ئی ژاپن فوجی یاما مادینه و کوه‌ها کوه^{۱۵} نراست. می‌گویند به روزگار بودا از او پرسیدند. فوجی بلندتر است یا ها کوه؟. بودا لوله ئی از قله فوجی به قله ها کوه وصل کرد و با ریختن آب در آن آب از قله فوجی سرازیر شد. فوجی خشمناک از حسد زنانه بر سر ها کوه کوبید و با شکستن جمجمه او قله ها کوه هشت پاره شد و از آن روزگار ها کوه از فوجی کوتاه‌تر شد. این افسانه به کوه‌های دیگر نیز نسبت داده می‌شود و دانش جدید ارتفاع‌سنجی موجب تغییر در افسانه شده و افسانه پیشین در مورد ارتفاعات مناطق مختلف نیز گفته می‌شود.

14- Migami

15- Kaku



تصویر ۳- عمارت بیودو-ئن در اوجی واقع در چند کیلومتری کیوتو. معماری این بنا از سده یازدهم میلادی و بخش اصلی آن در گذشته به معبد و دیری بودائی تعلق داشت. تالار اصلی این بنا که در ۱۰۵۳ به اتمام رسید نماد ققنوس اسطوره‌ئی است. بخش بیرونی ساختمان بال‌های ققنوس و عقب آن دم این پرنده است و دو ققنوس مفرغی بر بام این بنا تعبیه شده است.

خاستگاه و منشأ مردمان ژاپن مبهم اما غالباً آینو^{۱۶} های کنونی ساکن هوکایدو را نیاکان مردمان کنونی ژاپن می‌دانند. در اسطوره‌ها و افسانه‌ها آینوها را غالباً بربرهائی می‌نامند که توسط مهاجمانی که از بوملاد آسیا و از طریق شبه جزیره به ژاپن هجوم آوردند به شمال رانده شدند. گفتگو از خاستگاه مردمان ژاپن و علت مهاجرت آینوها به شمال کار این کتاب نیست و پیش از هر چیز بهتر است به اسطوره‌های آفرینش ژاپن بپردازیم. گفتنی است که

در اواخر قرن گذشته ژاپنی‌ها را یکی از قبایل گم شده بنی اسرائیل، و هواخواهان جدی این نظر آنان را اعقاب و قبیله بن‌یامین^{۱۷} می‌دانستند.

اسطوره‌های آفرینش

در افسانه‌های کودکان از قنات ماهی عظیمی یاد می‌شود که در ژرفای دریا در خواب بود. وقتی قنات ماهی آغازین بیدار شد از حرکت او جزرومدی عظیم و دریائی توفانی پدید آمد و جزایر ژاپن شکل گرفت. اما اسطوره آفرینش ژاپن از گزارش‌های کهن‌تری متأثر است که از خاستگاه آن در این بخش سخن می‌گوئیم.

ایزاناگی و ایزانامی

نشی استوار از اقیانوس روغنی آغازین سربرآورد و به خدائی بدل شد. هم در آن دم دو خدا یکی نرو دیگری ماده از این خدا هستی یافتند. از این سه گانه کمتر سخن گفته‌اند، اما هم از اینان و در سرزمین بهشتی آنان بود که نسل خدایان و خدایانوان هستی یافت. پس روزگاری دراز سرانجام دو خدا به نام ایزاناگی و ایزانامی هستی یافتند. ایزاناگی نربود و به معنی مرد جذاب و ایزانامی ماده بود و به معنی زن جذاب. پس ایزاناگی و ایزانامی از مسیر پلی که غالباً رنگین کمانش می‌نامند از آسمان فرود آمدند. ایزاناگی نیزه خود را در اقیانوس آغازین فرو برد و با بیرون کشیدن آن از نوک نیزه اش قطراتی فرو چکید و با سخت شدن آن جزیره *تُونو*^{۱۸} - کورویا خود سخت شو هستی یافت. این اسطوره از کهن‌ترین نمادهای پرستش آلت نرینه^{۱۹} در اساطیر ژاپن است.

ایزاناگی و ایزانامی را برادر و خواهر می‌پندارند و هم بر این باورند که آنان در *تُونو* - کورویا یکدیگر ازوداج کردند. آنان هنر عشق ورزیدن را از نظاره عشقبازی دو دم‌جنبانک^{۲۰} فرا گرفتند و هنوز دیدار این پرنده برای ژاپنی‌ها یادآور نخستین نیاکان آنها است؛ و بر این باورند که خدای مترسک‌ها را نیز یارای ترسانیدن این پرندگان مقدس نیست. می‌گویند سرزمین‌ها و نموده‌های طبیعی بسیاری از ایزاناگی و ایزانامی زاده شدند که از این شمار است جزایر ژاپن، آبشارها، کوه‌ها، درختان، گیاهان و باد. با زاده شدن باد آفرینش ژاپن کامل شد و هم او بود که با راندن مه تیره سیمای جزایر ژاپن را از پرده‌ئی

17- Benjamin

18- Ono - Koro

19- Phallicism

20- Wagtail



تصویر ۴ - ایزاناگی و ایزانامی از خدایان
کهن شینتو که با تماشای عشقبازی دم
جنبانک راه و رسم و جزایر ژاپن و
شماری از خدایان از آنان زاده شد.

مه آلود بیرون آورد. نخستین فرزند ایزاناگی و ایزانامی — به سبب پیشگام شدن ایزانامی در ازدواج — به هیأت ستاره‌ئی دریائی سقط شد و او را به دریا افکندند. دیگر فرزندان این دو خدا زنده ماندند و آخرین فرزند آنان، بعد از تولد مجموعه‌ئی از جزایر و فرزندی بود که زاده شدنش با مرگ مادر همراه بود. این فرزند همانا خدای آتش بود. پس از زاده شدن آتش ایزانامی بیمار و به تبی سوزان گرفتار شد و مرد. پس ایزانامی به جهان زیرین (یومی^{۲۱}، سرزمین تاریکی) کوچ کرد و ایزاناگی با وجود اعتراض ایزانامی در پی او روان شد. پس ایزانامی به یاری ارواح مادینه زشت روی دیار یومی شوی را از جهان زیرین

21-Yomi

بیرون راند و ایزاناگی به دنیای زندگان بازگشت. به هنگام خروج ایزاناگی از مدخل یومی ایزانامی فریاد برآورد به جرم این نافرمانی هر روز هزار نفر از ساکنان زمین را نابود خواهد کرد و ایزاناگی در پاسخ گفت من نیز هر روز هزار و پانصد موجود تازه را هستی می‌بخشم. داستان ازدواج ایزاناگی و ایزانامی گویای هستی یافتن پدیده‌های طبیعت و روایت جدائی آنان گویای ناپایداری زندگانی و پیدائی مرگ است. ایزاناگی به وعده خویش وفادار ماند و پس از انجام مراسمی آئینی برای زدوده شدن آثار سفر به جهان زیرین، خدایانوی خورشید، خدای ماه و سوسانو^{۲۲} خدای توفان از او زاده شدند. نیز می‌گویند این سه خدا از چشمان ایزاناگی هستی یافتند.

اماتراسو، خدایانوی خورشید

بسیاری از اسطوره‌ها شرح نموده‌های طبیعت است. در اساطیر ژاپن خورشید و ماه برادر و خواهر و ساکن سرزمین آسمانی و دیاری هستند که به گونه‌ئی شگفت‌انگیز همانند ژاپن است. در این اسطوره‌ها خورشید و ماه یکی پس از دیگری بر آسمان نمایان می‌شوند و پدیدآورنده‌ شب و روزند. خدایانوی خورشید آماتراسو^{۲۳} نام دارد و دودمان امپراتوری ژاپن خود را از تبار او می‌دانند. افسانه‌های مربوط به خورشید بسیار و مشهورترین آن‌ها افسانه‌ئی است که از نهم شدن آماتراسو سخن می‌گوید. می‌گویند سوسانو خدای توفان برادر خورشید و ماه و به تناسب کار خود خدائی تندخو بود که رفتار او همیشه خواهر را آزار می‌داد. چنین بود تا سوسانو برای دلجوئی خواهر و جبران تندخوئی‌های پیشین به دیدار آماتراسو شتافت. در این دیدار سوسانو کار را خراب‌تر کرد و با رها کردن کره‌اسب‌های ابلق خویش در مزارع برنج آماتراسو این مزارع را نابود کرد. آماتراسو خشمگین از برادر چهره نهمان کرد و به تلافی کارهای سوسانو در غاری پنهان شد و همه‌ جهان در تاریکی فرو رفت. پس خدایانوی همراه گروهی از خدایان که تر و خدایانوان به چاره‌جوئی پرداختند. خدایان [با یاری آهنگران آسمان] آینه‌ئی بزرگ، از پولاد، ساختند و آینه را بر درختی رودروی مدخل غار نهمانگاه آماتراسو آویختند. بزمی بزرگ در برابر غار فراهم شد و خدایان به رقص و پایکوبی پرداختند. آماتراسو با شنیدن هیابانگ شادی و برای ارضای حس کنجکاوی سر از نهمانگاه بیرون آورد و با نمایان شدن چهره او در آینه، جهان از تاریکی رهائی یافت. آینه دست‌ساز آهنگران آسمان نخستین آینه جهان بود و چنین است که خاندان امپراتوری ژاپن آینه‌را یکی از نشان^{۲۴} های سلطنتی می‌دانند.

22- Susano

23- Amaterasu

24- Regalia



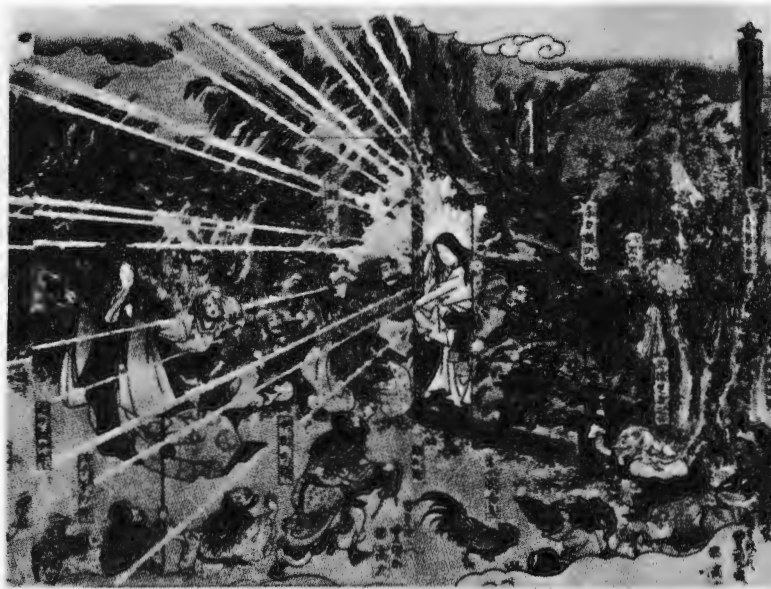
تصویر ۵- پرستار و کودک: شاید یوما-اوبا و کیتارو . پرستار کودک را در کوهساران بزرگ کرد و تنها مصاحب او حیوانات بود. نقاشی از کونیسادا . موزه ویکتوریا و آلبرت.

سوسانو، خدای توفان

در تبیین نموده‌های طبیعت سوسانو مزید بر خدائی توفان از نقش‌های دیگری نیز برخوردار است. واژه سوسانو به معنی خدای تندخو و بی‌پروا است. سوسانو پس از بازگشت



تصویر ۶- تندیس شاه اژدهای دریا ریوجین به هیأت
پیرمردی خشن که گوهر جزر و مد را در دست دارد.
می‌گویند خشم ریوجین موجب برآشتن و توفانی شدن
دریاها است. موزه ویکتوریا و آلبرت



تصویر ۷- آماتراسو خدایانوی خورشید به هنگام افتادن در دام و بیرون آمدن از نهانگاه خویش. آماتراسو خشمگین از برادر خویش سوسانو به غاری پناه برد و جهان در تاریکی فرو رفت. خدایان تدبیری اندیشیدند و با نهادن آینه‌ئی در برابر غار و تظاهر به شادی حسد آماتراسو را برانگیختند و بدین سان با بیرون کشیدن او از غار او را به دام انداختند و دیگر بار روشنائی و روز شب به جهان بازگشت آینه مقدس و زیورهای آماتراسو در این تصویر بر درخت ساکاکی آویخته است.

آماتراسو به آسمان از آن دیار به سرزمین ایزومو^{۲۵} واقع در هونشو و ساحل دریای ژاپن تبعید شد. در افسانه‌ئی سوسانو چندین تار ریش خود را در سواحل کُره کاشت و از این موها جنگلی انبوه پدید آمد؛ و بدین سان سوسانو با آفرینش جنگل و درخت نیز پیوند می‌یابد. در این افسانه و روایات دیگر سوسانو دارای ریشی انبوه است و شاید این ویژگی را از مردمان ریش دار آینوبه عاریت گرفته است.

می‌گویند ساسانو و فرزندانش منطقه ایزومو را گسترش دادند و ثومی - تسو - نو^{۲۶} سوسانو برای گسترش میراث خویش سرزمین هائی را بر ایزومو افزود. روایت چنین است که ثومی - تسو خط ساحلی این منطقه را با افزودن قطعاتی از کشور کُره و چند جزیره دور افتاده

25- Izumo

26- Omi - tsu - nu



تصویر ۸- خرسنگ های دریائی زن و شوهر در فونامی . توری شینتوئی بین دو صخره از الیاف نی بافته شده و نماد ازدواج است. در عبادتگاه های شینتو چنین نمادی هم برای پیوند دو چیز و هم به منظور به بند کشیدن ابواح خبیث به کار می رود.

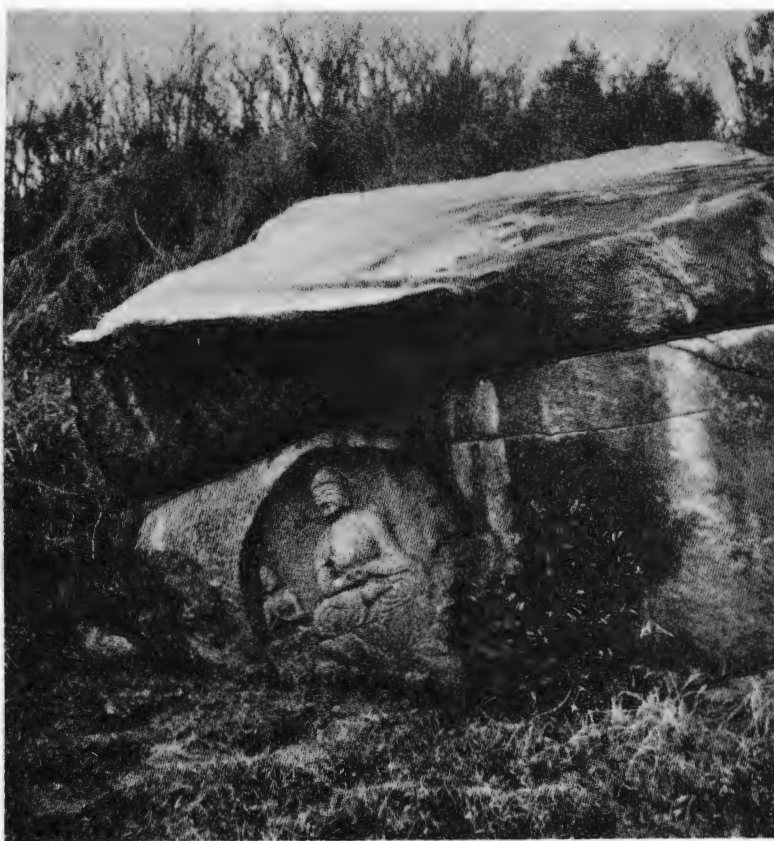
گسترش داد و این مناطق را با طناب به جانب ایزومو کشانید و طناب را بر کوهی استوار کرد. در این روایت شبه جزیره شمال ایزومو زمین هائی است که توسط نوه سوسانو بر این منطقه افزوده شده است. می گویند آخرین طنابی که برای کشیدن این سرزمین ها به کار رفت طنابی بود که به کوه تاسین^{۲۷} استوار شد و آخرین زمین های افزوده شده منطقه ئی است که در دامنه این کوه و در ساحل یومی^{۲۸} قرار دارد.

از رفتار نیک و بد سوسانو افسانه ها می گویند و مشهورترین این افسانه ها کشتن اژدهای هشت سر است. می گویند در سرزمین ایزومو دودمانی بود که هفت دختر آنان را هفت سال و هر سال پس سالی دیگر اژدهائی هشت سر بلعیده بود و در هشتمین سال با بلعیدن هشتمین و آخرین دختر آن دودمان نابود می شد. سوسانو خدای توفان فرا رسید و با آگاهی از ماجرا و دیدار آخرین دختر آن دودمان، که خدابانوئی کوچک بود، به او دل بست و به یاری دختر شتافت. سوسانو هشت قدح ساکی^{۲۹} یا عرق برنج ژاپنی، که به روایتی زهر آلود بود، بر سر راه اژدها نهاد و اژدها با نوشیدن ساکی مدهوش شد. پس خدای توفان هشت سر اژدها را از تن جدا و با آخرین دختر آن دودمان ازدواج کرد و از آنان فرزندانی زاده شد که قهرمان دیگر

27- Taisen

28- Yomi

29- Sake



تصویر ۹- در مسیر جاده ها و در مناطق روستائی غالباً تندیس های بودائی را می توان دید و این تصویر از تندیس است که در نزدیکی نارا قرار دارد.

اسطوره های ژاپنی است.

می گویند سوسانو در دُم اژدهای هشت سر شمشیری یافت و این شمشیری بود که آن را در طلب دوستی خواهر به آما تراسو تقدیم کرد و چنین است که شمشیری یکی از نشان های امپراتوری ژاپن است. آما تراسو نیز قسمتی از گوهرها و زیورهای خود را به ساسانو پیشکش کرد. تگرگ و آذر خشی که گاه همراه توفان پدیدار می شوند همانا گوهرهای آما تراسو و گوهر و جواهرات نیز یکی دیگر از نشان های امپراتوری ژاپن است.

منطقه ایزومو در ژاپن یکی از خاستگاه های اساطیر کهن ژاپن و یکی از این اسطوره ها روایتی است که به توجیه نبودن روباه در جزیره شیکوگو پرداخته است. می گویند از

روزگار بودائی قدیس کوبه دایشی^{۳۰} (۷۷۴-۸۳۵ میلادی) به بعد در جزیره شیکوگوروباهی یافت نشد و این بدان علت بود که کوبه دایشی روباه‌ها را به دریا راند و شیکوگورا از وجود روباه پاک کرد. در افسانه‌های مربوط به حیوانات شیکوگوراز روباه و رفتارهای موزیانه او سخنی نیست و جای این حیوان را حیواناتی چون گورکن، گربه، یا سگ اشغال کرده‌اند.

درختان و خرسنگ‌ها

در ژاپن افسانه‌ها و داستان‌هایی رواج دارد که به درختانی که هیأتی خاص یا زیبا دارند مربوط می‌شود. مثلاً در افسانه‌ئی دو درخت به هم پیچیده و زیبایی کاج دلدادگانی است که به هیأت درخت درآمدند. می‌گویند دو دلدادۀ جوان از روستای خویش آواره شدند و رفتند و رفتند تا شب فرا رسید. دختر و پسر بیمناک از بازگشت به روستا و شنیدن ملامت خویشان و دوستان تمام شب یکدیگر را در آغوش کشیدند و از عشق سخن گفتند. صبح فرا رسید و خویشان آن دو که در جستجوی دختر و پسر بودند دلدادگان را نیافتند، دختر و پسر به هیأت دو درخت زیبای کاج درآمدند، درختانی که یکدیگر را در آغوش کشیده‌اند. دو درخت به هم پیچیده دیگر کاج را افسانه‌ئی است که طی آن از زن و مردی سخن می‌رود که پس از جدائی به هیأت دو درخت به هم پیچیده درآمدند و این افسانه گویای جدائی زن و مرد به روزگار پیری و پس از مرگ است.

در کیوشو ساحل ماتسورا صخره‌ئی است که به خرسنگ سایو-هیمه^{۳۱} مشهور است. این خرسنگ را همانند صخره‌های مشابهی که شکلی غریب دارند افسانه و یژه‌ئی است. می‌گویند سایو-هیمه زن مردی دیوانی بود که برای انجام کاری به چین رفت. همسر مرد، سایو-هیمه به هنگام وداع با شوهر در ساحل ایستاده بود. کشتی دور می‌شد و زن همچنان دست‌هایش را برای شوهر تکان می‌داد. و چنین بود که زن در ساحل به هیأت خرسنگ سایو-هیمه و تندیس درآمد که دستش را به نشانه وداع برافراشته است.

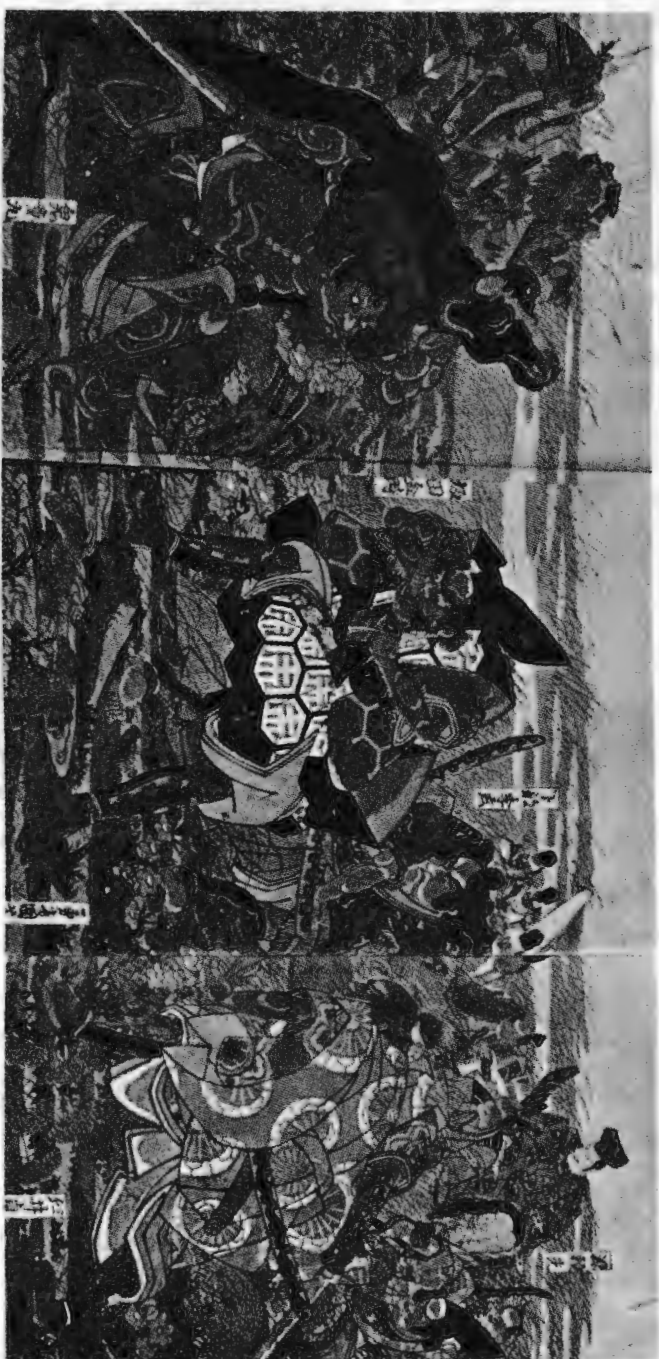
اوکه-موچی

جزایر آتشفشانی و برآمدگی‌های آن و اشکال طبیعی آنان نیز در ژاپن خاستگاه افسانه‌ها و اسطوره‌های ویژه‌ئی است. می‌گویند آماتراسو برادر خویش خدای ماه را به زمین فرستاد تا کار اوکه-موچی^{۳۲} (خدایانوی تغذیه) را بررسی و حاصل کار را به خواهر گزارش دهد. خدای ماه به

30- Kobe Daishi

31- Sayo - Hime

32- Uke - Mochi



تصویر ۱۰- رابکرو قهرمان افسانه‌ای و یاران او که غالباً به یوریمیسو مینامونو شهرت دارد و چهار نبرد او با شیطان که به هیأت انسان درآمده بود مشهور است. از کنفی پوشی، موزو و بکورو با و آکیرت.

زمین آمده و اوکه — موچی را دید که وظیفه خود را چنین انجام داد: اوکه — موچی رودر روی مزارع می ایستاد و با گشودن دهان از کامش برنج پخته به جانب مزارع سرازیر می شد؛ به دریا می نگرست و با گشودن دهان از کامش گیاهان ماکول و ماهی به دریا می ریخت؛ به تپه ها و جنگل نگاه می کرد و جانوران و حیوانات قابل صید از دهانش به جانب تپه و جنگل سرازیر می شد. خدای ماه ناخشنود از این روال کار چندان خشمگین شد که اوکه — موچی بیچاره را گشت و حاصل کار را به آماتراسو گزارش کرد. می گویند تن اوکه — موچی بعد از مرگ نیز وظایف خود را به نیکی انجام داد و چنین بود که از سر او اسبان و گاوها، از ابروانش کرم ابریشم، از پیشانی اش ارزن و از معده او برنج پدید آمد.

در اساطیر ژاپن آماتراسو و دو برادرش ناظر بر کار دیگر خدایانند. در روایتی کهن این سوسانو بود که اوکه — موچی را به قتل رسانید اما در روایتی دیگر و نوتر به نقل از دفتر ثبت وقایع نیهونگی^{۳۳} این خدای ماه بود که اوکه — موچی را کشت.

اخگر و آتش

شرایط اقلیمی و نمودها و رویدادهای طبیعت مانند جزر و مد، گردبادها، زلزله و جز آن از دیگر خاستگاه های اساطیر ژاپن است. در افسانه ئی سخن از دوشاهپور باستانی است که نام و افسانه آنان در روایات مختلف و برای اجتناب از اشتباه دوشاهپور را اخگر و آتش می نامیم. می گویند به روزگار باستان دوشاهپور برادر به نام اخگر و آتش زندگی می کردند؛ اخگر برادر کوچک تر شکارچی توانا و آتش ماهیگیری چالاک بود. روزی دو برادر مسابقه ئی ترتیب دادند و در این رقابت دو برادر صیدی به چنگ نیاوردند. آتش که قلاب ماهیگیری خود را نیز گم کرده بود از اخگر خواست قلاب ماهیگیری او را پیدا کند و اخگر با زورقی کوچک و در جستجوی قلاب ماهیگیری به دریا رفت. اخگر در این سفر مرارت ها کشید و سرانجام به دام عشق دختر سلطان دریا گرفتار و با او ازدواج کرد. سال ها گذشت و سرانجام اخگر قلاب ماهیگیری آتش را در کام ماهی تایی^{۳۴} (سیم) پیدا کرد و با یافتن قلاب یاد دیار و برادر (بدان سان که همه ژاپنی ها در سفر به بیماری یاد دیار دچار می شوند) در خاطرش زنده شد. اخگر و همسر او به ساحل باز گشتند و هم در آن سال زن اخگر دو فرزند زائید که این دو فرزند همانا گوهر جزر [(موجب فرونشستن آب دریاها و رودها)] و گوهر مد



تصویر ۱۱- تندیسک سفالی از مجموعه باستانشناختی دانشگاه توهوگو در سندی از نمادهای کیش های بومی که مفهوم آن هنوز به درستی روشن نیست.

[(موجب برآمدن آب دریاها و رودها)] بود. در اسطوره های ژاپن گوهر جزر و مد را کاربردهای متفاوتی است.

گردباد هیرا

گردباد دریاچه بیوارا که غالباً در نیمه تابستان وزیدن می گیرد به سبب وزیدن از کوه های هیرا^{۳۵} گردباد هیرا می نامند. می گویند بر ساحل دریاچه بیوا دختر جوانی می زیست که شیفته فانوسبان جوان بود و برج فانوس و فانوسبان در جانب دیگر دریاچه قرار داشت.



تصویر ۱۲ — محراب شیتوئی خاص
خدائی سنگی برکناره راه.

شب، همه شب دختر با زورقی کوچک و بر اثر نور فانوس دریائی از دریاچه می‌گذشت و خود را به برج فانوس می‌رسانید. دختر هر شب بی‌اعتنا به خطر از دریاچه می‌گذشت و فانوسبان جوان از سفر شبانه دختر بی‌خبر بود. شب، همه شب فانوسبان بی‌خبر از شنیدن صدای عبور زورق دختر از دریاچه می‌هراسید و می‌اندیشید که شب‌ها هیولائی دریائی به جانب فانوس می‌آید. سرانجام شبی فانوسبان برای رهائی از شر هیولای خیالی و دور کردن او از برج، فانوس راهنما را خاموش کرد. دختر دلداة فانوسبان با خاموش شدن چراغ راه خود را گم کرد. زورق کوچک دختر واژگون شد و دختر در حالی که فانوس و فانوسبان را لعنت می‌فرستاد در دریاچه غرق شد. می‌گویند هم در آن دم که دختر در دریاچه غرق شد گردبادی سخت وزیدن گرفت و برج و فانوسبان را از جای کند و از آن پس برج فانوس و فانوسبان ناپدید شدند.

گیلاس و هلو

عشق مردمان ژاپن به گل‌ها و گیاهان بومی نیز خاستگاه افسانه‌ها و اسطوره‌های



تصویر ۱۳- جیزو بوذا تسو (بودیستوه هندی) حامی مسافران، زنان باردار و کودکان. تندیس بوذاتسورا غالباً از سنگ و برکناره جاده ها قرار می دهند. این تندیس چوبی و از تندیس های معبد سایدای-جی در نارا ۵۵۱ است.

ویژه‌ئی است. به نقل از فرانسیس پیگوت^{۳۶} در کتاب «باغ ژاپنی»^{۳۷}: «روزی کینتو فوجی وارا مشاور اعظم با اوجی وزیر از گل‌های بهاری و خزانی سخن می‌گفتند. وزیر گفت بی‌شک گل‌های گیل‌اس زیباترین گل‌های بهاری و گل‌های داوودی زیباترین گل‌های خزان است. کینتو گفت: چگونه گل‌گیلاس را زیباترین گل بهار می‌نامید، گل‌هلورا فراموش کرده‌اید؟ گفتگو از زیبایی شکوفه‌های گیل‌اس و هلوبه درازا انجامید. سرانجام کینتو که نمی‌خواست وزیر را آزرده‌خاطر سازد گفت: «شاید شکوفه‌های گیل‌اس زیباترین است اما هیچکس نمی‌تواند زیبایی شکوفه‌های سرخ‌فام هلورا در یک بامداد برفی بهار فراموش کند».

خاستگاه افسانه‌ها و اسطوره‌های گل‌ها و گیاهان ژاپن در چنین دلبستگی هائی

36- Sir Francis Piggo

37- The garden of Japan



تصویر ۱۴- صورتک بازمانده از سده هجده میلادی. برخی از این صورتک‌ها غالباً آهنی و مورد کاربرد جنگجویان و برخی دیگر چوبی و در رقص و نمایش کاربرد دارد. این صورتک چوبی در رقص کاربرد دارد و گیگاکو نامیده می‌شود.

است. پاترینیا^{۳۸} و میسکانتوس^{۳۹} دو گیاهند که در باغ‌های ژاپن غالباً نزدیک یکدیگر می‌رویند و آن‌ها را افسانه‌ئی است. می‌گویند دختری که معشوق او را رها کرده بود خود را در رود غرق کرد. خویشان دختر جسد را از رود گرفتند و به خاک سپردند و چند روز بعد از گور او پاترینیائی سر برآورد. پسر غم‌زده از آزدن دلدادۀ خویش نیز چندی بعد خود را در همان رود غرق کرد. خویشان پسر جسد او را یافتند و در کنار گور دختر دفن کردند و چند روز بعد از گور او نیز گیاهی سر برآورد که همانا میسکانتوس است.

در ژاپن پیچکی با برگ‌های کوچک در مناطق سنگلاخ می‌روید که **تیکا-کازورا**^{۴۰} نام دارد. تیکا شاعره سده سیزدهم میلادی و دلدادۀ شاهدختی شاعر بود. شاهدخت مُرد و او را در جوار دیری بودائی در ساگا مدفون کردند. می‌گویند تیکا هر روز بر گور شاهدخت می‌رفت و می‌گریست و هم در آن حال خاک گور و پیچک‌هایی را که از گور سر برآورده بود می‌بوئید. از آن روزگار این گونه از پیچک‌ها تیکا-کازورا نام گرفت و برای ژاپنی‌ها یادآور عشقی جاودانه است.

نینیگی و شاهدخت شکوفه‌ها

با وجود دلبستگی به طول عمر در افسانه‌ئی ژاپنی شاهدختی پیر مورد بی‌توجهی قرار می‌گیرد و افسانه به روزگاری باز می‌گردد که نینیگی^{۴۱} نوۀ آماتراسوباره آورده‌ای آسمانی و سه نشان دودمان امپراتوری ژاپن به این سرزمین فرود آمد. می‌گویند **نوهو-یاما**^{۴۲} شهریار بزرگ کوهساران را دو شاهدخت بود، یکی جوان و دیگری پیر. شاهدخت جوان **کو-نوهانا**^{۴۳}، شاهدخت شکوفه‌ها، و شاهدخت پیر **ایها-ناگا**، صخرۀ پیر، نام داشت. دو شاهدخت به نینیگی نوۀ آماتراسودل بستند و نینیگی به **کو-نوهانا** دل بست. **ایهاناگا** پیشگوئی کرد با ازدواج با نینیگی فرزندان می‌زاید که چون خرسنگ‌های کوه دیرینه سال می‌شوند و از ازدواج نینیگی و **کو-نوهانا** فرزندان زاده می‌شوند که عمر آنان کوتاه و همانند شکوفه‌های گیلاس در بهار است. نینیگی با **کو-نوهانا** ازدواج کرد و برخلاف پیشگوئی **شوم ایها-ناگی** فرزندان آنان و از آن شمار دو پسر آنان **موسوم** به آتش و **اخگر** عمری طولانی یافتند. **اخگر** با دختر شهریار دریا ازدواج کرد و می‌گویند نخستین امپراتور ژاپن **جیموتنو**^{۴۴} فرزند **اخگر** و دختر شهریار دریا بود.

38- Patrinia

39- Miscanthus

40- Teika - Kazuta

41- Ninigi

42- Oho - Yama

43- Ko - no - hana

44- Jimmu Tenno



تصویر ۱۵- کیشی جوتن خدایانوی خوشبختی و خواهر بیشامون ، که در دست چپ او گوهر مقدس قرار دارد. از تندیس های معبد جیوروی-جی در کیوتو.

پیش از این از افسانه‌ئی یاد شد که اخگر [پسر نینگی] و همسر باردار او [دختر شهریار دریا] به ساحل و سرزمین ژاپن بازگشتند. اخگر سرانجام قلاب ماهیگیری گم شده آتش را به برادر داد، و همسر او از شوهر خواست برای او کلبه‌ئی بسازد تا فرزند خود را در آنجا بزاید و اخگر چنان کرد. زن برای زایمان به درون کلبه رفت و از شوی خود خواست او را تنها بگذارد و از نظاره او به هنگام زایمان دوری جوید. اخگر تمنای همسر را نادیده گرفت و



تصویر ۱۶- رابدن ، خدای تندر در حالت شستشو توسط خدایانوی اسطوره‌ئی اوزومه . رابدن غالباً در تصاویر به هیأت شیطان نشان داده می‌شود. موزه ویکتوریا و آلبرت.

همسرش را دید که به هنگام زایمان به هیأت ماده اژدهائی درآمد و اخگر هراسان از کلبه گریخت. اخگر پس از بازگشت به کلبه پسری را یافت که همانا نخستین امپراتور ژاپن بود. می‌گویند مادر نوزاد را تنها نهاد و به سبب خطای شوی به دریا بازگشت. دختر شهریار دریا پس از بازگشت به دریا خواهر خود را به کلبه اخگر فرستاد تا از فرزند او پرستاری کند و چنین بود که اخگر پس از چندی با خواهرزن خویش ازدواج کرد. می‌گویند آنچه از این



تصویر ۱۷- گیره موسوم به نینسوکه مورد کاربرد در نگهداشتن در جعبه یا آویختن وسائل که غالباً آن را از عاج، استخوان یا چوب کنده کاری می‌سازند. این نینسوکه تنیدیسی است از اوزومه خدایانوی اسطوره‌ئی شینتو. می‌گویند اوزومه بود که آما تراسورا به دام انداخت و او را از غار مخفی گاهش بیرون کشانید. موزه دانشگاه پنسیلوانیا

افسانه بازمانده بیشه و نیایشگاهی از درختان گیلاس است که همسر نینگی و پدرزن و خواهرزن او یعنی شهریار کوهستان و شاهدخت صخره را به یاد می‌آورد. جغه سپاه امپراتوری ژاپن در گذشته یک شکوفه گیلاس و نماد شکوهمندی و



تصویر ۱۸- داینیچی نیورای نشسته و تاجدار از بوداهای تیریراتنا (سه گوهر) در حال گرفتن انگشت
 اشاره دست چپ و در حالت در «خود فرو رفتن» یا مراقبه.

دلبستگی به وظیفه در مدت کوتاه زندگانی بود. برخلاف گل گیلان در فرهنگ و افسانه‌های ژاپنی خیزران نماد سرسختی، شهامت و خوشبختی است. خیزاران قابل انعطاف است و در برابر باد خم می‌شود اما نمی‌شکند. پرورش خیزران در ژاپن معمول و توجه به خیزران علاوه بر زیبایی آن به سبب مفهوم نمادینی است که در خیزران نهفته و استفاده از برگ‌ها و ساقه آن در جشن‌ها با چنین نمادی پیوند دارد. نشان‌های کهن خانواده‌های ژاپنی بیش از حیوانات ژاپنی از گل‌ها و گیاهان بومی این سرزمین بود.

باغ‌های مشهور ژاپنی الگوی کوچکی است از همه نمودها و زیبایی‌های طبیعت و بدین دلیل است که در این باغ‌ها برای آراستن باغ از مناظر طبیعی مختلف چون کوه، خرسنگ‌های بزرگ و کوچک، دره، زمین‌های تراس‌بندی شده، آبشار و نهرهای روان بهره می‌جویند.

بررسی تاریخی

تشخیص پایان دوره اسطوره‌ئی و آغاز دوره تاریخی در ژاپن کاری است مشکل. در دوران تاریخی ژاپن نیز اسطوره‌های بسیاری وجود دارد و از انسان‌های بسیاری می‌توان یاد کرد که زندگانی آنان واقعیت داشته و پس از مرگ به قهرمانان افسانه‌ها مبدل شده، و در بازگوئی این روایات افسانه‌ئی و در طول زمان برشمار رفتارهای قهرمانی آنان افزوده شده است.

منطقه یاموتو^۱ در هونشوبی شک از کهن‌ترین دوران یکی از مراکز قدرت و در این منطقه بود که نخستین امپراتور ژاپن جیمومتونه روایتی افسانه‌ئی در ۶۶۰ ق.م بر سریر فرمانروائی نشست. روایت افسانه‌ئی و اسطوره این ماجرا حتی به زمانی دورتر و به عصر خدایان راه می‌باید.

کوچیکی و نیهونگی

کهن‌ترین کتاب ژاپنی به نام کوچیکی^۲ یا گزارش رویدادهای کهن در ۷۱۲ میلادی و کتاب دفتر ثبت وقایع موسوم به نیهونگی در ۷۲۰ میلادی تألیف شد. این دو کتاب بزرگ‌ترین مأخذ اساطیر ژاپن و افسانه‌های پیش از تاریخ یا نیمه تاریخی فراهم شده در

1- Yamoto

2- Kojiki



تصویر ۱۹- نیایشگاه توشوگو از معابد شیوا در توکیو. توشوگو نام بعد از مرگ نخستین شوگون توکوگاوا یعنی ایاسو و بر پیشامدگی بام دروازه چینی یا کارامون این عمارت نشان جفۀ توکوگاوا نقش بسته است.

نخستین فصل و فصل های دیگر این کتاب برگرفته شده از این دو کتاب است. می گویند پیش از این نیز دو کتاب دیگر تألیف شده بود که از آنان اثری نیست. امپراتور تمو^۳ که در ۶۷۳ میلادی به فرمانروائی رسید فرمان داد که روایات و گزارش های تاریخی به یاد مانده را گردآوری کنند و این وظیفه را به بانوئی به نام هیدانواره^۴، که موجودیت او ثابت نشده، وا نهاد. حامی این بانو^۵مرد و بعد از مرگ امپراتور تمو بود که کوچیکی تألیف شد. ده سال بعد از تألیف کوچیکی که براساس بیست و پنج سال تلاش هیدانواره تألیف شده بود کتاب نیهونگی تألیف شد. ملکه گیمو^۶ (۷۱۵-۷۰۸) فرمان داد محتویات کوچیکی و خاطرات هیدانواره را در دربار او نقل کنند و در دوره^۷ ملکه گنشو^۸ (۷۳۲-۷۱۵) بود که این دو کتاب منتشر شد. تألیف این دو کتاب و گردآوری روایات و باورهای مردمان یاموتو در سده^۹ هشتم میلادی به منظور تثبیت خاستگاه آسمانی دودمان

3- Temmu

4- Hiyeda No Are

5- Nihongi

6- Gensho

فرمانروائی و مردم ژاپن انجام شد. کتاب کوچیکی نخستین بار در ۱۶۶۴ به چاپ رسید و تا این تاریخ حفظ و نگهداری این کتاب به کاهنان شینتو واگذار شده بود. نیهونگی به خط چینی و کوچیکی به خط وروال ژاپنی تنظیم شد و کتاب کوچیکی مهم‌ترین ماخذ عقاید آئین شینتو است.

ئو- کونی - نوشی

برای گذر از دوره اسطوره‌ئی و رسیدن به دوره نیمه تاریخی تأسیس امپراتوری ژاپن باید به شبه جزیره ایزومو، یعنی محدوده فعالیت‌های سوسانو خدای توفان، باز گردیم. می‌گویند ئو- کونی نوشی ^۷ «خدای بزرگ زمین» و دختر سوسانو یکدیگر را دوست می‌داشتند و سوسانو با ازدواج آنان مخالف بود. شبی ئو- کونی موهای سوسانو را به هنگام خواب به ستون‌های خانه بست و با دزدیدن شمشیر، تیر و کمان، کوتو ^۸ (چنگ) و دختر او از خانه گریخت. سوسانو با به صدا درآمدن تارهای چنگ آنان را دنبال کرد و با یافتن آنان چندان تحت تأثیر زیرکی و شجاعت آنان قرار گرفت که به ازدواج آنان رضایت داد و مزید بر بخشیدن شمشیر، تیر و کمان و چنگ خویش به ئو- کونی - نوشی فرمانروائی ایزومورا نیز به او نهاد.

سوکو- نا- بیکو، خدای کوتوله

ئو- کونی - نوشی داماد سوسانو پس از رسیدن به فرمانروائی با سوکو- نا- بیکو ^۹، آدم کوتوله مشهور، آشنا و با یاری او به انجام وظایف جدید پرداخت. می‌گویند ئو- کونی - نوشی نخستین بار در ساحل ایزومو با خدا کوتوله آشنا شد و این زمانی بود که سوکو- نا- بیکو با پوشاکی از بال پروانه و پره‌های نازک با زورقی کوچک به ساحل ایزومور رسید. [در اسطوره‌های ژاپنی] خدا کوتوله طبیب خدایان، فرزند خدایانوی زایش و یار جدائی ناپذیر ئو- کونی - نوشی است، که با گذشت زمان هر دو به خدای درمان بیماری‌ها و کشت و زرع بدل شده‌اند. در بسیاری از افسانه‌ها خدا کوتوله [در هیأت حشره‌ئی] بر خوشه رسیده غلات و ارزن می‌نشیند و با خم و راست شدن خوشه‌های رسیده به پرواز در می‌آید؛ و نیز گاه در هیأت موجودی نمایان می‌شود که مردمان را به چشمه‌های آب گرم هدایت می‌کند و در این نقش نیز چون طبیبی مهربان و آشنا با دانش پزشکی است.

7- Oh - Kuni - Nushi

8- Koto

9- Suku - na biko



تصویر ۲۰- تندیس چوبی بیشامون. بیشامون یکی از هفت خدای خوشبختی و دارای خاستگاه بودائی است. تندیس این خدا را غالباً با نیزه‌ئی در دست راست و معبد یا پاگودائی کوچک در دست چپ نشان می‌دهند که در این تندیس این دو گم شده‌اند. موجودی که بیشامون بر روی آن ایستاده شیطان یا اهریمن است. وین، موزه ویکتوریا و آلبرت.

آماتراسو جزایر آفریده شده توسط ایزاناگی و ایزانامی را به نوئه خویش نینگی وانهاده [و با فرمانروائی سوسانو و دامادش بر ایزومو مخالف بود]. توافق نهائی درباره سرزمین ایزومو بین فرزندان نوئه — کونی — نوشی و نینگی ایجاد شد و آنان فرمانروائی ایزومو را به نینگی وانهادند. بر طبق این توافق غیر از طبابت و دفع شیاطین فرمانروائی و قدرت های جهان آشکار به نینگی و فرمانروائی جهان نهان به اعقاب سوسانو واگذار شد. در کتاب نیهونگی بر طبق این توافق فرمانروائی دریا و جهان زیرین به سوسانو و اعقاب او واگذار شد و در کتاب کوچیکی در این باره خبری نیست.

گنجینه نشان های مقدس در اساطیر ژاپن از اهمیت خاص برخوردار و این نشان های فرمانروائی یعنی آینه، شمشیر و گوهر هدایائی است که آماتراسو به نینگی پیشکش کرد. می گویند نینگی از دشت های آسمان به ساحل اقیانوس آرام و کیوشو در منطقه ئی موسوم هیموکای^{۱۰} (روبه روی خورشید) فرود آمد. نینگی و فرزندانش از هیموکا، در امتداد دریای بوملاد، به جانب شرق و به سوی هونشو یا ماماتو مهاجرت کردند و دو نسل بعد فرزندان آنان به هنگام امپراتوری جیموتو نو به اوزا کا رسیدند. در این سفر اعقاب آماتراسو و نینگی در سفر به جانب شرق یکبار، به سبب آن که خورشید روبه روی آنان بود، از بومیان شکست یافتند و در نبردهای بعدی، به سبب آن که خورشید همیشه پشت سر آنان بود، به پیروزی دست یافتند. یاماتو از هنگام فرمانروائی جیموتو نو، نخستین امپراتور، تا پایان سده هفتم مقرر فرمانروائی بود؛ از اواخر سده هفتم تا ۷۸۶ پایتخت به نارا و از ۷۹۴ به کیوتو منتقل شد.

کتاب های نیهونگی و کوچیکی در دوره نارا تألیف شد. دوره نارا دوره پربار و آفرینندگی هفت فرمانروائی بود که با تلاش خود خرابی های ناشی از یورش و غارت آینه هادر کیوشو را جبران کردند. پیش از این امپراتور چوای^{۱۱} (۲۰۰-۱۹۲) کشته شده و در کوچیکی آمده است که چوای به جای لشکرکشی به کره و تسخیر سرزمینی، که خدایان به او وعده داده بودند، به موسیقی و نواختن ساز روی آورد و به هنگام نواختن ساز بود که از پا درآمد.

یاماموتو داته

امپراتور چوای پسر یاماموتو داته^{۱۲} یکی از هشتاد فرزند امپراتور کیکو^{۱۳} بود. یاماموتو جنگجوئی مقتدر و میهن دوست بود که از امپراتور شدن روی گردانید [و آنجا که نبرد با

10- Himukai

11- Chuai

12- Yamamoto Date

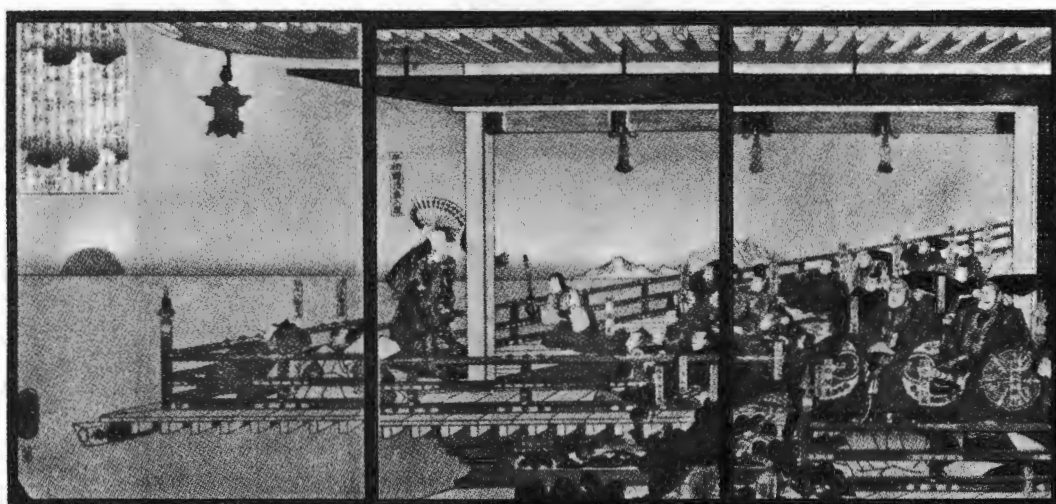
13- Keiko



تصویر ۲۱- تندیس ژاپنی امیدابود از تندیس های معبد جوروری- جی در کیوتو. آئین بودا در سده دهم میلادی در ژاپن گسترش یافت و رهروان این آئین بر این باورند که با تمسک به بودا به نیروی دست می یابند.

دشمنان میسر نبود با نیروی تدبیر آنان را نابود می کرد]. در سده دوم می زیست و در اساطیر و تاریخ ژاپن از قهرمانی ها و تدبیرهای او افسانه ها و روایات بسیاری است. می گویند برای فرونشاندن عصیان قبایل یاغی و گرفتن انتقام خون برادران خود به غرب ژاپن سفر کرد. یاماموتو در این سفر برای رسیدن به مقصود خود را به هیأت زنی زیبا و جوان درآورد و با این تدبیر به خانه یکی از روسای قبیله راه برد و او را مست کرد و از پای درآورد.

می گویند یاماموتو برای نابود کردن رئیس دیگر قبیله به او نزدیک و با ابراز بی خبری از ستم های او با او دست شد. اعتماد رئیس قبیله را جلب کرد و روزی به هنگامی که برای شنا رفته بودند به ساحل بازگشت و بی آن که دیده شود شمشیر دشمن را با شمشیری چوبی عوض



تصویر ۲۲- تایرا قهرمان کیوموری در حال نیایش و تمنای تاخیر غروب خورشید برای انجام مرمت معبد میاجیما. نقاشی از کونی یوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

کرد و نزد او بازگشت. پس از بازگشت از شنا یاماموتو از رئیس قبیله خواست که با او به شمشیربازی بپردازد و با این تدبیر دشمن را با شمشیر خود او از پای درآورد و امپراتور کثیکو را از شر دو دشمن یاغی خشنود و آسوده خاطر ساخت.

می‌گویند یاماموتو پس از مطیع ساختن قبائل غربی عازم زیارت معبد سوسانو و با برداشتن شمشیری که از دُم اژدهای هشت سر یافته شده بود عازم شرق و به فرمان آوردن قبائل آینو شد. آینوها پیش از نبرد از بیم یاماموتو تسلیم شدند و با او از در دوستی درآمدند. یاماموتو را به شکار دعوت کردند و با به آتش کشیدن بوته‌های پیرامون شکارگاه آینوها بر آن بودند که یاماموتو را نابود کنند اما یاماموتو از این مهلکه نیز پیروز درآمد و با به کار بردن تیغ جادویی خویش آتش را به سوئی زد و به سلامت جست. می‌گویند هم در این سفر کشتی یاماموتو دچار توفانی سهمگین شد و همسر او برای فرونشاندن خشم خدایان دریا خود را به دریا افکند و با خود کشتی او دریا آرام یافت و یاماموتو و همراهان نجات یافتند.

می‌گویند یاماموتو پس از ماجراهای بسیار سرانجام به زادگاه خود بازگشت و در آنجا با شنیدن خبر عصیان روحی خبیث عازم نابودی او شد. یاماموتو در این سفر به تبی سوزان دچار شد و در بازگشت به خانه بر اثر این بیماری که موجب آن همان روح خبیث بود درگذشت. یاماموتو را به خاک سپردند و از گور او پرنده‌ئی سفید پرکشید و به آسمان رفت.



تصویر ۲۳- نبرد دانورا. تصویر انتوکو امپراتور خردسال، مادر امپراتور، مادر بزرگ، همراهان و تایرا-نو-توموموری در آخرین لحظه شکست. مادر امپراتور همراه فرزند و مادر بزرگ پس از این شکست خود را در دریا غرق کردند و از اسارت رهائی یافتند. نقاشی از کونی یوشی، موزه ویکتوریا و آلبرت.



تصویر ۲۴- تایرا توموموری پس از شکست در نبرد دانورا امپراتور را در غرق شدن همراهی کرد. در این تصویر توموموری همراه معشوق و یکی از همراهان با طناب و لنگر کشتی بر گردن دیده می شود. نقاشی از کونی یوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.



تصویر ۲۵- قبضه یک کوزوکا یا خنجر کوچک که بر روی نیام شمشیر قرار می‌گیرد. کنده کاری‌های این قبضه دربردارنده تعقیب یوشیتونه و معشوقه او از جانب ارواح مردگان جنگ داننوا در ۱۱۸۵ و گریز بنکئی از برادر یوشیتونه است. موزه هنرهای دستی وین.

ماجرای پرکشیدن پرنده از گور مرده در تدفین امپراتور چوای و در جایی دیگر نیز تکرار شده و این ماجرا گویای نسبت دادن رویدادهای غریب و خیالی به قهرمانان و شخصیت‌های باستانی است.

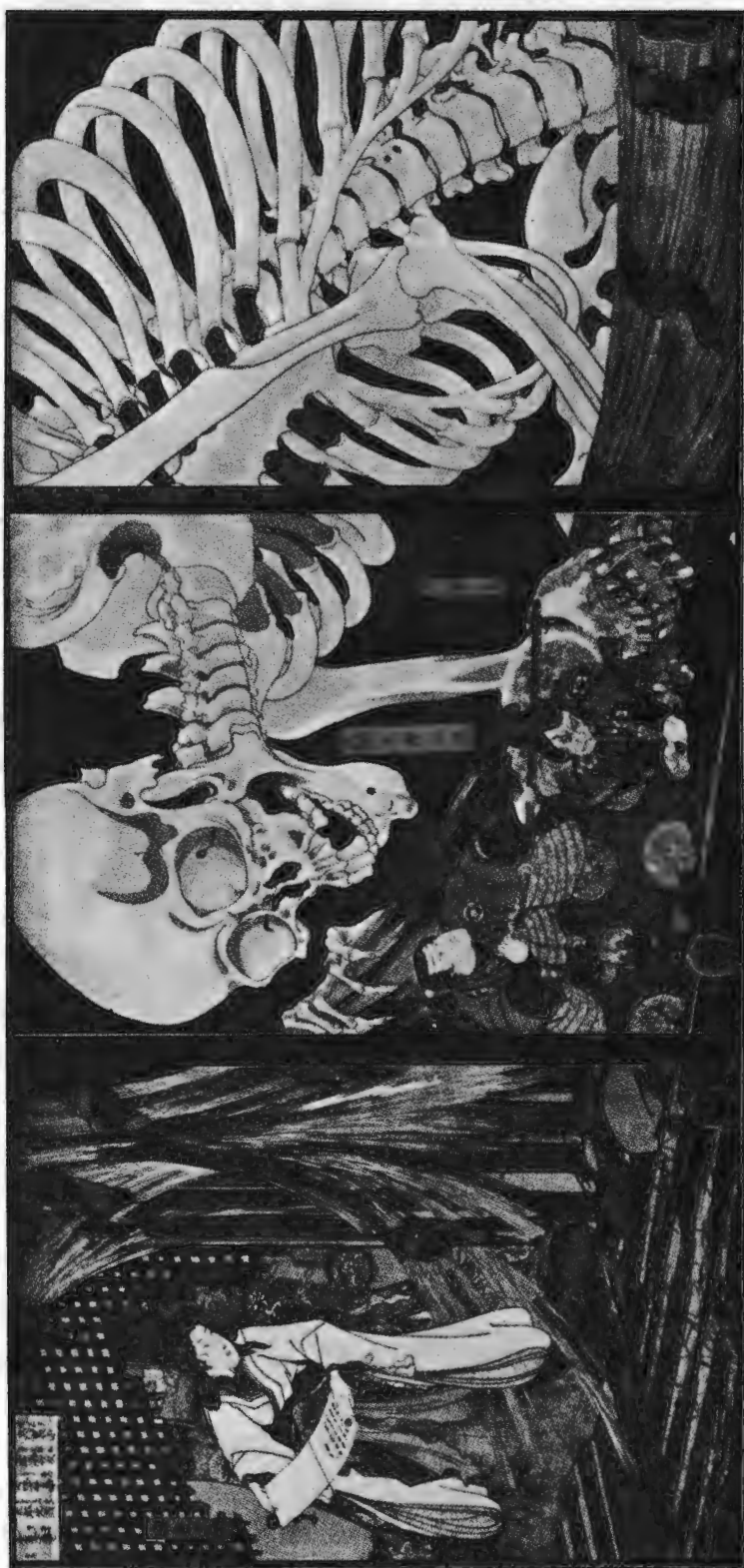
فتح کره

امپراتور چوای در سال ۲۰۰ میلادی مرد و هم در آن سال همسر میهن پرست و جنگجوی او سرزمین کره را فتح کرد. تاریخ قطعی فتح کره نامشخص و اسطوره‌ها و روایات این جنگ بسیار است. می‌گویند ملکه باردار زایمان خویش را سه سال به تأخیر انداخت و پس از آن که طی سه سال مردمان کره را مقهور و مطیع کرد فرزند خود امپراتور ثوجین^{۱۴} را زائید. امپراتور در موعد مقرر بر تخت نشست و بعدها با نام هاچیمان^{۱۵} خدای جنگ شد. هاچیمان از خدایان حامی دودمان میناموتو و این دودمان از خاندان‌هایی است که هشتصد سال بعد در تاریخ ژاپن نقشی مهم را به عهده گرفتند.

در گزارش‌ها آمده است که شاهان سه قلمرو کره با ملکه جنگجو پیمان بستند مدام و تا هنگامی که خورشید به جای شرق از غرب برخیزد، وقتی رودها برخلاف مسیر به حرکت درآیند و تازمانی که ریگ بستر رودها به ستاره بدل شوند خراجگزار ملکه و سرزمین ژاپن باشند. در روایت‌های اسطوره‌ای مورخان پیروزی ملکه جنگجو را ناشی از تصاحب گوهر جزرومد از جانب ملکه می‌دانند و می‌گویند بایاری این گوهرها بود که کشتی‌ها و سپاهیان ملکه به پیروزی دست یافتند. در این روایت‌ها خدای جنگ از ملکه جنگجو متولد می‌شود و خاستگاه چنین پنداری

14- Ojin

15- Hachiman



تصویر ۲۶ - مینسکوونی در حال نبرد با اسکلت و روح احضار شده از جانب تاکیا ساکه. نقاشی از کونی یوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

احتمالاً میهن پرستی و جنگجویی این ملکه است. خاستگاه روایات و اسطوره‌های مربوط به کره بی‌شک در ارتباط و پیوند نزدیک این دو سرزمین نهفته است. در ۲۸۵ میلادی یکی از سه شاه کره همراه با خراج سالیانه هدایایی عجیب برای امپراتور ژاپن ارسال داشت. این هدایا کتاب مکالمات کنفسیوس و هزار نشان خطی چین بود. این هدایا خاستگاه دیگرگونی بزرگی در تاریخ ژاپن و بنیاد زبان نوشتاری ژاپن هم از این دوره است.

ورود آئین بودا

این کتاب جای گفتگو و بررسی جزئیات تاریخ روابط چین و کره با ژاپن نیست اما گفتنی است که سه قرن بعد از آشنا شدن ژاپنی‌ها با هدیه خط چینی مردمان ژاپن از طریق کره و با دریافت هدیه‌ئی نو با آئین بودا آشنا شدند. یکی از شاهان کره که نیازمند کمک نظامی ژاپن بود این بار خراج خود را به صورت تندیس از بودا که از طلا و مس ساخته شده بود و همراه با برخی از کتب بودائی به ژاپن فرستاد. در کتاب نیهونگی تاریخ ورود این تندیس و کتاب‌های بودائی به ژاپن (که از اهمیتی در حد ورود سنت اگوستین به بریتانیا برخوردار است) در ۵۵۲ میلادی است. امپراتور ژاپن از دریافت این هدایا خشنود و گروهی از درباریان از آن خشمگین شدند. شرح این ماجرا و علت آن مبهم است اما می‌گویند علت مخالفت درباریان شیوع یک بیماری بود. مخالفان آئین بودا شیوع بیماری طاعون را (که طاعون بودن آن مسلم نیست) ناشی از نفوذ آئین جدید دانستند و تندیس را به نزدیک‌ترین رود افکندند و معبدی را که برای نگهداری آن بر پا شده بود ویران کردند. می‌گویند بیماری فروکش کرد اما در روزی آفتابی صاعقه‌ئی فرود آمد و کاخ امپراتور را ویران و بسیاری از کسانی را که معبد را ویران ساخته بودند به هلاکت رسانید. مخالفان بی‌درنگ تندیس را از رود بیرون کشیدند، امپراتور بر اثر بیماری مذکور مرد و مردم به ناچار معبدی بر پا کردند و تندیس بودا را در آن جای دادند.

شوتوکو دایشی

تاریخ پذیرش آئین بودا در ژاپن به سال‌های ۵۹۳-۶۲۱ و دوره نیابت فرمانروائی شوتوکو دایشی^{۱۶} باز می‌گردد. شوتوکو دایشی نام پس از مرگ موما یادو^{۱۷} و دایشی در زبان

16- Shotoku Daishi

17- Mumayado



تصویر ۲۷- تندیس باکیرا یکی از دوازده فرمانده آسمانی از تندیس های معبد شین- یا کوشی- جی در نارا. فرماندهان آسمانی رهروان وفادار بودا و هریک از آنان فرماندهی هفت هزار خادم را به عهده دارند و همه آنان چهل و چهار هزار منفذ پوست را در برابر هجوم شیاطین حامل بیماری ها محافظت می کنند.



تصویر ۲۸- صورتک آهنی یک سامورای . از این صورتک برای ایجاد هراس و محافظت چهره استفاده می‌کردند. این صورتک از آن میوچین مونه موتو و تاریخ آن به ۱۵۹۰ باز می‌گردد. موزه هنرهای سیاتل.

ژاپنی به معنی قدیس است. موما یادو نیز در زبان ژاپنی به معنی در اصطیل است و بدین دلیل به این نام نامیده شد که مادر او زن امپراتور به هنگام بازدید اصطیل امپراتوری موما یادو را زائید. او قانونگذار، مصلح اجتماعی و پارسائی بودائی بود. هنر گل آرائی ژاپن را به او نسبت می‌دهند و می‌گویند نخستین بار شوتوکو دایشی بود که حیاط معبد اختصاصی خویش و پیرامون تندیس بود را با این روال آرایش داد. بازل هال^{۱۸} فرهیخته و درباری مشهور ژاپنی او را کنستانتین آئین بودا در ژاپن می‌نامید و آشنائی با تقویم را نیز به او نسبت می‌دهند.

در حدود همین دوره بود که ژاپن بدین نام نامیده شد. نخست ایزومو و یاماتو و بعد



تصویر ۲۹- نقاشی زردوزی ۱۸ سانتی مونجو بوذا تسوبر پرده ابریشم. از مونجوبه عنوان خدای بودائی تعلیم و تربیت، روشن شدگی و خرد یاد شده است. شمشیر در دست راست او نماد بریدن موانع و رسیدن به روشن شدگی است. نقاشی قرن هیجده. موزه هنرهای سیاتل.

بخش‌های دیگر این سرزمین ژاپن نام گرفت. با گسترش قدرت فرمانروائی ژاپن این نام نیز همانند آئین بودا از طریق بوملاد آسیا به این سرزمین راه یافت. اصطلاح ژه-پن^{۱۹} در زبان چینی به معنی «خاستگاه خورشید» و چینی‌ها سرزمین‌های شرق چین را بدین نام می‌نامیدند. واژه نِیپون^{۲۰} و ژاین بدین سان دارای منشأ چینی است. دای نیپون^{۲۱} (ژاپن بزرگ) به همان مفهوم بریتانیای کبیر و کبیر نزد مردم بریتانیا از مفهوم دیگری برخوردار است. ژاین بزرگ نزد ژاپنی‌ها از مفهومی ادبی برخوردار و بیانگر احساس مردم ژاپن به سرزمین خویش است.

دوره فوجیوارا

یکی از مشهورترین معابدی که توسط شوتوکو دایشی بنیاد معبدی بود که در نارا بنا نهاد و هم در این منطقه بود که نخستین پایتخت بنا شد. فاصله سال‌های ۷۱۰ تا ۷۸۴ به دوره نارا و فاصله سال‌های ۷۸۴ تا ۱۱۹۲ در تاریخ ژاپن به دوره فوجیوارا^{۲۲} مشهور است. ده سال بعد از به قدرت رسیدن دودمان فوجیوارا پایتخت از نارا به کیوتو منتقل شد و این دودمان در همه زمینه‌ها قدرت یافتند. آنان با دودمان امپراتوری ازدواج کردند و محدوده قدرت آنان به نام آنها نامیده شد.

می‌گویند وقتی نخستین بار نینگی و همراهان او به کیوشو رسیدند در میان آنان مردی بود که آما-تسو کویانه^{۲۳} نام داشت. آما-تسو ازدواج کرد و فرزندان او به هنگام به مقام کاهنی دست یافتند. یکی از اعقاب آما-تسو که فوجیوارا نام داشت در سده هفتم وزیر اعظم شد و این دودمان بدین سان به قدرت سیاسی و مذهبی دست یافتند و گفتنی است که پیش از گسترش آئین بودا دین بومی مردمان ژاپن آئین شینتو بود. فوجیوارا به معنی مزرعه لوبیای ژاپنی (گلکسین) است. نشان و نماد این دودمان نیز گل لوبیای ژاپنی و نمونه دیگری از کاربرد گل برای نشان خانوادگی است.

دودمان فوجیوارا سه قرن بر دربار و سرزمین ژاپن تسلط داشتند و دوره قدرت آنان دوره آرامش و پیشرفت بود. ادبیات و هنرهای بصری مورد حمایت این دودمان قرار گرفت. هنر خطاطی کاتاگانا^{۲۴} و هیراگانا^{۲۵} از گونه‌های خطوط مصوت و منقوش چینی در دوره فوجیوارا ابداع شد.

19- Jih - Pen

20- Nippon

21- Dai Nippon

22- Fujiwara

23- Am - tsu - koyane

24- Katagana

25- Hiragana



تصویر ۳۰- بیشامون در برخی از روایات شهریار پاسدار شمال و در بسیاری از روایات ژاپنی یکی از هفت خدای نیکبختی است. این تندیس چوبی و لاک الکلی از تندیس های سده چهاردهم و پانزدهم و نیزه معرف بیشامون گم شده است. موزه هنرهای سیاتل.

پرداختن به سیاست و زندگانی درباری و دیوانی موجبات سستی و نزول این دودمان را فراهم ساخت. با پرداختن افراد این دودمان به کارهای دیوانی دودمان‌های بزرگ دیگر به جنگاوری و آموختن فنون جنگی روی آوردند و با گذشت زمان جنگاوران به تحقیر دیوانیان پرداختند. دودمان تایرا^{۲۶} و میناموتو^{۲۷} در این میان از دیگران برتر و در جنگاوری مهارت یافتند.

نزاع دودمان‌های تایرا و میناموتو

شرح جزئیات دشمنی و جنگ‌های دودمان‌های تایرا و میناموتو را با اساطیر پیوندی نیست اما نزول دودمان فوجیوارا و قدرت یافتن دودمان‌های مذکور خاستگاه اسطوره‌ها، روایات، افسانه‌ها و موضوع بسیاری از نمایشنامه‌های ژاپنی است.

دشمنی و درگیری این دودمان‌ها نزدیک به سی سال به طول انجامید و گاه این نبردها را با جنگ‌رزاها [یعنی نزاع دودمان‌های یورک^{۲۸} و لنکستر^{۲۹} در تاریخ بریتانیا] مقایسه کرده‌اند. در تاریخ ژاپن فاصله ۱۱۵۶-۱۱۸۵ به دوره جنگ گمپشی^{۳۰} مشهور و گمپشی ترکیبی از نمادهای مصوت نام این دودمان است. اختلاف این دو دودمان غالباً به ادعاهای آنان در مورد قلمرو قدرت خویش و برخورداری از امتیازات خاص مربوط می‌شد و گفتنی است که هر دو جانب مخاصمه به امپراتور وفادار بودند. در تاریخ ژاپن نیز همه دودمان‌های قدرتمند به امپراتوری وفادار بوده و از تغییر نظام سیاسی سخنی نیست.

اطلاعات ما از نبردهای تایرا و میناموتو غالباً از روایت حماسی هیگه مونوگاتاری^{۳۱} است. در این روایت از این دو دودمان با نام گنجی^{۳۲} و هیگه^{۳۳} یاد می‌شود که به منظور اجتناب از اشتباه نام دودمانی آنان یعنی میناموتو و تایرا را به کار می‌بریم.

یوشی - ئیه

یوشی - ئیه^{۳۴} کهن‌ترین پهلوان میناموتو طی مراسمی در معبد هاچیمان خدای جنگ به مقام قهرمانی دست یافت و از آن پس حمایت از دودمان میناموتو به او و خدای جنگ واگذار شد. نمادها چیمان (امپراتور توجین) و یاماموتو داته کبوتر است و در بسیاری از روایات در نبردهای دودمان میناموتو و نبردهای سده یازده پدیدار شدن کبوتر در صحنه جنگ نماد نیک

26- Taira

27- Minamoto

28- York

29- Lankester

30- Gempei

31- Heike Momogatari

32- Genji

33- Heike

34- Yoshi - Iye

انجامی و پیروزی است. می‌گویند یوشی — ثیه همانند یاماموتوداته پهلوان پیشین به نبرد قبایل آینورفت و در یکی از این نبردها سربازان او گرفتار تشنگی و گرما شدند. یوشی — ثیه پس از نیایش به درگاه هاجیمان کمان بر کشید و خرسنگی دوردست را با تیر سوراخ کرد، از جای تیر چشمه‌ئی جاری شد، چشمه‌ئی که هنوز هم آب آن تشنگان را به خویش می‌خواند. در افسانه‌های ژاپنی بسیاری از این گونه از افسانه‌ها و معجزات را به قهرمانان و قدیسان نسبت می‌دهند و در بخش‌های بعدی نیز با چنین معجزاتی آشنا می‌شویم.

کیوموری

کیوموری^{۳۵} مشهورترین جنگجو، رئیس دودمان تایرا و قهرمان هئیگه مونوتاکاری در بهار ۱۱۸۵ و چهار سال پیش از نبرد دانورا مرد. او را افسانه‌های بسیاری است: می‌گویند مردی زنباره بود و یوشیتومو^{۳۶} معشوقه رقیب او میناموتو در ماجرائی برای نجات فرزند خردسال خویش یوشیتسونه به ناچار خود را به او تسلیم کرد و کیوموری جان یوشیتسونه و دو برادر دیگر او را که یکی از آنان یوریتومو^{۳۷} نام داشت به مادر آنان بخشید. سال‌ها گذشت و یوریتومو سرانجام در نبرد دریائی دانورا^{۳۸} دودمان تایرا را شکست داد. امپراتور ژاپن دختر کیوموری را به زنی گرفت و از این زن پسری زاده شد که به هنگام نوزادی و در مقام امپراتور [در نبرد دانورا] در گذشت.

در افسانه‌ئی خاستگاه رنگ سرخ پرچم تایرا به خدایانوی دریا بنتن نسبت داده شده است. می‌گویند کیوموری جوان در دریا و آن سوی جزیره میاجیما^{۳۹} زورقی را با بادبان سرخ دید که سرنشینان آن بنتن و دو خواهر او در هیأت پریان دریائی بر او نمایان شدند. بنتن کیوموری را فرمان داد برای دستیابی به مقامی والا معبد خدایانوی دریا را در میاجیما مرمت و وسیع‌تر کند و کیوموری جاه‌طلب چنان کرد. کیوموری پس از رسیدن به ریاست با یاد این ماجرا پرچم تایرا را همرنگ بادبان قرمز زورقی کرد که آن را در جوانی و آن سوی میاجیما دیده بود.

تامه‌تومو و یوشیتسونه

تامه‌تومو^{۴۰} از دودمان میناموتو عمومی یوشیتسونه و هر دو از قهرمان و یوشیتسونه از عمومی

35- Kiyomori

36- Yoshitomo

37- Yoritomo

38- Dannoura

39- Miajima

40- Tametomo



تصویر ۳۱- آیزن مایو از خدایان بودائی نماد دیگرگونی و تبدیل شور جنسی به اشتیاق به روشن شدگی. چهره خشمگین و سه چشم و موهای شیرمانند این تندیس نماد شور جنسی است. از تندیس های نارا.

خود بزرگ‌تر و مشهورتر است. در روایتی تامه تومو در چهارده سالگی و به هنگام درگیری جنگجویان و دیوانیان فوجیوارا به پایتخت گریخت، در شمار جنگجویان درآمد و کماندار و کمانگیری مشهور شد. در ۱۱۵۷ با پدر خود جنگید و پس از مرگ پدر تبعید شد. آخرین فتح نمایان او غرق کردن یک کشتی تایرا با یک تیر و پس از آن بود که همانند یک قهرمان خودکشی کرد. از کارهای پهلوانی او افسانه‌ها می‌گویند. روایت کرده‌اند که به جزایر لوکها^{۴۱} رفت و در آنجا دودمان شاهی لوکهورا پدید آورد و نخستین شاه لوکها شد.

ماجرای پهلوانی یوشیتسونه بسیار و نام او و حامی او بنکشی سرفصل بسیاری از افسانه‌ها و برخی از این ماجراها به نمایشنامه‌های ژاپنی نوراه یافته است. ماجراهای این دو قهرمان به سده دوازدهم میلادی باز می‌گردد و هر دو قهرمان در نبرد با دودمان تایرا پیروز می‌شوند. روایت‌های افسانه‌ای مربوط به یوشیتسونه و عموی او به زمان‌های پیش و بعد از زندگانی آنان نیز راه می‌یابد. در روایتی یوشیتسونه بعد از کشته شدن به دست برادر حسود خویش به یه‌زو^{۴۲} (هوکایدو کنونی) رفت و در روایتی جنگیزخان همان یوشیتسونه مرده است.

نبرد دانورا

آخرین نبرد دودمان تایرا و میناموتو در تنگه شیمونوسکی به نبرد دانورا شهرت یافته است. در این نبرد یوشیتسونه از پهلوانان معروف و برادر او یوریتومو فاتح جنگ بود. در این نبرد قهرمانان تایرا ایستادگی و شهادت بسیاری از خود نشان دادند و پس از شکست یافتن بسیاری از آنان خودکشی را بر تسلط دشمن ترجیح دادند. مادر انتوکو امپراتور خردسال دختر کیوموری نیز پس از شکست تایراها همراه فرزند خود را از عرشه کشتی به دریا پرتاب کرد و به خدایان و خدایانوی دریا پناه برد. شمشیر مقدس در این ماجرا گم شد و گزارش مالکوم کندی^{۴۳} در کتاب «تاریخ مختصر ژاپن» گویای آن است که بقیه نمادها و نشان‌های امپراتور بعدها یافته شد.

در بخشی از دریای ژاپن خرچنگ‌های کوچکی را می‌توان دید که آن‌ها را هئیکه (تایرا) می‌نامند. صدف یا پوشش این خرچنگ را برجستگی و فرو رفتگی‌هایی است که آن را چون چهره انسانی افسرده می‌نماید و بسیاری از ژاپنیان براین باورند که ارواح تایراهای مغروق در صدف این خرچنگ‌ها آشیان کرده‌اند.

یوریتومو برادر بزرگ‌تر یوشیتسونه با عنوان نخستین شوگون مقررماندهی خود را در کاماکورا^{۴۴} دایر کرد و این شهر به مرکز اصلی قدرت مبدل شد. در دوره شوگونی آشیکاگا^{۴۵} مقررماندهی به کیوتو منتقل شد و تا زمان انتقال پایتخت به یه‌دو در ۱۵۹۰ مقررماندهی در کیوتو باقی ماند. در ۱۸۶۸ پایتخت به کیوتو و منطقه‌ای که در آن زمان توکیوناامیده می‌شد منتقل شد اما مقرر در بار سال‌ها در کیوتو باقی ماند. در این دوره امپراتوران فرمانروایان اصلی اما فقط از

42- Yezo

43- Malcolm Kennedy

44- Kamakura

45- Ashikaga

نام امپراتور برخوردارند و اداره به دو از سده شانزدهم به عهده شوگون^{۴۶} بود. با قدرت یافتن برخی از دودمان‌ها طایفه هوجو^{۴۷} به قدرت بیش‌تری دست یافت. هوجو توکیماسا^{۴۸} و پسرش یوشیتوکی^{۴۹} پدرزن و برادرزن یوریتومو بعد از مرگ او به قدرت رسیدند و افراد قدرتمند این دودمان تا ۱۳۳۳ شوگون (اگر چه خود را به این نام نمی‌نامیدند) بودند.

در ۱۲۸۱ قویلای قآن چندین کشتی جنگی برای تسخیر این سرزمین به ژاپن گسیل داشت. ماجرای این لشکرکشی بی‌شباهت به تهاجم ناوگان اسپانیا [به بریتانیا و شکست یافتن این ناوگان] نیست. معدودی از مغولانی که به ساحل راه یافتند بی‌درنگ معدوم و ناوگان آن‌ها در توفانی، که ژاپنی‌ها آن را فرستاده خدایان می‌دانستند، نابود شدند.

در این دوره ژاپن توسط امپراتور، شوگون‌ها، دایمیوها^{۵۰}، ارباب‌های فئودال و سامورای و زیردستان آنان اداره می‌شد و مردمان دیگر در امور سیاسی و نظامی سهمی نداشتند. دوره قرون وسطی در ژاپن با دوره‌های صلح و جنگ سپری شد. دوره شوگونی آشیکاگا (۱۳۳۸-۱۵۷۳) ناآرامی‌های داخلی با تحول و دیگرگرایی فرهنگی و تجمل‌گرایی همراه بود. بسیاری از نمایشنامه‌های گونه نو^{۵۱} در این دوره نوشته شد و هنر گل‌آرایی و مراسم چای‌نوشی به پیشرفت‌های بزرگی دست‌یافت و عمارت‌های زروسیم (کینکا کوچی^{۵۲} و جینکا کوچی^{۵۳}) در این دوره در کیوتو بنا شد.

تویوتومی هایدیوشی

یکی دیگر از دوره‌های تلاش دودمان‌های قدرتمند برای دستیابی به قدرت و تیول بیش‌تر، طی سال‌های ۱۵۷۳-۱۶۰۳ سپری شد. ئودا نوبوناگا^{۵۴} (۱۵۳۴-۱۵۸۲) آخرین شوگون ایستکاگا (بازمانده دودمان میناموتو) و دیگر فرمانفرمایان منطقه کیوتو در این زورآزمایی شکست یافتند. نوبوناگا توسط یکی از فرماندهان خود به قتل رسید و با کشته شدن او و با گذشت زمان هایدیوشی^{۵۵} به قدرت رسید. هایدیوشی جنگجویی بزرگ و میهن‌دوست بود

46- Shogun

47- Hojo

48- Hojo Tokimasa

49- Yoshitoki

50- Daimio

51- Noh

52- Kinkakuji

53- Ginkakuji

54- Oda Nogunaga

55- Hideyoshi



تصویر ۳۲- مردی در حال درگیری با خدا بانوروباه. نقاشی از کونیوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

که او را ناپلئون ژاپن نامیده‌اند. از خانواده‌ی فرودست و در جوانی گماشته و خادم نوبونا‌گا بود و تنها فرد ژاپنی است که پیش از قرن بیستم به مقام بالادست یافت. هایدی‌یوشی پس از مرگ اربابش سامورای شد و یازده روز بعد از قتل نوبانا‌گا قاتل او را کشت. پس از این هایدی‌یوشی به کارهای بزرگی دست یازید و شورش‌های جزایر جنوب را فرو نشاند و سندای^{۵۶} را در هونشوی شمالی به اطاعت واداشت.

امپراتور او را به سمت فرمانده کل قوا و نایب السلطنه برگزید و در کمتر از ده سال بعد از مرگ نوبونا‌گا ژاپن کشوری متحد و دارای سازمان مالیاتی جدید گردید و نظام مالیاتی کهن منسوخ شد.

هایدی‌یوشی به مخالفت با مسیحیان و بودائی‌ان قدرت طلب پرداخت و آنان را از دستیابی قدرت سیاسی محروم کرد و در برخوردهائی که به وجود آمد بیست مسیحی ژاپنی و شش کشیش فرقه فرانسیسی در ۱۵۹۷ در کیوشو مصلوب و شهید شدند.

هایدی‌یوشی به طراحی تسخیر چین روی آورد اما کره از شرکت در این ماجرا دوری جست. هایدی‌یوشی ناوگانی بزرگ را مأمور تسخیر چین کرد و پیش از عقب‌نشینی سپاه ژاپن از این لشکرکشی بی‌نتیجه مرد. پیش از مرگ از فرماندهان خویش و از آن‌ها شمار ایاسو توکوگاوا^{۵۷} خواست از پسر پنج ساله او هایدی‌یوری^{۵۸} حمایت کنند. با آن که هایدی‌یوشی بنیانگذار ژاپن نو است اما بسیاری از طرح‌های آخرین روزهای او با شکست مواجه شد. نوبونا‌گا خواستار آن بود که دودمان فرمانروائی پدید آورد و از او دو پسر به جای ماند. هایدی‌یوشی پیرو وفادار نوبونا‌گا سودای ارباب مرده را نادیده گرفت و همین ماجرا به گونه‌ی غم‌انگیز از جانب ایاسو در مورد هایدی‌یوری تکرار شد.

بعد از مرگ هایدی‌یوشی شوگون توکوگاوا^{۵۹} نیز مرد و ایاسو توکوگاوا فرمانده مقتدر که تبارش به یوریتومو میناموتو فاتح نبرد دننوا و نخستین شوگون می‌رسید قدرت را به دست گرفت. ایاسو بعد از فرونشاندن شورش‌های ۱۶۰۳ به مقام شوگونی دست یافت و تا ۱۸۶۷ دودمان او در یه‌دو قدرت را در دست داشتند. نشان خانوادگی این دودمان گل ختمی ژاپنی بود که نوک سه گلبرگ آن به جانب داخل بر می‌گشت و دایره‌ی را شکل می‌داد.

انزوای ژاپن

مسیحیت نخستین بار بعد از سفر مارکو پولو و کاشفان دریانورد پرتغالی در

56- Sendai

57- Ieyasu Tokugawa

58- Hideyori

59- Tokugawa



تصویر ۳۳- تندیس چوبی آیزن مایو، ۱۲۸۱. موزہ گیمہ.



تصویر ۳۴ - تندیس چوبی و لاک الکلی
جیزو-بوذا، شش حلقه عصای این بودیستوه
از مشخصه های اوست. صدای حلقه ها نزدیک
شدن او را خبر می دهد تا موجودات زنده در
زیر پای او رنجه نشوند. از تندیس های سده
پانزده یا شانزده. موزه هنرهای سیاتل.



تصویر ۳۵- زاهدان بودائی کانزان و جیتوکو . این دوزاهد غالباً همراه با بوکان ذنشی و ببرش و در داخل غاری تصویر می‌شوند و آنان را چهار خفته می‌نامند. در این تصویر ظروف آشپزخانه و سکه‌های زیور دای آنان نماد خدای ثروت است. موزه ویکتوریا و آلبرت.

۱۵۴۲ توسط فرانسویس خاویز^{۶۰} و در ۱۵۴۹ به ژاپن راه یافت. سومین شوگون توکوگاوا در ۱۶۲۴ مسیحیان را قلع و قمع و با به شهادت رسیدن گروهی از مسیحیان دروازه‌های ژاپن به روی همه بیگانگان (جز معدودی بازرگانان آلمانی و چینی در ناگازاکی) بسته شد و ژاپن به مدت دو قرن به انزوا گرائید. این دوره از تاریخ ژاپن دوره وحدت و اتکای به خود بود. تاتر ژاپنی کابوکی^{۶۱} و بسیاری از هنرهای دیگر از گل آرائی تا خلق پرده‌های نقاشی و زردوزی در سده هفدهم به پیشرفت‌های چشمگیری دست یافت.

طبقه سامورای و اصول اخلاقی آنان که از چند قرن پیش پدید آمده بود با رویداد غم انگیز ۱۷۰۲ جای پای محکمتری یافتند و از محبوبیت بیش‌تری برخوردار شدند. ماجرا چنین بود که در سال ۱۷۰۲ رفتار دو دایمیو و نجیب‌زاده موجب تاثیر نهادن در چندین نمایشنامه و شکل‌گیری داستانی شد که داستان‌سرایان و نقالان آن را چهل و هفت رونین^{۶۲} نام نهادند. رونین یعنی کسی که چون موج دریا به هرسومی رود [یا پهلوان سرگردان و بی‌سردار]. چهل و هفت رونین در آغاز سامورای‌هایی بودند که پس از خودکشی افتخارآمیز دایمیوی خویش پیمان بستند انتقام مرگ ارباب را از مسبب مرگ او بگیرند. این سامورای‌ها برای دستیابی به مقصود روئین شدند و سرانجام پس از گرفتن انتقام مرگ ارباب خویش خودکشی کردند و به افسانه‌ها و داستان‌های تاریخی ژاپن راه یافتند.

روابط خارجی

در سال ۱۸۵۳ دوره طولانی انزوای ژاپن با ورود دریادار پری و ملوانان آمریکائی به ساحل ژاپن پایان یافت. قدرت‌های غربی نمی‌توانستند از امکانات استفاده از بنادر ژاپن برای لنگر انداختن، مرمت کشتی‌های خویش و بارگیری و تجارت چشم‌پوشی کنند. با ورود این دریادار آمریکائی به اوراگا^{۶۴} مقدمات گشودن بنادر ژاپن به روی بیگانگان فراهم شد و سال بعد بین ژاپن و ایالات متحد آمریکا پیمان‌نامه تجاری بسته شد که قدرت‌های دیگر نیز در پی آن از چنین امتیازاتی برخوردار شدند و یوکوها^{۶۱} به روی کشتی‌های بیگانه گشوده شد. در ۱۸۶۰ نخستین ماموران سیاسی ژاپن به خارج رفتند و هم‌زمان با این نوگرایی در جولای همین سال اختطاریه‌ئی بر دیوار آرامگاه توکوگاوا در نیک کونصب شد که متن آن چنین بود. به تنگ و شیاطین دیگر. شوگون ما در آوریل آینده به زیارت آرامگاه نیک کونزول اجلال

60- Francis Xavier

61- Kabuki

62- Ronin

63- Perry

64- Uraga



تصویر ۳۶- تندیس فوجین خدای باده‌ها. این خدا را غالباً در حالی که مشکی بردوش دارد تصویر می‌کنند. مشک این خدا محتوی بادهائی است که به هر سو جاری می‌سازد. از تندیس‌های معبد نینا-جی در کیوتو.

می‌فرمایند. ضروری است تنگو (شیطان) و شیاطین دیگر به هنگام حضور شوگون از کوهستان‌های این منطقه دور شوند. امضاء میزونوار باب منطقه دوا».

از موجودات اسطوره‌ئی موسوم به تنگو در فصل‌های آینده سخن می‌گوئیم اما می‌بینم که اعتقاد به این موجودات در یک قرن پیش نیز دوشادوش نوگرایی است. در

۱۸۶۷ پانزدهمین شوگون توکوگاوا استعفا داد و سال بعد قدرت کامل به امپراتور واگذار شد و این ماجرا پایانی بود بر فئودالیسم ژاپن. یک سال قبل از اعاده قدرت امپراتور مئی جی ۶۵ در سن هیجده سالگی بر تخت نشسته بود. مئی جی در ۱۹۱۲ مرد و در آن تاریخ ژاپن، اگرچه از مشکلات داخلی نیز برخوردار بود، به سرزمین مدرن مبدل شده و می‌رفت که قدرتی بزرگ باشد. در ۱۸۸۹ نخست‌وزیر ژاپن پرنس ایتو^{۶۶} با یاری مشاوران خارجی قانون اساسی ژاپن را تدوین کرد. در نبردی که پیش‌آمد ژاپن چین و روسیه تزاری را شکست داد، کره بخشی از امپراتوری ژاپن شد و در نتیجه اتحاد با بریتانیا (۱۹۰۲) ژاپن در جنگ اول به متفقین پیوست. [در جنگ دوم جهانی متحد آلمان شد و در پانزدهم اوت ۱۹۴۵ شکست یافت. پانزده سال بعد ژاپن در ۱۹۶۰ کشوری ثروتمند و رشد یافته بود. در سال ۱۹۷۵ تولیدات صنعتی ژاپن به تنهایی برابر با مجموع کشورهای آسیای شرق بود و تنها آمریکا و شوروی از ژاپن جلوتر بودند...].

باورها و خدایان ژاپن

آئین بودا بر اساطیر ژاپن تأثیری بسیار برجای نهاده است. در بسیاری از افسانه‌ها سخن از ارواح خبیثی است که در معابد بودائی عزلت می‌گزینند و کاهنان آنان را از معبد می‌رانند. گورکن در فولکلور ژاپن از حیواناتی است که غالباً در هیأت راهبان بودائی نمایان می‌شود. اما آئین بومی مردمان ژاپن آئین شینتو است. آئین بودا از سرزمین‌های دیگر به این دیار راه یافته و اسطوره‌های معتبر ژاپن متأثر از آئین شینتو، کتاب کوچیکی و کتاب نیهونگی است. وقتی امپراتور یمو (۶۷۳-۶۸۶) فرمان داد روایات و تاریخ کهن ژاپن گردآوری شود هیدانواره کتاب کوچیکی را تالیف کرد و کوچیکی با توجه به خواست امپراتور کتابی است متکی بر روایات تاریخی اسطوره‌ئی که از خاستگاه آسمانی آفرینش ژاپن و امپراتوران آن سخن می‌گوید. تاریخچه وقایع سالیانه در هر دو کتاب کوچیکی و نیهونگی با این روال تنظیم شده و بدین دلیل است که این آثار بهترین مأخذ اساطیر این دیار است. کوچیکی از راه خدایان سخن می‌گوید و کتاب شینتو همانا کتاب کوچیکی است.

ساختار شینتو

شینتو آئینی است متکی بر اعتقاد به زندگانی بعد از مرگ و برخلاف سایر ادیان بدون آموزش اخلاقی. در این آئین از پاداش و کیفر بعد از زندگانی زمینی خبری نیست و چنین اعتقاداتی بعد از آشنائی ژاپنیان با آئین بودا فراهم گشته است. تفاوت این دو آئین در این



تصویر ۳۷- روکوها را میتسو-جی در ۹۶۳ توسط کاهن کویا-شونین بنا شد. این کاهن به منظور دفع بیماری مسری که در شهر شایع شده بود تندیس یازده چهره از کوانون [خدایانوی رحمت] تراشید و آن را در معبد قرار داد. روکوها را میتسو-جی را غالباً به هیأتی که در تندیس روبرو دیده می‌شود تصویر می‌کنند: با عصائی در دست چپ، چکشی در دست راست و صفحه چکش یا زنگ نعلبکی شکلی آویخته بر روی سینه. تندیس بازگویی داستانی است که طی آن کاهن در زیارتی هر روزه باره نیایش می‌پرداخت و هربار زنگ آویخته بر سینه خویش را به صدا در می‌آورد. نیز در این تندیس کاهن در حال نیایش بودا است و چکش او آماده فرود آمدن بر زنگ.

است که آئین شینتودارای نسب‌نامه و کتاب خاص نیست و اصول آن متکی بر نیایش طبیعت و نیاکان و احترام به خدایانوی خورشید، آماتراسو، و اعقاب و منسوبان اوست. به روایت از کوچیکی یکی از ملازمان نینگی، نوۀ محبوب آماتراسو، به هنگام نزول آنان از دشت‌های آسمان به کیوشون‌نخستین کاهن راه‌خدایان و کاهنان بعدی از اعقاب این کاهن‌اند.

خدایان شینتو بسیار و می‌گویند شمار آن به هشت میلیون می‌رسد و براین‌شمار قهرمانان راه‌یافته به مقام‌خدائی را باید افزود. هشت در اساطیر ژاپن نماد کمال است و به این دلیل است که در افسانۀ آفرینش ایزانامی و آفرینش ژاپن توسط این زن و شوهر سخن از هشت خدا است و ازدهائی که به دست سوسانو کشته شد و در دم خود شمشیری پنهان داشت نیز هشت سر داشت. در دوران بعد خدائی دیگر بر این خدایان هشتگانه افزوده می‌شود و این خدا هماناهاچیمان خدای جنگ یا امپراتور ثوجین پسر ملکه جنگجو است که بعد از مرگ به مقام‌خدائی دست یافت.

در آئین شینتو هر چیز از حیوان تا جماد و نبات را روح یا کامی^۱ خاص است و افسانه‌های آفرینش ژاپن گزارشی از این اعتقاد است. کامی را روح و گاه نیروی خدائی و نیز موجود برتر یا در جای برتر قرار گرفتن ترجمه کرده‌اند. به عبارت دیگر کامی نیروئی است که در طبیعت، دریاچه‌ها، درختان و جز آن نهفته است. کامی کوه نیروی خدائی است که در کوه پنهان است و چنین است که گاه کوهی را خدا می‌دانند و کامی آن حامی گروهی از مردمان یا کسانی است که در جوار این کوه زندگی می‌کنند.

موعظۀ اخلاقی را در آئین شینتو راهی نیست و کلامی چون «در پی خواست‌های دل بی‌ریای خود باش» با اطاعت از امپراتور همراه است. وفاداری و پرهیزکاری و اطاعت از والدین از مفاهیمی است که از سده ششم به بعد و از آئین کنفسیوس و بودا به این کیش راه یافته است. معه‌ذا تطهیر و دوری از آلودگی در شینتو کهن وجود دارد و تطهیر ایزانامی و شستشوی او بعد از بازگشت از تعقیب ایزانامی در یومی یا سرزمین تاریکی گویای این نظر است. در نیهونگی آمده است که ایزانامی پس از بازگشت از یومی نخست به بخشی از دریای پر جزر و مد و پس از آن به جایی که امواج آرام داشت فروشد و تن خود را شستشوداد و از آلودگی جهان زیرین رهائی یافت. تعزیم و پرهیز یا افسون‌های خاص درمان بیمار و دور کردن شیاطین نیز از ویژگی‌های شینتو کهن و از جمله کارهایی است که توسط کاهنان شینتو انجام می‌گیرد. کاهن شینتورا قانونی چون تجرد و جز آن محدود نمی‌کند و غالباً کاهنانی که در افسانه‌ها و روایات تاریخی از آنان یاد می‌شود بودائیند.

1- Kami



تصویر ۳۸- تندیس ایستاده جوی چی مین یا کوان نون یازده چهره خدا بانوی رحمت. کوان نون را به هیأت های مختلف و از آن جمله با هفده چهره نشان می دهند. این تندیس که احتمالاً در سده هفده ساخته شده از چوب چند پارچه و دارای روکشی براق و سیاه است. موزه هنرهای دستی وین.

شینتو و بودیسم

وقتی آئین بودا از طریق چین و کره به ژاپن راه یافت هزار سال قدمت داشت. بودیسم به هنگام ورود به ژاپن با مخالفت روبرو شد و با حمایت شوتوکودایشی (۵۹۳-۶۲۱) نایب السلطنه از مخالفت با آن کاسته شد. واژه شینتو و آئین «راه خدایان» از زمانی به کار رفت که آئین بودا به ژاپن راه یافت و آئین جدید در برابر اعتقادات کهن و بومی این دیار قرار گرفت.

آئین بودا در ژاپن نزدیک به دویست سال از موقعیت مناسبی برخوردار نبود و با کوشش‌های کوبودایشی (۷۷۴-۸۳۴) و پیدائی رایوبوشینتو^۳ یا شینتوی دودیدگاهی این دو آئین تفاهم و آشتی برقرار شد. کوبودایشی بنیانگذار فرقه شینگون^۴ و دنگاپودایشی (۷۶۷-۸۲۲) بنیانگذار فرقه بودائی تندای و آئین شینتو نیز خود دارای فرقه‌های مختلفی است. سلحشوری ژاپنی بوشیدو^۵ و عمیقاً از ذن بودیسم^۶ متأثر بود و شوگون‌های کاماکورا^۷ (۱۱۸۵-۱۳۹۲) به انضباط ذهن و تن جنگجو توجه داشتند و در بخش قهرمانان می‌بینیم که چگونه بوشیدو-یعنی جان یار روحیه سامورای- متکی بر قدرت اراده و کنترل خویش است. رایوبوشینتو همانند ذن بودیسم عمیقاً از روایات تاریخی و اسطوره‌های ژاپنی متأثر است؛ و کار اصلی دو کاهن بودائی، کوبودایشی و دنگاپودایشی، برخوردار کردن آئین بودا از مشخصه‌های ملی ژاپنی و آشتی خدایان شینتو و بودائی است. بسیاری از خدایان از ویژگی‌های مشترکی برخوردارند و هم بدین دلیل است که کاهنان بودائی موفق می‌شوند که داینیچی نیورای^۸، بودای کهن و ازلی، را آماتراسو معرفی کنند.

جز در ایزومو و ایه که هنوز هم معابد آماتراسو در آنجا برجاست در سایر مناطق ژاپن معابد شینتو هزار سال جایگاه کاهنان بودائی بود. در این مدت نمای معابد شینتو دیگرگون و با شیوه‌های بودائی آرایش شد. از ۱۸۶۸ ملی‌گرایی و توجه به تبار آسمانی امپراتور موجب بازگشت به شینتوناب، مورد توجه قرار گرفتن شینتو بیش از سایر ادیان و پذیرش آن به عنوان دین رسمی شد. از این تاریخ راهبان بودائی معابد شینتو را رها کردند و معابد جداگانه‌ئی بر پا داشتند و در این ماجرا بسیاری از آثار هنری و باارزش ویران و برج‌های ناقوس و پاگوداهای بسیار از معابد شینتو نابود شد و موقعیتی شبیه بریتانیا در زمان هائری هشتم پدید آمد.

آئین بودا در زمینه‌های مختلف همچنان گسترش یافت و دو آئین شینتو و بودا از

2- Kobo Daishi

3- Ryobo Shinto

4- Shingon

5- Bushido

6- Zen Buddhism

7- Kamakura

8- Dainichi Nyorai



تصویر ۳۹- تندیس ایستاده و مطلای بودا و تندیس های نشسته دو بودیستوه با تاج های ملیله دوزی. موزه هنرهای دستی وین.

یکدیگر جدا و رایوبوشینتو و تاثرات این دو آئین از یکدیگر برجای ماند.

توری

بهترین معیار شناخت معبد شینتو از معبد بودائی سادگی معبد شینتو و نیز توری^۹ برپا شده در جلو معبد است. توری دروازه‌بی دریا مدخلی است که از دو ستون عمودی و یک یا دو ستون افقی تشکیل می‌شود. توری با واژه تازی به معنی پرندۀ نزدیک و این شباهت موجب شده که این دروازه‌بی در را جایگاهی ساخته شده برای استراحت پرندگان یا وسیله‌ئی برای آگاه کردن خدایان معبد از فرا رسیدن روز بدانند. منطقی‌ترین دلیل وجود توری تعیین محدوده و مدخل مقدس معبد و دیدار آن بهترین وسیله شناخت معابد شینتو و را بوشینتو است.

درخت ساکاکی

از درخت ساکاکی چهار بار در کتاب نیهونگی (به ترجمه و. گ. آستون) یاد شده است. ساکاکی در آئین شینتو درخت مقدسی است که در روایات مختلف آن را از گونه یوری^{۱۰} یا کلیرای ژاپونی^{۱۱} وصف کرده‌اند و پیش از جنگ دوم جهانی نهادن شاخه‌هائی از این درخت در محراب یا بنای یادبود یا سوکونی^{۱۲} در توکیو معمول بود. یا سوکونی محراب یا بنای یادبود شینتو و به یاد کسانی برپا شده که در دفاع از سرزمین خویش مردند؛ و بر این باورند که ارواح آنان در این محراب گرد هم جمع می‌شوند. این بنا را وال‌هال^{۱۳} ژاپن [یا تالاری که در اساطیر تیوتون ارواح جنگجویان در آن گرد هم می‌آیند] می‌نامند. نخستین بار از درخت ساکاکی در کتاب نیهونگی و رابطه با آماتراسویاد می‌شود. در این روایت آماتراسو از بی‌حرمتی سوسانو که در زیر تخت او مدفوع کرده است بیمار و دچار تهوع و درغاری پنهان می‌شود. هشت خدای آسمان و از آن شمار خدای کوهستان و خدای خلنگ‌زارها تدبیری می‌انديشند و جهان را از تاریکی نجات می‌دهند. تدبیر چنین است که خدای کوهستان هشت تاج از پانصد شاخ و برگ ساکاکی و خدای خلنگ‌زارها هشت تاج از گیاهان مختلف فراهم می‌سازند و دیگر خدایان این تاج‌ها را با گوهرهائی که خود ساخته‌اند می‌آرایند و تاج‌ها را روبه روی غار پناهگاه آماتراسو بر درخت ساکاکی می‌آویزند. آماتراسو به هیاهوی خدایان کنجکاو و از غار بیرون می‌آید و درخشش او بر گوهرها و بازتاب آن جهان را روشن می‌سازد.

9- torii

10- Eurya

11- Cleyera Japoica

12- Yasukuni

13- Valhalla



تصویر ۴۰- زوجو محافظ جنوب ویکی از شی تن نو ها یا چهار پاسداری که جهان را در برابر هجوم شیاطین نگهبانی می‌کند. معبد کوفو- جی در نارا.

به روایت نیهونگی سوسانو پس از این ماجرا تبعید و قلمرو دریاها به او واگذار شد. روایات مربوط به سوسانو در این کتاب ترکیبی است از رفتارهای ناشایست و قهرمانی. در روایتی سوسانو مورد مهربانی مردی بینوا قرار می‌گیرد و سوسانو بدو می‌آموزد که با طناب کشی مدخل خانه خویش با طناب پوشالی از ورود خدای طاعون به خانه خویش جلوگیری کند. چنین می‌نماید که در گذشته برای جلوگیری از شیوع طاعون خانه بیماران را با چنین طنابی



تصویر ۴۱- تادانوبو از یاران مشهور پوشیتسونه در نبرد تاریخی اقوام تایرا و میناموتو. در روایتی پوشیتسونه، به هنگام گریز، معشوق خود را به تارانوبوسرباز شجاع سپرد تا در غیاب او پاسدارش باشد. تادانوبو طبعی با پوست روباه درست کرد و از زن خواست به هنگام نیاز با کوبیدن طبل او را فراخواند. بچه روباهی که پوست مادرش برای ساختن طبل به کار رفته بود به هیأت تادانوبو درآمد و پوست را پس گرفت. نقاشی از بایکوکو، موزه ویکتوریا و آلبرت.

محصور می‌کردند. از سوی دیگر طناب پوشالی نماد پیوند و وصلت است و از این شمار است دو صخره دریائی نزدیک ساحل در فوئامی در ایالت شیما که با چنین طنابی به هم وصل شده و آنان را خرسنگ‌های زن و شوهر می‌خوانند.

تنگو و ثونی

موجود اسطوره‌ئی موسوم به تنگو^{۱۴} در آئین شینتو، در آئین بودا ثونی^{۱۵} نام دارد. زائران معابد شینتو بر این باورند که غالباً درختان کاج و سرو ژاپنی این معابد مأوای تنگو است. افسانه‌هایی که در آنان از ثونی یاد می‌شود غالباً بودائی است. می‌گویند راهبی بودائی ثونی‌ئی را دید که برخلاف قیافه ترسباری که از او ترسیم می‌کنند بسیار غمگین بود و زار می‌گریست. راهب از ثونی موجب اندوه او را پرسید و ثونی گفت: «پیش از این من نیز یک انسان بودم و

پس از مرگ به سبب داشتن سودای انتقام جویی در هیأت یک ثونی زاده شدم. (ثونی‌ها از سایر پرندگان عمری طولانی‌تر دارند و در این هیأت می‌توانند از دشمنان خویش و اعقاب آنان انتقام بگیرند.) پس از آن که به هیأت ثونی درآمدم دشمن خویش و فرزندان و اعقاب او را نابود کردم و از آنان انتقام گرفتم. غم من از این است که بازمانده عمر طولانی خویش را باید به هیأت ثونی طی کنم و اکنون نه از دشمنان من کسی به جای مانده تا از او انتقام بگیرم و نه در سر سودای انتقام دارم.»

محراب و نفرین

برخی از محراب‌ها یا نیایشگاه و بنای یادبود برای احتراز از نفرینی خاص بنا می‌شوند. از مردمان ناشاد یا خطاکار افسانه‌های بسیاری می‌توان شنید که به یاد آنان محرابی برپا کرده‌اند تا روح آنان آرام یابد و دیگران از نفرین و آزار آنان رهائی یابند. در روایتی سخن از برادر و خواهری است که از دشمنان خویش، احتمالاً در دوره آشوب‌های قرون وسطی در ژاپن، می‌گریختند. برادر و خواهر رفتند و رفتند تا به کوهی رسیدند و در غاری پنهان شدند. هیزم شکنی برادر و خواهر را دید و به یاری آنان شتافت. هیزم شکن از مادر خود خواست راز آنان را حفظ کند و از این ماجرا با کسی سخنی نگوید. چندی بر این ماجرا گذشت و جویندگان خواهر و برادر بیدار شدند. دشمنان برادر و خواهر از پیرزن پرسیدند: «از دختر و پسری بدین خصوصیات چه می‌دانی؟». پیرزن به جانبی که خواهر و برادر در آن سوی بودند نگریست و خاموش ماند. دشمنان خواهر و برادر را یافتند و هر دو را گردن زدند. می‌گویند پیرزن به لعنت و نفرین خواهر و برادر گرفتار و گردنش به جانبی که نگاه کرده بود خم شد. گردن پیرزن تا پایان عمر راست نشد و اعقاب او همیشه از بیماری چشم رنج می‌بردند. پس از این ماجرا مردان آن ناحیه محرابی برای نیایش روح برادر و خواهر برپا کردند و از نفرین آنان رهائی یافتند. شیوع بیماری چشم و پیوند دادن آن با این ماجرا سبب شد که مردمان به یاد خواهر و برادر محرابی برپا کنند یا ترس از نفرین کسی نمی‌داند.

آیین

می‌گویند آیینی که نخستین بار آماتراسوبدان نگرست روزگاری در معبد او در ایسه نگاهداری می‌شد. در اساطیر ژاپن آیین از نشان‌ها مقدس [ویکی از هدایائی است که نینگی آن را از آسمان به زمین آورد و بعدها از نشان‌های امپراتوری شد]. مثل‌های مربوط به آیین در فرهنگ ژاپن از اساطیر این دیار متأثر است: مثل ژاپنی می‌گوید «آیین تیره نشان روح



تصویر ۴۲- بیشامون با نیزه و پاگودای
 مشخصه او. از نقاشی های سده سیزده یا
 چهارده معبد کوفوکوجی در نارا. این معبد
 در ۷۰۱ میلادی بنا و در شورش های
 ۱۷۱۷ دچار حریق شد.

پلید است» و مثلی دیگر می‌گوید «شمشیر روح سامورای و آینه جان زن است». به روایت از کوچیکی «ایزاناگی لوحی سیمین و درخشان برای فرزندان خود به میراث گذاشت و آنان را گفت: هر بامداد و شامگاه در این لوح بنگرید و هرگاه چهره خود را در آن دیدید بدانید که از خشم و شهوت در شما نشانی نیست». و بدین سان بخش بزرگی از روایات و افسانه‌های ژاپنی با آینه پیوند می‌یابد.

در افسانه آینه ماتسویاما^{۱۶}، به معنی کاج کوهساران، سخن از عشق مادر و دختری است که یکدیگر را بسیار دوست می‌داشتند و ماتسویاما نه نام فرد که احتمالاً منسوب به ناحیه‌ئی است. می‌گویند پدری در سفر به کیوتو برای همسر مهربان و زیبای خود آینه‌ئی با قاب فلزی خرید که در پشت آن نماد طول عمر و پیوند ازدواج ابدی یعنی یک جفت در ناو درخت کاجی نقر شده بود؛ — مردم ژاپن بر این باورند که در ناها همانند مرغابی‌های ماندارین تنها یک جفت می‌گیرند. — زن که تا به آن هنگام آینه ندیده بود حیرت‌زده تصویر زیبای خود را در آغوش کشید. سال‌ها گذشت و زن دختری زایید که در زیبایی و رفتار همانند مادر بود. دختر مهر بی‌پایانی به مادر داشت و مادر نیز دختر را چون جان گرامی می‌داشت. دختر هنوز به نوجوانی نرسیده بود که مادر بیمار و به بستر افتاد و دختر را اندوهگین ساخت. مادر که خود را رفتنی می‌دانست دختر را فراخواند و بسته کوچکی به او داد و از دختر خواست که در سخت‌ترین روزهای تنهایی آن را بگشاید و از تنهایی رهائی یابد. مادر درگذشت و دختر به اندوهی بی‌پایان گرفتار شد. روزی دختر ملول و تنها بسته هدیه مادر را گشود. در آن بسته چیزی بود که دختر تا به آن روز ندیده بود. هدیه مادر به دختر همان آینه‌ئی بود که با دیدار تصویر خود آن را در آغوش کشید. دختر در آینه نگریست و حیرت‌زده مادر خود را دید که همراه او اشک می‌ریخت و با او لبخند می‌زد.

داستان آینه ماتسویاما دارای روایت‌های مختلفی است: در یکی از این روایت‌ها پدر دختر بعد از مرگ همسر ازدواج کرد. نامادری با دیدار دختر که گاه با آینه حرف می‌زد اندیشید که دختر به جادو روی آورده و از او بیزار است. نامادری مجرا را با شوهر در میان نهاد و با آشنا شدن با آینه کوشید محبت دختر تنها را جلب کند و برای او دوستی صمیمی شد. در روایت دیگر پدر پس از چندی در فرصت مناسب دختر را با کار آینه آشنا ساخت و دختر که از نوجوانی گذشته بود به نادانی خود خندید.



تصویر ۴۳- هاجیمان خدای جنگ در آئین شینتو. کاکه مونو یعنی نقاشی طوماری و آویختنی.

ناقوس موگن

لافکادیوهرن [(کوایزومی کاکومو)] در یکی از آثارش موسوم به کوبدان^{۱۷}، که در ۱۹۰۴ منتشر شد، تاریخ این روایت را هشت قرن پیش می‌داند. پیش از این اهداء آئینه‌های مفرغی از جانب مردمان به معابد و به منظور ساختن تندیس قدیسان رایج بود و هر ن می‌نویسد

17- Kwaidan



تصویر ۴۴- می روکو- بوذا سو از تندیس های معبد موروجی ، می روکو جانشین بودا و مسیحی است که پنج هزار سال بعد از ورود بودا به نیروانه ظهور می کند. می روکو در شمار خدایان ژاپنی نیست و از زمان کوبو دایشی بنیانگذار یکی از فرقه های شینتو در ژاپن شهرت یافت. می گویند کوبو دایشی نمرده و در گور خود در حالت جذبه و منتظر ظهور می روکو است.

خود ناظر اهداء مجموعه ئی از آئینه های مفرغی بود که برای ساختن تندیس آمیدا بودا فراهم شده بود. هرن از روایتی یاد می کند که طی آن هشت قرن پیش مجموعه ئی از این آئینه های



تصویر ۴۵- نقش هوتی بر یک تنسوک [یا گیره تکمه ماندی که برای آویختن اشیاء به کار می‌رود].
هوتی یکی از خدایان هفتگانه نیکیختی و در تصاویر غالباً او را با چهره‌ئی خندان و همراه با کودک یا
کودکان می‌بینیم و مشخصه او شکم برآمده اوست. موزه بریتانیا

مفرغی در موگن یاها^{۱۸} برای ساختن ناقوس گردآوری شده بود. می‌گویند زنی آینه‌ئی مفرغی

18- Mugenyama

باورها و خدایان ژاپن ۷۹

را، که از مادر به مرده ریگ برده و مادر آن را از مادر خویش به میراث برده بود، برای ساختن ناقوس به معبد پیشکش کرد. آئینه برای آن زن بسیار با ارزش و به سبب نقاشی و کنده کاری های، کاج، خیزران و آلو، در پشت آئینه نماد خوشبختی بود. آئینه در ژاپن جان زن است و پیشکش کننده بدین سان جان خود را به معبد بخشیده و از این ماجرا نگران بود. زمان ذوب آئینه های مفرغی و ساختن ناقوس فرا رسید و آئینه آن زن ذوب نشد. مردمانی که پیشکش کننده آئینه را می شناختند گفتند: «آئینه همانند دل و روح صاحب آن سخت است و ذوب نخواهد شد».

زن از این ماجرا چندان اندوهگین و خشمگین شد که خود کشی کرد و پیش از مردن وصیت نامه ای بر جای نهاد که طی آن وصیت کرده بود بخش بزرگی از ثروت او را به کسی بدهند که بتواند ناقوس معبد را با ضربه ای بشکند و از این طریق انتقام او را بگیرد. ناقوس آماده شد، اما همیشه گاه و بی گاه و در سکوت شب صدای ناقوس برمی خاست و آرامش مردمان را برهم می زد. مردمان آزمند چندان این ماجرا را تکرار کردند که کاهنان معبد به ناچار ناقوس را به زیر آوردند و آن را به باتلاقی افکندند که هنوز هم در آنجا برجاست.

شیخ ثو- سونو

ثو- سونو^{۱۹} افسانه روحی نگران و روایتی است دیگر از هرن: می گویند ثو- سونو تنها دختر شهروندی بازرگان و ثروتمند بود که پدر او را برای آموزش هنر ظریف گل آرائی و فرا گرفتن مراسم چای نوشی به کیوتو فرستاد. دختر پس از بازگشت از کیوتو با پسریکی از بازرگانان خویشاوند و شریک پدر ازدواج کرد. زن و شوهر جوان صاحب پسری زیبا شدند و زندگانی آنان با آرامش و شادی سپری می شد. اما عمر این ازدواج کوتاه بود و ثو- سونو چهار سال بعد از زایمان مرد و شوهر و فرزند را تنها نهاد. چندی بر این ماجرا گذشت و روزی پسر به پدر گفت مادر را دیده است که نزدیک تانسو^{۲۰} (قفسه لباس) ایستاده و به تانسو نگاه می کرده است. چندین بار این ماجرا تکرار شد و دیگر اعضاء خانواده شیخ ثو- سونو را دیدند که به تانسو خیره می شد و با حسرت آن را نگاه می کرد. مادر شوهر ثو- سونو پیشنهاد کرد لباس ها و متعلقات عروس را به معبد منتقل کنند تا ثو- سونو بتواند بدان دسترسی داشته باشد و چنان کردند. لباس های ثو- سونو را به معبد بردند اما هنوز هم گاه شیخ نمایان و به

سراغ تانسو می‌رفت. پس به چاره‌جویی راهب بودائی معبد را که راهبی از فرقه ذن بودیسم بود به خانه دعوت کردند و ماجرا را با او در میان نهادند. راهب از آنان خواست که او را در اتاق تنها بگذارند و چنان کردند. شب بر راهب نمایان و به تانسو خیره شد. راهب کشوهای قفسه لباس را یکی بعد از دیگری باز کرد و در برابر چشمان مایوس شب همة قفسه‌ها را خالی یافت. پس راهب کاغذ کف قفسه را یکی بعد از دیگری برداشت و در زیر یکی از کاغذها در برابر چهره خندان شب نامه‌ئی عاشقانه یافت که ثو-سونوآن را در کیوتواز جوانی که دلدار او بود دریافت کرده بود. ثو-سونوبا دیدن نامه به راهب تعظیم کرد و راهب وعده داد نامه را بخواند و در معبد آن را بسوزاند و چنان کرد. جز راهب رازدار کسی از متن نامه آگاه نشد. نویسنده آن نامه ناشناس ماند و شب ثو-سونو از آن پس ناپدید شد.

راهب مجرد

داستان راهب مجرد کمابیش همانند فانوس دریائی و فانوسبان دریاچه بیوا است. می‌گویند کاهنی جوان و زیبا مورد محبت و عشق فراوان زنی جوان قرار گرفت. کاهن را و سوسه تسلیم فراوان بود. برای دوری جستن از زن کاهن او را گفت زاهدی است که در کوهپایه کوه هایرا زندگی می‌کند و اگر زن بتواند با لاوک رختشویی از دریاچه بگذرد تن خود را به او تسلیم می‌کند. کاهن اندیشید زن را از تعقیب خویش منصرف می‌سازد و او را توان چنان کاری نیست. زن جوان با وسیله نامناسب سفر چندین بار عرض دریاچه را طی کرد و سرانجام گرفتار توفان شد. شبی توفانی سهمگین دریاچه را فرا گرفت و زن شیدا و بینوا غرق شد و راهب مجرد نیز از این ماجرا بی‌خبر ماند. می‌گویند هر سال به هنگام سالگرد مرگ او در دریاچه توفانی بزرگ برپا می‌شود. می‌گویند توفان بزرگ و سالانه بیوا بازتاب عشق عمیق زن شیدا و مفروق است.

ئن نوشوکا کو

در سده هفتم میلادی قدیسی بودائی زندگی می‌کرد که او را ئن نوشوکا کو^۱ می‌نامیدند. شوکا کو بسیاری از کوه‌های بلند و از آن شمار هشت قله‌ها کورا به منظور تقدیس و توجه بیش‌تر به آئین بودا درنوردید. می‌گویند او را معجزات بسیار بود و هم بدین سبب به

21- En No Shokaku



تصویر ۴۶ — کوان نون هزار دست. کوان نون در این هیات دارای چندین دست و سر است. تندیس چوبی از نیمه دوم سده دهم میلادی.

جادوگری و مرگ محکوم شد. هم در آن هنگام که جلاد گردن شوکا کورا می زد به خواندن اوراد و دعا مشغول بود. شمشیر جلاد بر گردن قدیس کارگر نیفتاد و شکست و شوکا کوبه آسمان پرواز کرد و از آن پس کسی او را ندید.

کوبودایشی

با آن که دنگایودایشی^{۲۲} راه را یوبوشینتورا هموار کرد روایات و افسانه‌های او از قدیسان دیگر کم‌تر است. می‌دانیم دنگایوبه چین سفر کرد و روزگاری دراز در آن دیار ماند و ره‌آورد او از این سفر اصول عقاید فرقهٔ تندای^{۲۳} بود. معجزات و روایات و افسانه‌هایی که از کوبودایشی پرداخته‌اند از قدیس معاصر او دنگایوبیش‌تر است. می‌گویند راهبی که در فصل رسیدن شاه‌بلوط از روستائی می‌گذشت بچه‌هایی را دید که برای چیدن میوه نمی‌توانستند از درخت بالا بروند. سال بعد در این روستا درختان شاه‌بلوط بسیاری روئید که همان سال میوه دادند و کودکان توانستند به میوهٔ آن دسترسی یابند. از آن روزگار درختان شاه‌بلوط این روستا پیش از بزرگ شدن و به رشد کامل رسیدن نیز میوه می‌دهند. می‌گویند کاهنی که از این روستا گذشت کوبودایشی و این کاریکی دیگر از معجزات او بود.

در نزدیکی دریاچهٔ هاگونه^{۲۴} تندیس از جیزو، بودیستوه محافظ ارواح کودکان مرده، وجود دارد که از سنگ یکپارچه با زالت خاکستری تراشیده شده است. مردمان این منطقه بر این باورند که بیش از هزار سال از عمر این تندیس می‌گذرد و می‌گویند کوبودایشی آن را در یک شب تراشید و بر جای خود نصب کرد.

می‌گویند کوبودایشی در دوران رهروی و راهب شدن و پس از آن با موجودات دنیای دیگر، ارواح، اژدهایان و هیولاهای دریائی رابطه داشت و هرگاه به هنگام مکاشفه موجب آزار او را فراهم می‌ساختند با خواندن اوراد و افکندن آب دهان به جانب آنان، آنها را از خود دور می‌کرد. می‌گویند آب دهان او با پرتو ستارهٔ شامگاهی آمیخته بود و هم به این دلیل موجودات خبیث از تف او می‌گریختند. کوبودایشی پس از راهب شدن به یادبود دیدار با موجودات ناپیدا محرابی برپا کرد و وقتی محراب محل تردد ارواح و موجودات خبیث شد آن را با نشان‌های مقدس محصور کرد و مردمان را از آزار این موجودات رهاوند.

کوبودایشی را مجسمه‌ساز، سیاح، واعظ، معجزه‌گر و نقاش می‌خوانند و خوشنویسی موسوم به هیراگانا را بدو منسوب می‌دانند. می‌گویند وقتی در شیکوکو متولد شد به هنگام زایش از مادر دست‌هایش خم شده و در حالت نیایش بود. می‌گویند روباهی در شیکوکو او را به هنگام وعظ و خطابه آزد و کوشید او را اغفال کند و هم بدین دلیل بود که همه روباه‌ها را از شیکوکو بیرون راند. در ژاپن جاهائی است که به علت شرایط اقلیمی خاص در آن پشه کم‌تریافت می‌شود و می‌گویند این همان نقاطی است که کوبودایشی بدان سفر کرده و به



تصویر ۴۷- محراب یا نیایشگاهی در حومه نیککو.

عنوان حق شناسی از میزبانان پشه‌ها را از آنجا بیرون رانده است. پیوسته به هیأت گدایان مسافرت می‌کرد و همیشه مهمان‌نواز و غریب‌نواز بود سخاوتمندان را پاداش و آزمندان را کیفر می‌داد. وقتی زنی به هنگام تشنگی اندکی آب به او داد عصایش را بر زمین کوبید و بی‌درنگ از جای برخورد عصا و نزدیک خانه آن زن چشمه‌ئی جاری شد. در سفری وقتی گرسنه شد از دهقانی خواست چند سیب‌زمینی به او بدهد و دهقان بهانه آورد که سیب‌زمینی‌ها سفت و قابل خوردن نیست. کوبودایشی گفت همیشه چنین باد و از آن پس سیب‌زمینی‌های آن دهقان پس از برداشت سفت و غیرقابل پختن و خوردن می‌شد.

می‌گویند روزی کوبودایشی در هیأت گدایان لباس خود را در رودی می‌شست. دهقانی فرا رسید و گدا را به سبب آلودن رود نکوهش کرد. کوبودایشی لباس را برگرفت و به روستائی دیگر رفت و لباس خود را در رودی که از آن روستا می‌گذشت شست و کسی بدو



تصویر ۴۸ - تندیس چینی کوان نون خدایانوی رحمت.



تصویر ۴۹- فودو خدای آبشار بودائی. فودو در تصاویر بدان گونه که می‌بینید بر پرتگاهی نشسته و دو ملازم در دو سمت او قرار دارند و در این تصویر سنی تا کا دوجی یکی از این ملازمان است. شمشیری که در دست راست این خدا دیده می‌شود وسیله اجرای عدالت و طنابی که در دست چپ اوست وسیله‌ای است برای به بند کشیدن دشمنان بودا.

چیزی نگفت. از آن روزگار نخستین رود در تابستان خشک و دومین رود در تمام سال جاری است و تا کنون کسی در آن غرق نشده است.
کوبودایشی شصت سال زندگی کرد و پس از مرگ گفتند در گور خود به جاذبه فرو

رفته و در دیری که خود در کویا-سان و نزدیک نارا بنا نهاده منتظر ظهور می روکو (مسیح بودائی) است.

افسانه ها و معجزات بسیاری را به کوبودایشی نسبت می دهند و او را پدید آورنده بسیاری از چاه های آب و چشمه های ژاپن می دانند. در نزدیکی کیتا-اورالاگون^{۲۵} به معنی جزیره گوزن معبد بسیار کهن سالی به نام کاشیما^{۲۶} وجود دارد که بنای آن را از روزگار خدایان می دانند. در نزدیکی این معبد خرسنگی وجود دارد که احتمالاً ستونی فرسوده است. بن این خرسنگ در زمین فرو رفته و آن را مرکز جهان می دانند. می گویند بن این سنگ بر پشت ماهی عظیمی قرار دارد که حرکات تند او موجب زلزله و وجود سنگ مانع حرکات شدید ماهی است. می گویند کوبودایشی در کیوتو (یه دو) در محراب کاشیما این خدا را نیایش کرد و بنا نیایش این خدا عصا بر زمین کوید و از جای عصای او چشمه ئی جاری شد. می گویند در کیوتو چاهی است که کنار آن کوبودایشی بیدبنی غرس کرده و پیدائی این چاه را نیز به او نسبت می دهند.

می تو کومون

می تو کومون^{۲۷} سال ها بعد از کوبودایشی زاده شد (۱۶۲۲-۱۷۰). او دایمیو و از خویشان شوگون توکوگاوا بود. می تو کومون از اندیشه های مکتب موسوم به «بازگشت به شینتو ناب» متأثر بود و یکی از اعقاب او از کسانی است که در ویرانی بسیاری از گنجینه های بودائی دست داشت و هم به این دلیل در ۱۸۴۰ توسط شوگون زندانی شد. می گویند می تو کومون روزگاری کوشید به بن خرسنگ معبد کاشیما را دست یابد و موفق نشد. تلاش می تو کومون بر آن بود که آئین شینتو را به شکل روزگار پیدائی آن و پیش از ورود آئین بودا و رواج رایو بو شینتو باز گرداند.

نی چی رن

نی چی رن^{۲۸} در سده سیزدهم میلادی زندگانی می کرد و پیش از ایجاد فرقه ئی به نام خود از مریدان کوبودایشی و فرقه بودائی شینگون بود. دوازده ساله بود که به خدمت معبد درآمد و به صف راهبان بودائی پیوست. می گویند حتی پیش از دوازده سالگی از پارسایان بود. مادر نی چی رن شبی خورشید رخشان را به خواب دید که در گل نیلوفری فرو رفت و بدین سان

25- Kita - Ura Langoon

Kashima

27- Mito Komon

28- Nichiren



تصویر ۵۰- یا کوشی نایورای بودای شفا دهنده و مورد تکریم رهروان فرقه های تندای، شینگون و ذن. معبد یا کوشی- جی در ۶۸۰ میلادی بنا شد و این تندیس در این معبد و در شهر نارا قرار دارد.

نی چی رن در بطن مادر جان گرفت و مادر باردار شد. می گویند از نی چی رن معجزه ثنی همانند معجزه ثن نوشو کا کوسرزد و وقتی نایب السلطنه هوجو^{۲۹} او را به مرگ محکوم کرد شمشیر جلاد بر گردن او شکست. در روایتی دیگر فرمانروا توکیمونه این ماجرا را به خواب دید



تصویر ۵۱- نقاشی کاکه مونویا پرده نقاشی طوماری و آویختنی. اثر یک کاهن شینتو از دو خدای آهنگری و درودگری که اکنون بیش تر مورد تکریم درودگران ژاپنی هستند. از نقاشی های سده هیجده میلادی. موزه هنرهای دستی وین.

و از بیم نتایج شوم کشتن این قدیس ماجرا را به فراموشی سپرد و او را برای سه سال به جزیره سادوتبعید کرد نی چی رن در ۱۲۴۷ به کاماکورا بازگشت و چندی بعد در کلبه‌ئی در منطقه کوهستانی مینوبو ۳۰ عزلت گزید. این کلبه توسط یکی از مریدان نی چی رن به او پیشکش شد و بعدها با افزون شدن مریدان نی چی رن در این منطقه نیایشگاهی برپا شد که بعدها به دیر مینوبو موسوم شد.

میناموتو- نو- یوشی ئی ۳۱ از قدیم‌ترین روسای دودمان میناموتورا هاچیمان تارو ۳۲ یا خدای جنگ می‌دانند [و نام بودائی آن نیز هاچیمان دای بوذاتسو ۳۳ است]. میناموتو- نو- یوشی ئی از جنگجویان و رهبرانی است که قبایل شمال هونشورا به اطاعت واداشت و سرزمین آنان را بر قلمرو امپراتوری افزود. او جنگجویی شجاع و زیرک بود. در روایتی می‌گویند هم او بود که با دیدار پرواز ناگهانی و دسته‌جمعی غازهای وحشی از نهانگاه روش تهاجمی ناگهانی و برق‌آسا را ابداع کرد و سرانجام چون غالب جنگجویان بزرگ تایرا و میناموتو در آخر عمر عزلت گزید و کاهن شد.

یکی دیگر از انسان‌هائی که نزد مردم ژاپن به مقام خدائی راه یافت یک قرن قبل از هاچیمان زندگانی می‌کرد و نام او تن جین ۳۴ بود. تن جین فرهیخته‌ئی بود که بر اثر چند اشتباه کوچک یا بدگوئی دشمنان زندگانی خود را در تبعید سپری کرد. در مزارع برخی از معابد ژاپنی تندیس هائی وجود دارد که تن جین را سوار بر یک ورزاو نشان می‌دهد و چنین می‌گویند که مرکب او در آخرین تبعید یک ورزاو بود. تن جین مردی دانا و با شهامت بود که پس از مرگ به مقام خدای خوشنویسی و حامی نباتات راه یافت و نشان و نماد او شکوفه آلو است. می‌گویند گل آلو و درخت آلو را بسیار دوست می‌داشت؛ می‌گویند در آخرین تبعید او از کیوتوبه کیوشو درخت آلوی دوست و ندیم او نتوانست دوری او را تحمل کند و از باغ او در کیوتوبه پرواز درآمد و با رفتن به کیوشو دیگر بار ندیم تن جین شد.

تندیس‌ها

در اساطیر ژاپن روایات اسطوره‌ئی تندیس موجودات مختلف بسیار و تندیس‌های بودائی دارای مفاهیم نمادین خاصی است. در بسیاری از این روایات سخن از تندیس قدیسانی است که به هنگام نیاز برای نجات رهروان از مرگ و پریشانی به هیأت زندگان در می‌آیند.

30- Minobu

31- Minamoto - no - yoshiie

32- Hachiman Taro

33- Hachiman Daibosatsu

34- Tenjin

می‌گویند زن جوانی هر شامگاه به معبد کوان‌نون می‌رفت و در پیشگاه این خدایانوی رحمت به نیایش می‌پرداخت. شوهر حسود این زن بارها او را از این کار منع کرد و زن نتوانست ترک عادت کند. سرانجام شوهر حسود شبی در راه بازگشت زن به خانه کمین کرد و با شمشیر به زن حمله کرد و او را از پای در آورد. وقتی مرد به خانه بازگشت حیرت زده و هراسان زن را در خانه منتظر خویش یافت. زن از حمله او به خود سخنی نگفت و گفت در راه بازگشت به خانه برای چند لحظه احساس سرما کرد. مرد آن شب را نگران سپری کرد و می‌اندیشید که دیگری را قربانی بی‌توجهی خود کرده است. فردا مرد به مکانی که به زن حمله کرده بود رفت و لکه‌های خون بسیاری را دید که تا معبد کوان‌نون ادامه داشت. به معبد رفت، لکه‌های خون تا پای تندیس ادامه داشت و از آنجا به بعد نشانی از خون نبود. مرد تندیس کوان‌نون را مورد بررسی قرار داد و حیرت زده دید که شانه و چند جای بدن کوان‌نون از زخم شمشیر او داغدار است. مرد به زانو درآمد و از کوان‌نون تمنای بخشش کرد و الهه رحمت او را بخشید.

بر چهره یکی از تندیس‌های جیزوداغ زخمی را می‌توان دید. می‌گویند این حامی کودک‌کان و زنان باردار وقتی به هیأت کودک درآمد کودک همبازی او سنگی بر پیشانی او زد و داغ این زخم برجای ماند. در روایتی سخن از پیرزن جادوگری است که کودک‌کان را می‌رباید و آنان در ساحل رود استیکس ((رود جهان مردگان)) به گردآوری سنگ وامی‌دارد و هم به دلیل مردم در معابد جیزو و در کنار تندیس او توده‌ئی از سنگ می‌انبارند تا با یاری جیزو به این کودک‌کان بینوا کمک کنند.

نی‌چی‌رن در کاماکورا جایگاه معابد و نزدیکی معبد هاجیمان و کوان‌نون و مقبره یوریتومو، نخستین شوگون، به مرگ محکوم شد. می‌گویند وقتی جلاد خواست نی‌چی‌رن را گردن بزند تندیس خدایان و قدیسان و از آن شمار دای بوتسوبه یاری محکوم شتافتند و شمشیر جلاد شکست. می‌گویند پوشیتونه از چنگ برادر ناتنی خود یوریتومو به شمال گریخت و یوریتومو فرمان داد معشوقه او را برای بازجوئی و گرفتن محل اختفای پوشیتونه به کاماکورا و معبد هاجیمان آوردند. زن تدبیری اندیشید و برای ارضای هاجیمان در معبد رقصید و یوریتومو از پرسیدن مخفی‌گاه منصرف شد.

تندیس کوان‌نون در کاماکورا در سال ۷۳۶ و از نیمه‌ئی از یک درخت کافور بلند ساخته شد. این تندیس بیش از ده متر ارتفاع دارد و نیمه دیگر درخت برای ساختن تندیس همین خدایانودر نارا به کار رفت. می‌گویند در کاماکورا پس از آماده شدن تندیس آن را برای تقدیس و پاک شدن زمین از گناه همراه با انسانی به دریا افکندند. می‌گویند این ماجرا در



تصویر ۵۲- جیزواز نقاشی های موزه کویاسان . تندیس و پرده نقاشی های جیزو در ژاپن فراوان است. در این تصویر جیزو در دست راست عصای مشهور خود و در دست چپ گوهری دارد که برآورنده نیازها است.

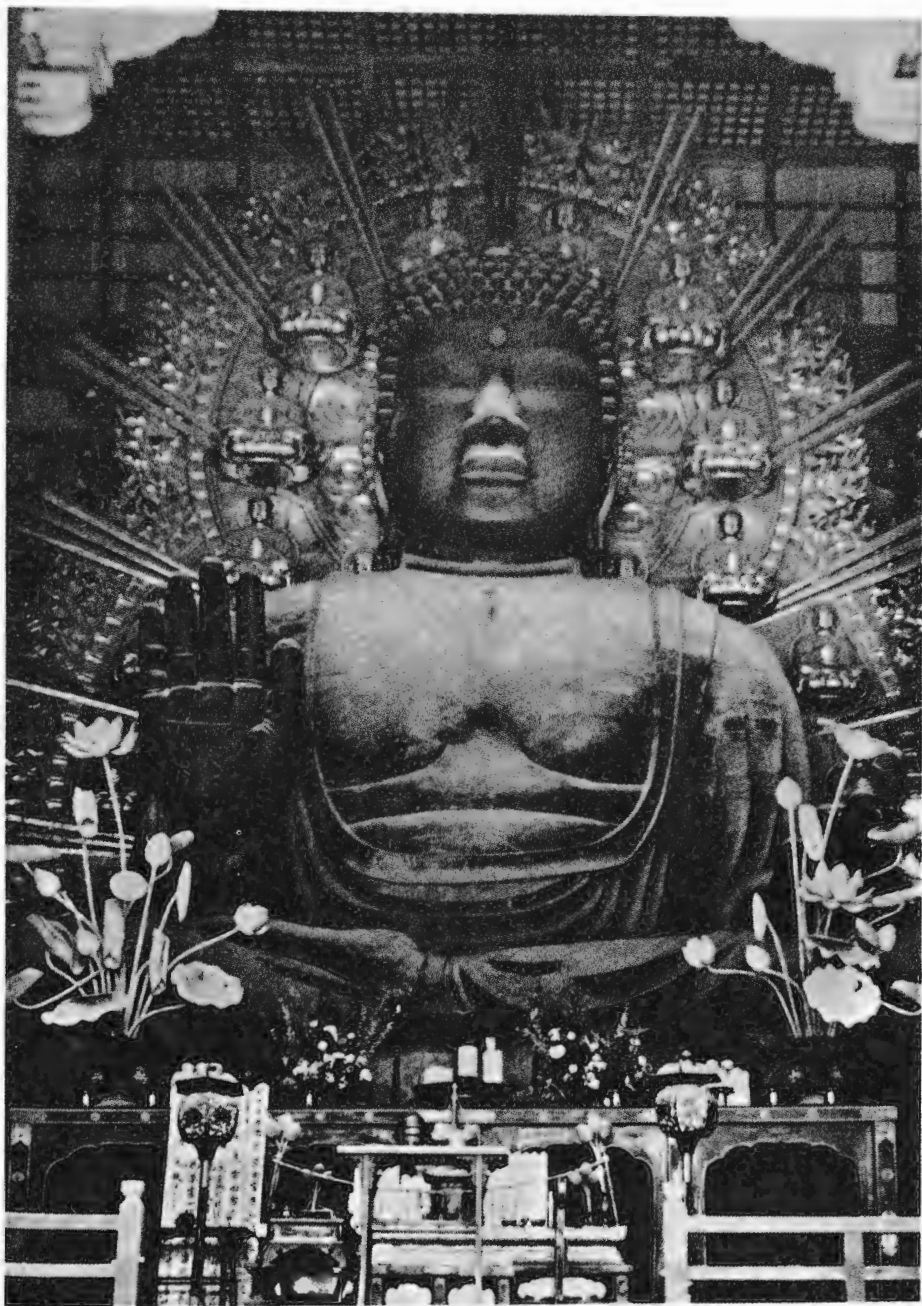
ساحل کاماکورا و جایی که یوریتومو قرن بعد تمرین تیراندازی می کرد اتفاق افتاد. محل رویداد این ماجرا در نزدیکی معبد کوان نون و جایی که یوشی سادا در ۱۳۳۳ شمشیرش را به دریا

افکند اتفاق افتاد؛ و این رویدادی است که در فصل دیگر از آن سخن می‌گوئیم.

دای بوتسو

دای بوتسو^{۳۵} عظیم‌ترین تندیس مقدس کاماکورا و از تندیس‌هایی است که به سبب چاپ تصویر آن در بروشورهای جلب سیاحان برای غالب مسافران آشنا است. محیط دایره پائین این تندیس نزدیک به سی متر و بلندای آن بیش از پانزده متر است. دای بوتسو در ۱۲۵۳ از مفرغ قالب ریزی شد و بی‌شک این کار در دوره زنده بودن یوشیدا به انجام رسیده است. دای بوتسو را نخست در بنائی چوبین جای دادند و این بنا در توفان ۱۳۶۹ ویران شد. از تصاویر موجود از ۱۴۹۴ چنین برمی‌آید که این تندیس در آن توفان آسیبی ندید و با آن که جزر و مد در این سال نیز ساختمان مرمت شده معبد را دیگر بار ویران کرد تندیس بودا در همه این رویدادها سالم ماند. می‌گویند یوریتومو در مراسم تقدیس تندیس از بودا در نارای برآن شد که تندیس عظیم از بودا بسازد و مقدمات آن را فراهم کرد اما پیش از آن که **ئونو گورومون** هنرمند و پیکرتراش این کار را به پایان برساند یوریتومو درگذشت. آثار این کار عظیم و از آن جمله ۳۶ ستون چوبی و اصلی بنای معبد از میان رفته است اما برخی از سنگ‌های بنه هنوز هم در کاماکورا برجاست. دای بوتسو کاماکورا، همانند تندیس بودائی که در ۵۵۲ به ژاپن آورده شد و هنوز پس از صدماات زیاد برجاست، از پس سالیان و حوادث بسیار و توفان‌های تاریخی ۱۳۶۹ و ۱۴۹۴ به سلامت رسته است.

در افسانه‌ئی که از عظمت دای بوتسو سخن می‌گوید: وقتی تندیس عظیم دای بوتسو برپا شد وال از زائران و صیادان و ماهیان دریای شمال شنید که **دای بوتسو** از وال عظیم‌تر است. وال دریای شمال این خبر را شنید و چندان حسادت او برانگیخته شد که کوسه ماهی دوست خویش را مأمور کرد تا از چند و چون ماجرا آگاه شود. کوسه ماهی موش صحرائی را بر آن داشت تا دای بوتسو را اندازه بگیرد و او را از نتیجه کار باخبر سازد. موش در انبار کشتی مخفی شد و پس از رسیدن به کاماکورا به معبد دای بوتسو رفت. موش تندیس را دور زد و خبر برد که پیرامون دای بوتسو پنج هزار گام است و کوسه ماهی این خبر را به وال دریای شمال گزارش کرد. وال برای آگاهی از حقیقت و با سودائی بد کفش‌های جادوئی خود را پوشید و عازم کاماکورا شد. وال به یاری جادو به ساحل راه یافت و بر دروازه معبد از حرکت باز ایستاد. مشکل آن بود که وال نمی‌توانست با جثه عظیم خود به درون معبد برود. دای بوتسو در هیات



تصویر ۵۳- دای بوتسوی مفرغی معبد تودای- جی در نارا. این تندیس بزرگ‌ترین تندیس مفرغی است که ارتفاع آن ۱۶۳۰/۴۸ سانتیمتر و ظرافت آن از دای بوتسوی کاماکورا کم‌تر است. دای بوتسوی نارا در ۷۹۴ به پایان رسید. دوبار تالار این تندیس با حریق ویران و از تندیس اصلی تنها تنه تندیس و گلبرگ‌های نیلوفر آبی آن برجای ماند. می‌گویند نخستین تندیس زرانودود بود.



تصویر ۵۰- هوته‌ئی یکی از خدایان نیکبختی. این خدا به خوشخوئی و مهربانی مشهور است. در این تندیس هوته‌ئی زنی را برکول گرفته و او را از رود می‌گذراند. شکم برآمده از مشخصه‌های این خدا است.

راهبی از معبد بیرون آمد و وال را در این ماجرا یاری کرد. تندیس از پایه خود به زیر آمد و راهب با تسبیح خود تندیس را اندازه گرفت و گفت دای بوتسونیم متر از وال کوتاهتر و لاغرتر است. وال مغرور و شادمان به دریای شمال بازگشت و دای بوتسونیز از این کار صلح آمیز خویش خشنود شد. می‌گویند اگر تندیس بودا را بدزدند تندیس ناله می‌کند. تا کنون هیچکس ناله تندیس بودا را نشنیده و پس از گفتگوی با وال دای بوتسو همیشه خاموش بوده است.

ف. هدفیلد دیویس این نظر را مطرح کرده است که افسانه وال ناشی از این واقعیت است که تندیس غول‌پیکر دای بوتسو با هیچ یک از اشکال هنری و فلزکاری و کنده کاری بر چوب و عاج آثار هنرمندان ژاپنی و شاهکارهای ظریف آنان هماهنگی ندارد. هدفیلد در کتاب اسطوره‌ها و روایات ژاپنی از دو واحد اندازه‌گیری متفاوت، در ژاپن، سخن می‌گوید: واحد وال برای کارهای ظریف و فوت فلزی برای اندازه‌گیری مواد سخت و تفاوت میان این دو در حدود دو اینچ یعنی پنج سانتیمتر است.

ایناری، خدای برنج

ایناری^{۳۶} خدای مزارع برنج را گاه به هیأت مردی ریش‌دار نشان می‌دهند، اما در جنسیت او تردید است و گاه او را خدایان می‌دانند. روباه پیام‌آور ایناری و این خدا یا خدایان گاه به هیأت روباهی ترسیم می‌شود. ایناری را حامی شمشیرسازان و در دوره اخیر غالباً حامی بازرگانان می‌دانند.

خدای برنج هر بهار از مأوای کوهستانی خود فرود می‌آید و هر خزان به کوهساران باز می‌گردد و این اعتقاد ممکن است با باورهای کهن شینتو که کوهساران را جایگاه ارواح خدایان می‌داند پیوند داشته باشد. از کیش‌های کوهستانی در این کتاب سخنی نیست اما گفتنی است که بسیار از کوه‌ها در اسطوره‌ها نماد آلت نرینگی و این نماد نقش خاصی در مراسم آئینی این آئین‌ها دارد. خدای جاده‌ها نیز با نیایش آلت نرینگی پیوند دارد اما این رابطه در حد رابطه با کوهساران نیست. وقتی ایزاناگی پیش از تطهیر در سرزمین یومی توسط هشت تندر تعقیب شد ایزاناگی عصای جادویی خود را بر جاده افکند و عصا راه هیولاها را سد کرد. عصا در کیش‌های نیایش نرینگی، نماد نرینگی و عصا شینتای^{۳۷} فالسیسم [(نرینه گرائی)] جاده‌ها است. شینتای وسیله‌ئی است برای یکی شدن خدا و معتقدان به خدا.



تصویر ۵۵- هفت خدای نیکبختی در یک زورق با کوه فوجی در پشت سر آنان. جز بتن، خدایانوی نیکبختی، که در وسط تصویر قرار دارد شش خدای دیگر مردند. موزه ویکتوریا و آلبرت.

هفت خدای نیکبختی

هفت خدای نیکبختی یا سعادت نزد ژاپنی ها بسیار مشهورند. این هفت خدا عبارتند از: هوتنه‌ئی خدای بودائی که مشخصه او شکمی برآمده و جامه‌ئی است که در بالای شکم قرار می‌گیرد. این ویژگی برخلاف سرزمین‌های دیگر نماد قناعت و خوش سیرتی و روح بزرگ است. هوتنه‌ئی از خدایانی است که به نیروی خرد به آرامش بودائی دست یافته است. جوروجین^{۳۹} خدای طول عمر که غالباً در تصاویر با درنا، لاک پشت و یا گوزنی نر همراه است و همه این حیوانات به داشتن عمر طولانی مشهورند. این خدا ریشی سفید دارد و غالباً در دست او شاگو^{۴۰} یعنی عصا یا چوبدستی مقدسی دیده می‌شود که طومار خرد جهان بدان آویخته است. می‌گویند جوروجین از نوشیدن ساکی لذت می‌برد و اشتیاق او به این کار در حد میانه روی و دوری جستن از مستی است.

فوکوروکوجی^{۴۱} (فوکوروکوجین) خدای طول عمر و خردمندی و به هیات انسانی دارای سر دراز و تنه و پاهای کوتاه‌تر از سر ترسیم می‌شود. او را پیامبر و فیلسوف چینی می‌دانند و

39- Juro Jin

40- Shaku

41- Fukurokoju (Fukurokojin)



تصویر ۵۶- خدای ثروت و یکی از هفت خدای نیکبختی. عدل برنج و شکم برآمده و سیمای خندان از مشخصه‌های این خدا است. کپیه از یکی از آثار سده پانزده. موزه هنرهای دستی وین.

چنین می‌نماید که خدائی کاملاً ژاپنی نیست.

بیشامون در شمار خدایان ثروت چینی و در ژاپن از خدایان نیکبختی است. بیشامون را همیشه به هیأت انسانی زره‌پوش که در یک‌دست یک نیزه و در دست دیگر او پاگودائی قرار دارد ترسیم می‌کنند و نباید آن را با هاجیمان خدای جنگ اشتباه کرد. نیزه و پاگودای این خدا ترکیبی است از جنگاوری و دینداری.

دایکوکو^{۴۲} خدای ثروت و پاسدار دهقانان و خدائی نیکخواه و شادمان است. در تصاویر این خدا غالباً دو عدل برنج بر دوش دارد و گاهی موشی را در این تصاویر می‌توان دید که عدل برنج را سوراخ کرده و مشغول خوردن است و خدای بخشنده را بدان کاری نیست. نیسو^{۴۳} از خدایان نیکبختی کارگری سخت‌کوش و نماد کارگران شرافتمند است. نیسورا حامی ماهیگیران و بازرگانان می‌دانند و مشخصه او در تصاویر حمل چوب ماهیگیری و یک ماهی تای (سیم) است.

بنتن تنها خدای نیکبختی زن و از خدایانوانی که در فصل دوم همین کتاب از او سخن گفته‌ایم. بنتن خدایانوانی است که با دریا پیوند دارد و بسیار از نیایشگاه‌های او در ساحل یا در جزایر برپا شده‌اند. ساز مورد علاقه این خدایانوبیوا از سازهای زهی شبیه ماندولین، رفتاراش



تصویر ۵۷- کپیۀ کا که مونه مرکب بر کاغذ از آثار سده پانزده، فوکوروچین از خدایان نیکبختی با سردراز که از مشخصه های این خدا است. موزه هنرهای دستی وین

ظریف و زنانه و مشخصه او در تصاویر همراه بودن با اژدها یا سوار شدن بر این موجود افسانه‌ئی است.

نیایشگاه و درودگر

بنای معابد و نیایشگاه‌ها نیز خاستگاه گونه‌هایی از اسطوره‌ها و روایات است. در دوره فتودالی بسیاری از دایمیوها یا اربابان خواستار ایجاد نیایشگاه در تیول خود بودند و این

باورها و خدایان ژاپن ۹۹



تصویر ۵۸ - تصویری دیگر هوتوئی با شکم برآمده، نقاشی با مرکب و رنگ بر کاغذ. موزه هنرهای دستی وین.

نیایشگاه‌ها بیش‌تر نیایشگاه‌های شینتو بود تا بودائی. دایمیوها برای ایجاد نیایشگاه‌ها به درودگرانی ماهر نیاز داشتند و بدان سبب که درودگران محلی توانائی انجام چنین کاری را نداشتند یا دایمیو سودای ایجاد نیایشگاه را رها می‌کرد یا نیایشگاه ناتمام می‌ماند. در افسانه‌ئی درودگری سفارش دایمیوئی را برای ساختن نیایشگاه پذیرفت و با دایمیو پیمان بست، بدان شرط که در کار او مداخله نکنند نیایشگاه را به پایان برساند. دایمیو شرط درودگر را پذیرفت و به رعایا و مباشران خویش فرمان داد درودگر را در کار خود آزاد بگذارند. درودگر کار را به تنهائی شروع کرد و یک روز بعد از شروع کار دایمیو که از

کنار نیایشگاه می‌گذشت از پیشرفت کار تعجب کرد. روزهای دیگر نیز کار بدین منوال بود و کار ساختن نیایشگاه به سرعت پیش می‌رفت. شبی وقتی همهٔ مردمان به خانه رفتند دایمیوننهانی به محل نیایشگاه رفت و با تعجب بسیار درودگران بسیاری را دید که همگان استاد را یاری می‌کردند. درودگران همه شبیه یکدیگر بودند و دایمیواندیشید که استاد دوستان و خویشان خود را به یاری گرفته است تا کار را به انجام برساند. دایمیوازیکی از درودگران که به او نزدیک‌تر بود پرسید استاد کجاست؟ و پاسخی نشنید. دایمیودرودگر اصلی را از نشانه‌ئی که بر چهره داشت شناخت و سخنی نگفت.

کار ساختن نیایشگاه با شتابی بیش‌تر ادامه یافت و پس از چند روز بنا آماده و درودگران آن را به دایمیو تحویل داد و مزد خود را گرفت و رفت. ماجرای درودگران خاموش برای دایمیو رازی شگفت‌انگیز ماند. چندی بعد در نزدیکی نیایشگاه عروسک‌های گاهی بسیاری یافتند که همه شبیه یکدیگر بودند. شاید عروسک‌ها همان همکاران کوشای درودگر بودند. از آن پس درودگر را کسی در آن دیار ندید و هر چه جستند نشانی از او نیافتند.



تصویر ۵۹ - پیسودر جانب راست و دایکوکودر سمت چپ دو خدای از خدایان هفتگانهٔ نیکبختی. مشخصهٔ دایکوکو کلوخ کوبی است که در دست دارد و بی‌توجهی او به موشی که برنج او را می‌خورد نماد بخشندگی اوست. بشیو حامی کارگران و بدان‌سان که در این تصویر دیده می‌شود با ماهیگیران پیوند دارد. کاکه مونه مرکب و رنگ بر پردهٔ ابریشمی اثر هوکوکوئی ۱۸۵۱. موزه هنرهای دستی وین.

موجودات و ارواح

تنگو

تنگوها شگفت‌انگیزترین و کهن‌ترین موجودات اسطوره‌ئی ژاپن را برخی از اعقاب سوسانوبیرادر آما تراسومی‌پندارند. نزد مردم ژاپن تنگوها خدایانی کوچک و گاه ترسبار و اعتقادات کهن نسبت بدین خدایان هنوز برجاست. می‌گویند تنگوها در مناطق کوهستانی، و بیشه‌ها مأوا دارند و چنین می‌نماید که بین تنگو و کاج و سرو ژاپنی نیز پیوندی وجود دارد. می‌گویند تنگوبه هیأت نیمه‌انسان و نیمه‌پرنده، بالدار، دارای منقاریا بینی بلند، به رنگ سرخ و غالباً ردائی بر تن و کلاهی کوچک و سیاه بر سر دارد. تنگوها شیطان نیستند اما آزارگر و گاه انسان را نیز یاری می‌کنند. شمشیربازانی ماهرند و در روایتی به یاری یوشیسونه می‌شتابند و مهارت خود را در شمشیربازی به اثبات می‌رسانند. این موجودات اسطوره‌ئی را در تصاویر گاه با ردائی از پر پرندگان و گاه قبائی از برگ‌ها تصویر می‌کنند.

می‌گویند جوانی که اعتقاد به تنگورا تمسخر می‌کرد خود را به هیأت تنگوئی درآورد و از درختی بالا رفت و میان شاخه‌ها پنهان شد. روستائیانی که او را دیدند از او سخت هراسیدند و در برابر او تعظیم کردند. چندی بعد تنگوها از او انتقام گرفتند و آن جوان بر اثر بیماری مرد. در افسانه‌ئی چنین آمده است که جوانی تنگوئی را فریب داد و با نشان دادن تکه‌ئی نی به تنگو گفت نی اوئی سحرآمیز است و با نگریستن از سوراخ آن عجایب آسمان‌ها را نظاره می‌کند. تنگو فریب خورد و ردای غیبی خود را با این نی عوض کرد و جوان



تصویر ۶۰- تنسوکهنی از هفت خدای نیکبختی در کشتی گنج. تنها چهار خدا از هفت خدای نیکبختی در این تصویر دیده می‌شود. موزه ویکتوریا و آلبرت.

با پوشیدن ردای غیبی به آزار و تمسخر کردن خویشان و مردمان پرداخت، تنگوبی کار نشست و سرانجام از او انتقام گرفت و جوان را به رودی یخ‌زده پرتاب کرد و ردای خود را پس گرفت.

ئوننی

در افسانه‌ها و روایات ژاپنی سخن از ئوننی است. ئوننی نزد مردم ژاپن ابلیسی است با



تصویر ۶۱- حملهٔ غول ماهی به تامه‌تومو (از قهرمانان دودمان میناموتو در سده دوازده) و نجات او توسط تنگوی پرنده. زن و ملازمان این قهرمان نیز در تصویر دیده می‌شود. نقاشی با صمه‌ئی از کونی‌یوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

جثهٔ غول آسا و به رنگ صورتی، سرخ، آبی یا خاکستری. در تصاویر ثونی‌ها غالباً شاخ دار، گاهی دارای سه چشم و یکی از مشخصه‌های آن‌ها داشتن سه انگشت در دست و پا است. می‌گویند ثونی می‌تواند پرواز کند اما به ندرت از این توانائی خود استفاده می‌کند. این موجودات اسطوره‌ئی مضحک در افسانه‌ها ظالم و بداندیش و هرزه و شهوتران‌اند. از این موجودات به عنوان موجوداتی کم‌هوش یاد می‌کنند و بر این باورند که ثونی همراه با کیش بودا به ژاپن راه یافته است. در افسانه‌ئی که طی آن ايسوبوشی با دو ثونی به نبرد می‌پردازد ثونی‌ها همانند دایکوکو، خدای ثروت، کلوخ کوبی به دست دارند و در برخی تصاویر سیخ آهنی در دست و خفتانی از پوست شیر و ببر تن دارند. در افسانه‌ئی موموتارو و یوشیستونه و بن کئی زنان بسیاری را از اسارت ثونی آزاد می‌سازند و در افسانه‌های دیگر نیز از هرزگی و زن‌بارگی و بی‌خردی ثونی‌ها سخن رفته است.

می‌گویند عروسی برای رفتن به خانهٔ شوهر از مادر جدا و عازم سرزمینی دیگر شد. ثونی از درون ابری فرود آمد و دختر تنها و بینوا را در کوره‌راهی ربود و به مأوای خود برد. پس از چندی مادر از این ماجرا آگاه و به جستجوی دختر خویش رفت. مادر رفت و رفت و به هر جای سرکشید و از دختر خود نشانی نیافت. مادر رفت و رفت و سرانجام شبانگاه در راهی دور



تصویر ۶۲- شوکی در حال کشتی گرفتن با دژونی
یا ابلیس. شوکی در اصل جونگ گوئی رام کننده ابلیس
و از فرهنگ چین به ژاپن راه یافته است. موزه بریتانیا.

به معبدی رسید و تنها ساکن معبد که کاهنه‌ئی پیر بود از او خواست شب را در معبد بیتوته کند و مادر چنان کرد. کاهنه به مادر گفت دختر او در اسارت ثونی‌ها است و او را در قلعه‌ئی در آن سوی رودی که از آن منطقه می‌گذشت زندانی کرده‌اند. کاهنه گفت آن سوی رود بر دروازه قلعه دوسگ درنده پاسداری می‌کنند و تنها وقتی می‌توان به قلعه داخل شد که سگ‌ها در خواب باشند.

سحرگاه وقتی مادر از خواب بیدار شد خود را در کنار رودی خروشان تنها یافت، نه از معبد نشانی بود و نه از کاهنه خبری. مادر از پللی گذشت و آن سوی رود بر دروازه قلعه‌ئی قدیمی دوسگ را خفته یافت. خود را در گوشه‌ئی از قلعه پنهان کرد و منتظر ماند تا ثونی ساکن قلعه در جستجوی صید از قلعه بیرون رفتند. مادر دختر خود را در اتاقی مشغول آشپزی یافت و دختر که از دیدار مادر شادمان شده بود نگران از فرارسیدن ثونی‌ها به مادر غذائی داد و او را در صندوقی سنگی پنهان کرد.

شامگاه سرکرده ثونی‌ها و اسیر کننده دختر به قلعه بازگشت و با دیدار گلی که با ورود آدمیزاد به قلعه شکوفا می‌شد نزد دختر رفت و از او سرخ میهمان را گرفت. دختر انکار کرد و ثونی ماجرای گل و باز شدن دومین شکوفه را با او در میان نهاد و از او خواست که جای نهان شدن آدمی را بدو نشان دهد. دختر هوشیار بی‌درنگ گفت آبستن است و باز شدن دومین شکوفه ناشی از آبستنی اوست. سرکرده ثونی‌ها با شنیدن خبر آبستنی دختر شادمان شد و هم آن شب جشنی برپا ساخت و همه ثونی‌ها را از ماجرای پدر شدن خویش باخبر کرد. آن شب ثونی‌ها چندان ساکی نوشیدند که مدهوش شدند و سرکرده مست از دختر خواست او را در بسترش بخواباند. دختر ثونی را در جعبه چوبی خوابگاه او خوابانید و هفت در جعبه را بست و قفل کرد.

از مادر بشنو که در گیرودار جشن و بی‌خبری ثونی‌ها از فرصت استفاده کرد و سگ‌ها را کشت و با زندانی شدن ثونی سرکرده با دختر به جستجوی وسیله سفر برآمد. این سوی و آن سوی را گشتند و ناگاه کاهنه نمایان شد و به آنان گفت که زورقی برای سفر برگزینند و به جانب پائین رود بگریزند و چنان کردند.

ثونی سرکرده از تشنگی ناشی از زیاده‌روی در نوشیدن ساکی بیدار شد. هفت قفل صندوق را شکست و دختر را صدا زد تا برای او آب بیاورد. وقتی از دختر خبری نشد به جستجوی دختر برآمد و فرودستان خویش را از خواب مستی بیدار و همه با هم به سوی رود هجوم بردند و مادر و دختر را در مسافتی دور دیدند که در خم رود از نظر ناپدید می‌شدند. ثونی‌های تشنه کنار رود دراز کشیدند و شروع کردند به نوشیدن آب رود و چندان آب نوشیدند که آب

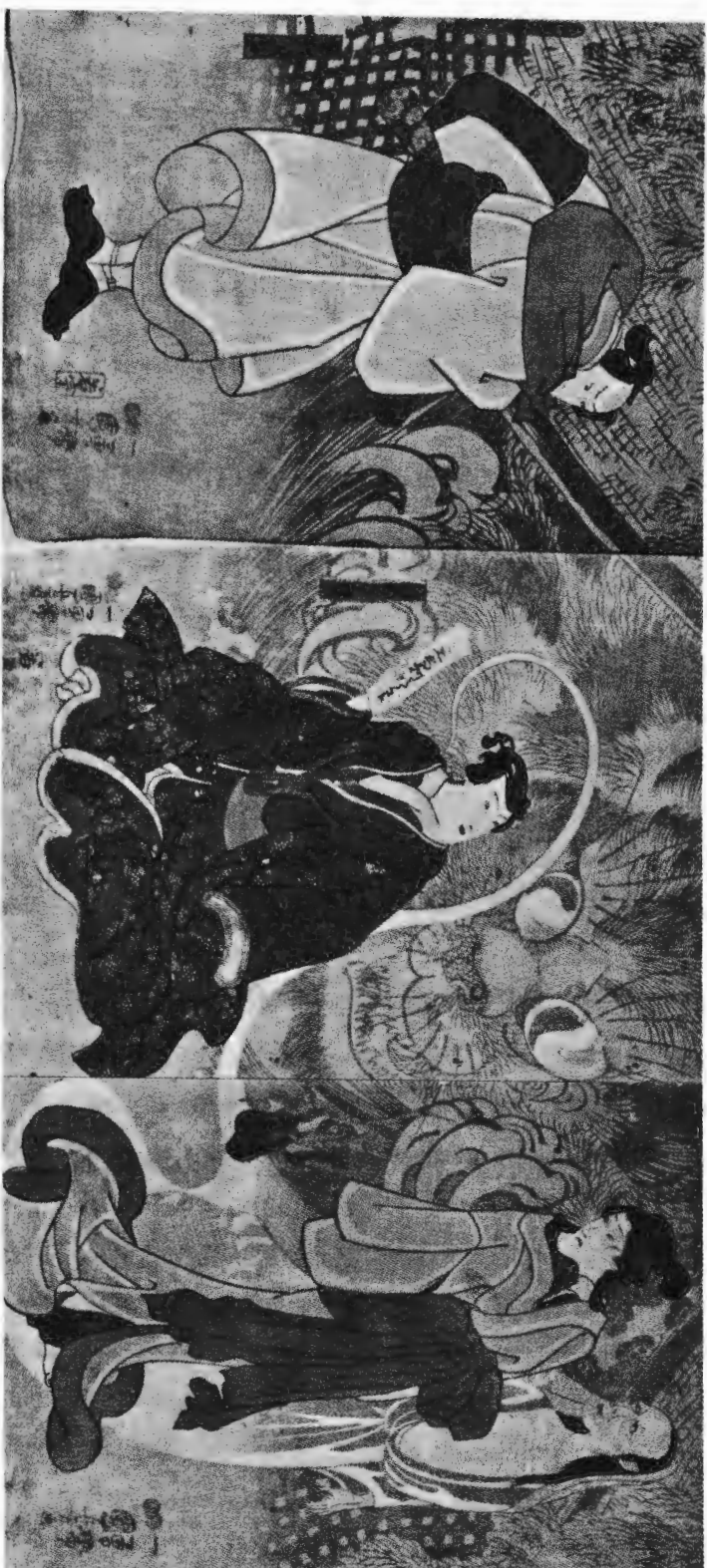
رود به جانب آنان به حرکت درآمد و زورق مادر و دختر در دسترس آنان قرار گرفت. کاهنه دیگر بار بر مادر و دختر نمایان شد و از آنان خواست کیمونوی خود را بکشایند و تن خود را به نونی ها نشان دهند. مادر و دختر چنان کردند و با دست کشیدن نونی ها از نوشیدن آب رود دوباره جاری و زورق به سلامت از چنگ نونی ها گریخت.

کاهنه پیش از ناپدید شدن به مادر و دختر گفت تندیس تنها بیش نیست و از آنان خواست تندیس هائی فراهم کنند و او را به پاداش خدمات او از تنهائی نجات دهند. از آن پس هر سال مادر و دختر تندیسى سنگی و همانند کاهنه مى ساختند و بر شمار هم نشینان کاهنه مى افزودند. در این افسانه از رفتن دختر به خانه شوهر سخنى نیست.

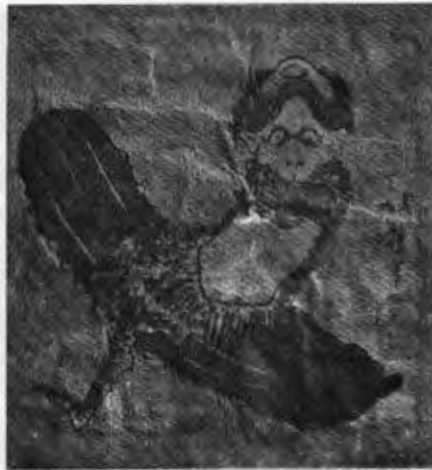
در افسانه ئى دیگر سخن از نونی ماده و خبیثى است: مى گویند کاهنى جوان از استاد اجازه خواست برای چیدن میوه به جنگل برود. استاد که از وجود نونی ماده و خبیثى در آن حوالی آگاه بود کاهن را از رفتن به جنگل باز داشت. روز دیگر کاهن جوان تمنای پیشین را تکرار کرد و استاد با دادن سه طلسم به کاهن جوان به او اجازه داد برای میوه چینی به جنگل برود. کاهن به جنگل رفت و مشغول میوه چینی بود که نونی عجوزه او را گرفتار و ناچار ساخت شب را در کلبه او به سربرد. کاهن جوان تمام شب را اندیشید و صبح فردا از عجوزه خواست به او اجازه دهد به مستراح برود و از دل درد رها شود. عجوزه از او خواست در دیدرس او خود را فارغ کند. کاهن از این کار امتناع کرد و عجوزه به ناچار طنابی به پای او بست و از او خواست با دیرآمدن خود او را خشمگین نسازد. کاهن طناب را از پای خود گشود و آن را به در مستراح بست و یکی از طلسم ها را گشود و از او خواست هر وقت عجوزه او را صدا زد بدو پاسخ دهد.

کاهن از پنجره بیرون پرید و طلسم را بر جای نهاد. عجوزه طناب را تکان داد و وقتی از کاهن خبری نشد به جستجوی او برآمد. کاهن مسافت زیادی دور نشده بود که نونی به او نزدیک شد. کاهن دومین طلسم را گشود و از او خواست به هیأت کوهی از سنگ و شن درآید و راه عجوزه را سد کند. عجوزه به زحمت از کوه گذشت و به کاهن که مسافت زیادی دور شده بود نزدیک شد. کاهن سومین طلسم را گشود و از او خواست رود خروشان شود و راه عجوزه را سد کند. تا عجوزه از رود بگذرد جوان خود را به معبد و نزد استاد رسانید.

استاد کاهن را در جعبه ئى نهاد و با طنابی آن را به سقف بست تا از دسترس عجوزه به دور باشد. عجوزه فرا رسید و انکار بی فایده بود. استاد نتوانست عجوزه را از دست یافتن به کاهن که جای پنهان شدن او را نیز مى دانست باز دارد و به ناچار طلسمی به کار بست تا عجوزه را از دست یافتن به کاهن که جای پنهان شدن او را نیز مى دانست باز



تصویر ۱۳- روح گریه غول آسا و شیخ بک موده در نقاشی باصمغی اثر کونی یوشی موزه ویکتوریا و آلبرت.



تصویر ۶۴- کاپا خیار را بسیار دوست می‌دارد و بین این دو پیوندی است. در این تصویر کاپای اسطوره‌نی سوار بر خیار دیده می‌شود. نقاشی از هوکوگا . موزه ویکتوریا و آلبرت.

دارد و به عجزوزه گفت بلند شود و جعبه را فرود آورد. عجزوزه قد کشید و بلند و بلندتر شد و پیش از آن که به جعبه دست یابد استاد گفت حالا کوتاه شو، کوتاه شو، کوتاه شو و عجزوزه کوتاه و کوتاه‌تر شد و سرانجام به اندازه دانه لویبائی شد. استاد عجزوزه را در تکه‌ئی جلبک پیچید و فرو بلعید. استاد جعبه را به زیر آورد و از آن پس کاهن هر روز به جنگل می‌رفت و برای غذای خود و استاد میوه گردآوری می‌کرد. پس از مدتی استاد ثونی را به هیأت مگسی درآورد و از آن پس ثونی نه توانست به هیأت پیشین باز گردد و نه کسی را آزار برساند.

کاپا

کاپا نزد مردم ژاپن از موجودات اسطوره‌ئی است که نسبت به ثونی از زیرکی بیش‌تری برخوردار است. می‌گویند کاپا دارای مهارت‌های خاصی است و در شکسته‌بندی استخوان مهارت دارد. برخی کاپاها را از اعقاب آینو و گروهی آنها را از اعقاب میمون ملازم و پیامبر رود خدا می‌دانند. می‌گویند کاپا شبیه میمون بدون مو و برخی از آنها در تصاویر چون ماهیان دارای فلس یا همانند لاک پشت به جای پوست لاک دارند. اندازه حثه آنان در حد حثه بچه‌ئی ده ساله، رنگ آنان زرد متمایل به سبز و در کاسه سر آنان فرو رفتگی وجود



تصویر ۶۵- داینیچی از بودایان سه گانه



تصویر ۶۶- دست‌های کوان‌نون هزار دست در معبد نوشودای-جی در نارا. این معبد در ۷۵۶ بنا شد و می‌گویند تالار وعظ آن روزگاری بخشی از قصر امپراتور بود.

دارد که مشخصه اصلی آنها است. می‌گویند اگر آب در فرو رفتگی سر کاپا بریزد کاپا بی‌درنگ قدرت خود را از دست می‌دهد. آنان در رودها، تالاب‌ها یا دریاچه‌ها زندگی می‌کنند و شب‌ها به شکار می‌پردازند و خون آشامند. کاپاها خون موجودات را از طریق مقعد آنان می‌مکنند و خون گاو، اسب و انسان را بسیار دوست می‌دارند. مغروق‌های انسان یا حیوانی که مقعد آنها متورم باشد نزد عامه ژاپن صید کاپا بوده‌اند و از آدمیان و حیواناتی می‌گویند که کاپا آنها را صید و جسد آنان یافته‌اند.



تصویر ۶۷- فودو و دو ملازم او. طناب وسیله به بند کشیدن خطاکاران و شمشیر وسیله تهدید گناهکاران است. موزه ویکتوریا و آلبرت.

می‌گویند کاپا همانند ثونی هرزه و شهوتران و زن‌باره است و مزید بر خون خیار را دوست می‌دارد. معتقدان به وجود کاپا برای رهائی از شر او در مناطقی که می‌پندارند ماوای کاپا است خیار به رود یا برکه می‌ریزند و با گفتن نام و سن پیشکش کننده بر این باورند که از شر او در امان می‌مانند. می‌گویند کاپاها به پیمان و قول خویش سخت پایبند است و برخلاف برخی عادات نامطلوب بسیار مودبند و گاهی به سبب تعظیم در برابر قربانی و فرو رفتن آب در گودی سر قدرت خود را از دست می‌دهند و نمی‌توانند به صید خود دست یابند. افسانه به عاریت گرفتن ظرف و به عاریت دادن ظرف به او نمونه‌ای از اعتماد به کاپا است که در جای دیگر از آن سخن می‌گوئیم. در درگیری با کاپا اگر صید بتواند سر او را به طریقی خم کند قدرت او زائل می‌شود و در چنین حالتی می‌توان از او قول گرفت که در آینده به صید و نزدیکان او آسیبی نرساند.

می‌گویند روزگاری کاپائی در تالابی زندگی می‌کرد و با فریفتن کودکان و واداشتن آنان به مسابقه کشیدن دست آنان را به تالاب می‌کشید و خون آنان را می‌مکید. روزی سواری که از آن حوالی می‌گذشت توسط کاپا به مسابقه دعوت شد سوار با تاختن اسب کاپا را در آب افکند و با فرو رفتن آب در گودی سر کاپا از او قول گرفت خویشان او را نیازارد و شکسته‌بندی را نیز از او یاد گرفت. می‌گویند این سوار اولین شکسته‌بند و جراح استخوان ژاپن شد و از آن پس مردمان دیگر نیز شکسته‌بندی را از او آموختند.

در افسانه‌ای دیگر: کاپائی از رودی بیرون آمد و افسار گاوی را که در آن حوالی چرا می‌کرد به چنگ گرفت و او را به جانب رود کشانید. گاو رمید و چندان کاپا را به دنبال خود کشید که دست او از شانه جدا شد. شامگاه صاحب گاو دست را یافت و آن را به خانه برد. نیمه شب کاپا به دنبال دست خود آمد و از صاحب گاو خواست دست او را به او باز گرداند. صاحب گاو گفت دست کهنه شده را فایده‌ای نیست و کاپا گفت دست کهنه را اگر سه روز از کهنه شدن نگذشته باشد می‌توان به بدن پیوند زد. صاحب گاو دست را به کاپا باز گردانید و از او قول گرفت که در آن منطقه کسی را آزار نرساند و با اعلام خطر به مردمان آنان را از وجود کاپاهای دیگر با خبر کند. کاپا به قول خود وفادار ماند و از آن پس تا فاصلهٔ صدارس او مردمان از شر کاپاهای دیگر نیز در امان ماندند.

زن برفی

می‌گویند ارواح ماده کوهستان یا ما - اوبا^۱ موجوداتی خبیث و خطرناکند. داستان

1- Yuma - Uba



تصویر ۶۸- کینتارو پسر زرین دارای قدرتی فوق طبیعی و در برخی روایات یکی از چهار ملازم بوری میتسو است در این تصویر کینتارو با کندن درختی از ریشه غول عنکبوت را هلاک کرده است و می‌گویند در کودکی نیز درختان عظیم را از جای می‌کند. نقاشی شون‌شی. موزه ویکتوریا و آلبرت.



تصویر ۶۹- آمیدا بودا، انگشتان دو دست در این حالت تشکیل دهنده دو مثلث در حالت مدیتاسیون یا تأمل است. تندیس چوبی از سده هیجده. موزه هنرهای سیاتل.

نتوانست آن را از جای خود تکان دهد. کودک زیبایی مرد غمزده که ناظر ماجرا بود سربکی از طناب هائی را که به تنه ستون وصل بود به دست گرفت و با زبانی شیرین و کود کانه گفت بیا و تنه بیدبن به دنبال کودک روان شد و کودک بی خبر از ماجرا آن را به معبد برد — داستانهای ژاپنی، نشر کتاب، برگردان. اردشیر نیکپور]

در افسانه‌ئی دیگر: زن و مردی جوان شبی در محفلی یکدیگر را دیدند و به یکدیگر دل باختند. آن شب، همه شب را دو دل داده به راز و نیاز پرداختند و از یکدیگر جدا شدند. مرد به هنگام بدرود به زن گفت این آخرین دیدار آنهاست، چرا که روز دیگر می‌میرد و آنان را مجالی برای دیدار دیگر نیست. زن صبح فردا کنار شوچی^۳ یعنی در کاغذ پوش و متحرک اتاق خود غمگین نشسته بود که سایه کاجی را دید که سراسر شوچی را طی کرد و ناپدید شد. در باغ آن خانه کاجی نبود و زن از این ماجرا دچار شگفتی شد. چند ساعت بعد زن هیا هوئی شنید و با بیرون رفتن از خانه چند هیزم شکن را دید که در فاصله‌ئی دور از خانه درخت کاجی را با طناب به روستا می‌کشیدند تا از آن برای ساختن پل استفاده کنند. هیزم شکنان و روستائیان همه گرد آمده و درخت را به سوی روستا می‌کشیدند و درخت از جای نمی‌جنبید. زن به آنان نزدیک شد. چند ساعت پیش هیزم شکنان آن درخت زیبا را بر خاک افکنده بودند. زن که چند ساعت پیش سایه کاج را بر شوچی اتاق خود دیده بود احساس کرد درخت کاج همان مردی است که شب پیش به او اظهار عشق کرد و او نیز دل باخته او شد. زن نالان و غمین تنه کاج را نوازش کرد و شاخه‌ئی از شاخه‌های درخت را گرفت و به راه افتاد و درخت کاج به دنبال او و به جانب روستا به حرکت درآمد.

دیگر ریختی حیوانات

در برخی از افسانه‌های ژاپنی حیوانات به هیأت انسان در می‌آیند: می‌گویند روباه، اژدها و کفتار از چنین توانائی برخوردارند. می‌گویند مردی شبی با دیدن دم روباهی که از زیر کیمونوی زن او بیرون زده بود دریافت که زنی که سال‌ها است با او زندگی می‌کند روباه است. زن شوهر را در همه کارها کمک می‌کرد و با ایجاد شالیزارهای جادوئی و کشت شالی او را از پرداخت مالیات معاف می‌کرد. زن مادری خوب برای فرزندان مرد بود و در سلامت و بیماری از شوهر و فرزندان پرستاری می‌کرد. بیش از نیمی از کارهای مزرعه را



تصویر ۷۱- تندیس چوبی جیزو بوذا تسو، عصا گم شده است. موزه هنرهای دستی وین.

انجام می‌داد و مرد بیشتر اوقات خود را به فراغت می‌گذرانید. مرد از دیدن دم روباه با زن سخنی نگفت و همه عمر را به شادمانی زیست. در این افسانه روباه زن احتمالاً پیک ایناری خدای برنج است.

نمونه‌های دیگر ریختی حیوانات و به هیأت انسان در آمدن در افسانه‌های ژاپنی بسیار و این گونه از افسانه‌ها دارای گونه‌های مختلفی است. می‌گویند ازدهائی به هیأت جوانی زیبا درآمد و به خواستگاری دختری ثروتمند رفت. جوان به ظاهر از خانواده‌ئی مرفه بود



تصویر ۷۲- کی رین اسطوره‌ئی. این موجود اسطوره‌ئی در اصل چینی [(چی-لین)] — اساطیر چین از همین مجموعه] و غالباً در تصاویر همراه با شعله‌های آتش ترسیم می‌شود. نقاشی از روین. موزه ویکتوریا و آلبرت.

اما تا آن روز نه کسی او را دیده بود و نه از زادگاه و پدر و مادر او خبری داشت. دختر و ندیمه او پس از جستجوی بسیار راه به جایی نبردند و سرانجام شبی ندیمه دختر سوزنی را در لباس جوان فرو کرد و دختر و ندیمه به دنبال نخی که از لباس اژدها آویخته شده بود رفتند تا خانه او را از نزدیک ببینند. جوان رفت و رفت و از روستا خارج شد و ندیمه و دختر به دنبال او رفتند و رفتند تا به غاری در دامنه کوهی رسیدند. جوان به درون غار رفته بود و صداهائی هولناک و همراه با زاری از درون غار به گوش می‌رسید. ندیمه فانوسی را که همراه آورده بود روشن کرد و با دختر به درون غار رفت و با شگفتی دیدند که از جوان خبری نیست. سوزن در گلوی اژدها فرو رفته بود. دختر از غار گریخت. ندیمه از وحشت مُرد و اژدها نیز جان داد.

در افسانه‌ئی دیگر می‌گویند: دو اژدها در شکارگاهی گرفتار آدمیان و اژدهائی کشته و اژدهای دیگر از مهلکه گریخت. پس از این ماجرا مزارع و خرمن دهقانان آن ناحیه هر زمان به بلائی گرفتار و بر اثر یورش حیوانی غول‌آسا ویران می‌شد. از این مهاجم تنها ردپائی برجای می‌ماند و گه گاه مردمان اژدهائی تنها را در مزارع می‌دیدند که از چنگ آنان می‌گریخت. مردم کمین کردند و اژدها را مجروح ساختند اما این بار نیز اژدها از چنگ آنان گریخت و به کوهساران رفت و مردمان را بیمناک و هراسان برجای نهاد.

پس از چند روز طبیب محلی را به بالین زنی بیمار بردند. زن از زخم‌هائی عمیق که آن را ناشی از زخم تبر به هنگام هیزم شکستن می‌دانست رنج می‌برد. طبیب زخم‌های زن را

مرهم نهاد و پس از چندین بار عیادت زن بهبود یافت. زن که پولی برای پرداختن به طبیب نداشت از او تشکر و او را از زلزله‌ئی هولناک که فرا می‌رسید آگاه کرد. طبیب بی‌آن که با دیگران سخنی بگوید از آن روستا دور شد و زلزله‌ئی هولناک پدید آمد و خانه‌ها بسیاری ویران و مردم بیشماری نابود شدند. می‌گویند. این داستان در ناحیه شیمبارا اتفاق افتاد. سال‌ها از آن ماجرا می‌گذرد و مردمان این ناحیه در برخی از شب‌های تاریک در امتداد دریا جرقه‌ها و گلوله‌هائی از آتش را می‌بینند که به آسمان می‌روند. می‌گویند جرقه‌ها و گلوله‌های آتش ارواح سرگردان کودکان و بزرگسالانی است که در ماجرای آن زلزله دهشتناک جان خود را از دست دادند. می‌گویند زنی که طبیب او را معالجه کرد همان اژدهائی بود که بیش از وقوع زلزله در شکارگاه جفت او کشته شد و از این طریق از مردمان آن ناحیه انتقام گرفت.

داستان گربهٔ جزیره سادو در شمار افسانهٔ حیواناتی است که به هیات انسان در می‌آیند: می‌گویند در جزیرهٔ سادو زن و مردی پیر و فقیر می‌زیستند که از تهیه حیوان خاص قربانی آخر سال نیز عاجز بودند. زن و مرد از مال دنیا گربه‌ئی زیبا داشتند. گربه وقتی صاحبان خود را پیر و ناتوان دید به هیأت گیشائی درآمد و خود را ٹوکیزا^۴ نام نهاد. ٹوکیزا به گیشائی روی آورد و با رقص و آواز و سرگرم کردن مسافران و مردمان محلی پولی فراهم آورد و زن و مرد را از فقر و تنگدستی رهائی بخشید. زورقبانی از این ماجرا آگاه شد و روزی وقتی چند مسافر را به هوکائیدومی برد نتوانست از وسوسه گفتن این ماجرا برای مسافران خودداری کند. زورقبان به مسافران گفت ٹوکیزای گیشا و زیبا گربهٔ زن و مرد پیری است که او آن‌ها را می‌شناسد. هنوز زورقبان قصهٔ خود را به پایان نبرده بود که ابری سیاه بر آسمان نمایان شد. گربه‌ئی غول‌آسا از درون ابر فرود آمد و زورقبان را ربود و با خود برد و از آن پس کسی زورقبان را ندید. مسافران که تنها به این ماجرا گوش داده و سخنی نگفته بود از این ماجرا به سلامت جستند. در بازارهای سادو و شهرهای دیگر ژاپن مسافران عروسک کوکی زیبا و رقاصی را خریداری می‌کنند که ٹوکیزا نام دارد و دیدار آن یادآور افسانهٔ گربه‌ئی است که گیشا شد.

داستان چرخ زایش

در افسانه‌ئی از افسانه‌های هنر سخن از دختری به نام ٹو-تئی^۵ است که پس از مرگ دیگر بار زاده می‌شود: ٹو-تئی دختری هیجده ساله و نامزد او جوانی نوزده ساله بود که از طریق پدر و مادر و با روش سنتی به یکدیگر معرفی شدند و یکدیگر را بسیار دوست می‌داشتند. ٹو-تئی که دختری زیبا و ظریف بود بیمار شد و درمان و دارو نیز نتوانست او را

4- Okesa

5- O - Tei



تصویر ۷۳- آمیدا بودا نشسته بر مسند و در بهشت. موزه گیجه.

نجات دهد. شبی که فردای آن ثو-تئی مرد و نامزد خود را تنها نهاد نامزد خود را گفت اگر منتظر بماند دیگر بار با تنی توانا نزد او باز می‌گردد. ثو-تئی مرد و پسر غمگین نامه‌ئی به نامزد مرده خویش نوشت و نامه را در گور ثو-تئی نهاد. جوان در نامه خود نوشته بود دوست دارم و برای ازدواج کردن با تو منتظر می‌مانم.

چند سال بعد از مرگ ثو-تئی جوان به اصرار پدر و مادر ازدواج کرد و از زن خود صاحب فرزندی زیبا شد. چندی از این ماجرا نگذشته بود که پدر و مادر این جوان و زن و فرزند او مردند و او را تنها نهادند. مرد تنها برای رهایی از غم تنهایی بار سفر بست و از شهر خود کوچ کرد و رفت. شامگاهی جوان می‌رفت و به نخستین عشق خویش ثو-تئی می‌اندیشید که به کاروانسرائی دورافتاده رسید و شب را در آنجا ماندگار شد. صاحب کاروانسرا دختری رعنا و زیبا داشت که ثو-تئی نام داشت و شکفت انگیز شبیه ثو-تئی مرده بود. جوان به یاد نخستین عشق شیدای ثو-تئی دوم، که صدای او نیز شبیه صدای معشوق مرده او بود، شد و او را از پدر خواستگاری کرد و آن دوزن و شوهر شدند. چندی بعد جوان نامه‌ئی را که در گور ثو-تئی نهاده بود نزد ثو-تئی دیگر باز زاده شده باز یافت. ثو-تئی از زندگی گذشته خود چیزی نمی‌دانست و همه چیز را فراموش کرده بود.

سامورای خودخواه

می‌گویند مردی سامورای در آن هنگام که کیوتوپایتخت ژاپن بود دایمیویا ارباب خود را از دست داد و به ناچار به ولایت دیگری رفت و اربابی دیگر برگزید. سامورای با رفتن از کیوتوزن زیبای خود را رها کرد و در ولایت دیگر زنی دیگر برگزید و از این زن صاحب فرزندی شد. سال‌ها گذشت، سامورای ثروتمند و پیر شد و به یاد روزگار جوانی افتاد. سامورای پیر به یاد زن اول و عشق نخستین زن دوم را نیز رها کرد و به کیوتوبازگشت. سامورای پیر در کیوتو به خانه قدیمی خود رفت تا مگر از زن نخست خویش خبری باز یابد و شگفتا که زن خود را در آن خانه باز یافت که گذشت سالیان گوئی بر او نگذشته و هنوز از زیبایی جوانی برخوردار بود. سامورای از زن خواست او را ببخشد و زن که هنوز سامورای را دوست می‌داشت و سال‌های تنهایی خود را با یاد او سپری کرده بود مرد را به گرمی پذیرفت و از بازگشت او اظهار خرسندی کرد. سامورای و زن شب را با یاد روزهای جوانی سپری کردند و نیمه شب سامورای به یاد روزگار جوانی در اتاق و خوابگاه قدیمی خود با زن به بستر رفت. فردای آن شب سامورای از خواب بیدار شد و زن خود را خفته یافت. سامورای بر تن زن دست



تصویر ۷۴— تندیس چوبی جیزواز دوره کاما کورا. عصا گم شده است. گالری هنر ویلیام راک هیل نلسون
در کانزاس سیتی.

کشید تا او را از خواب بیدار سازد. آنچه در آن بستر خفته بود زنی پیر و فرتوت و مرده بود که سال‌ها از مرگ او سپری شده بود. سامورای از ماجرای زن پیشین از همسایگان پرسید و گفتند زن پس از رفتن او از توکیو سال‌های سال در خانه عزلت گزید و سرانجام بر اثر فقر و گرسنگی مرد. از ماجرائی که بر زن دوم رفت چیزی نمی‌دانیم.

در افسانه‌های ژاپنی اشباح غالباً پا ندارند و چنین می‌نمایند که این باور از نقاشی‌های مارویاما نوکیو^۶ نقاش نیمه دوم سده هیجده که اشباح را بدون پا تصور می‌کرد سرچشمه گرفته است [یا آن که نقاشی‌های مارویاما متأثر از افسانه‌ها و باورهای مردم زمان خویش است]. مارویاما در ۱۷۸۰ مکتب شینتورا در نقاشی بنیاد نهاد. در این داستان شیخ زن اول سامورای پا دارد و سامورای با دیدن او متوجه شیخ بودن او نمی‌گردد.

عشق مادر

در داستانی سخن از شبخی است که خاموش است اما راه می‌رود. می‌گویند فروشنده‌ئی مشتری ثابتی داشت که هر شامگاه به مغازه او می‌آمد و از او میدزو-آمه^۷، یا غذائی که هنگام نبودن شیر به نوزادان می‌دهند، خریداری می‌کرد. مشتری زن جوان و رنگ پریده و بیمار بود که به هنگام خرید سخنی نمی‌گفت و تنها با اشاره به میدزو-آمه پول آن را می‌پرداخت و از مغازه بیرون می‌رفت. فروشنده که از خاموشی و رفتار زن کنجکاوشده بود شامگاهی زن را از دور تعقیب کرد و در گورستان شهر او را گم کرد. چند شب بعد زن به جای خرید با اشاره از فروشنده خواست او را دنبال کند. فروشنده بیمناک به دنبال زن روان شد و در راه چند نفر از دوستان را نیز با خود همراه کرد و جملگی به دنبال زن به گورستان رفتند. زن در کنار گوری به ناگاه ناپدید شد و زاری نوزادی از دورن گور توجه فروشنده و دوستان او را به خود جلب کرد. فروشنده و دوستان او چراغی روشن کردند و گور را شکافتند. زن در گور خفته و در کنار او نوزاد زیبایی قرار داشت که از سن او چند هفته می‌گذشت. گفتند زن باردار مرده بود و عشق مادر موجب شده بود کودک خود را تا وقتی دیگران بتوانند از او پرستاری کنند پرستاری نماید.

خادمه خطا کار

هرن بخش آکا^۸ در توکیو را از بخش هائی می‌داند که در سده نوزده داستان‌های

6- Maruyama Okyo

7- Midzu - ame

8- Akasaka



تصویر ۷۵- جوی چی من کوان نون یا کوان نون یازده سر. موزه نوشودای- جی در نارا.

اشباح بسیاری در آن رواج داشت. می‌گویند مردی شبانگاه به هنگام بازگشت به خانه دختر جوانی را دید که تنها می‌گذشت و می‌گریست. در آن حوالی خندقی بود که غمزگان و بیزاران از زندگی غالباً در آنجا خودکشی می‌کردند و هم به این دلیل مرد اندیشید دختر قهرمان ناکام ماجرائی عشقی است که برای خودکشی به جانب خندق می‌رود. مرد از دختر پرسید آیا دوست دارد او را همراهی کند و به خانه برساند؟ و دختر سخنی نگفت. مرد دختر را همراهی کرد و پس از چند قدم به جانب دختر برگشت تا او را به زندگی دلگرم سازد. دختر فاقد

چشم و ابرودهان و بینی و چهره او همانند تخم مرغ بود. مرد هراسان پا به گریز نهاد و خود را به دهکته‌ی رسانید که فانوس آن روشن بود و صاحب دهکده بر آن بود که کار را تعطیل و به خانه برود. صاحب دهکده از مرد پرسید هراس او از چیست و چرا چنان شتابان می‌گریخت. مرد خوشحال از این که مصاحبی یافته بود ماجرا را برای صاحب دهکده تعریف کرد. صاحب دهکده که تا آن لحظه چهره او در تاریکی بود در برابر نور فانوس قرار گرفت و مرد بیچاره دید که او نیز چهره‌ی چون تخم مرغ دارد و هراسان دیگر بار پای به گریز نهاد.

دختری که آن مرد در آن شب او را گریان یافته بود شیخ خادمه‌ی بی بود که پیش از این در خانه‌ی سامورای ثروتمندی خدمت می‌کرد. می‌گویند سامورای در خانه‌ی خود نفایس بسیاری داشت و از این شماره ده بشقاب چینی قدیمی بود که سامورای آن را بسیار دوست می‌داشت. زن سامورای در غیاب شوهر یکی از بشقاب‌های چینی را شکست و در چاه انداخت و از بیم شوهر خادمه را مورد سرزنش قرار داد که بشقاب را شکسته است. دختر بی‌گناه انکار کرد و سرانجام با نومییدی خود را به چاه افکند و غرق شد.

از آن شب هر شب نیمه شب سامورای زن او صدای دختر بینوا را می‌شنیدند که از اعماق چاه بر می‌آمد و چیزی را تا نه می‌شمرد [ایچی؛ نی؛ سان؛ یو؛ گو؛ روکو؛ شیچی؛ هاچی؛ کو]. دختر فقط تا نه می‌شمرد و پس از آن صدای هق‌هق گریه او در چاه می‌پیچید. می‌گویند زن خودخواه سامورای به خطای خود نزد شوهر اعتراف کرد و شوهر ماجرا را با دوستی در میان نهاد. دوست سامورای به خانه آنان آمد و وقتی صدای شمارش شیخ آغاز شد خود را به چاه رسانید و [شیخ شروع به شمردن کرد: ایچی؛ نی؛ سان؛ یو؛ گو؛ روکو؛ شیچی؛ هاچی؛ کو] با گفتن عدد نه دوست سامورای با صدای بلند در چاه گفت ده و از آن شب شیخ ناپدید شد. این افسانه دارای روایات مختلف و یکی از افسانه‌هایی است که هوکو سانی^{۱۵} نقاش مشهور ژاپنی یکی از تابلوهای نقاشی خود را بدان اختصاص داده است.

بشقاب و گلدان‌های عتیقه و ظروف عادی نیز در روایات و افسانه‌های ژاپنی جایی خاص دارند. در دو افسانه سخن از کفتار و کاپانی است که ظروف خود را به مردم عاریت می‌دادند. در داستانی دیگر می‌گویند در خانه‌ی بی رسم بر این بود که هر سال به هنگام سال نو صاحبخانه بشقاب بزرگ و عتیقه خود را بیرون می‌آورد و از آن برای نهادن سالاد ماهی در آن استفاده می‌کرد. آن سال خادمه بینوا بشقاب را شکست و صاحبخانه را خشمگین و خود را غمگین کرد. دختر بینوا چند روز بعد در نومییدی خود را در چاه خانه غرق کرد. می‌گویند



تصویر ۷۶- پوشش‌بوه جوان به هنگام آموختن فنون رزم از تنگو، پوشش‌بوه و بن‌کی با آموختن شمشیر بازی از تنگوها این هنر را در خدمت دودمان میسامونو نهاده‌اند. نقاشی با صمه‌نی از کوفی پوشی موزه ویکتوریا و آلبرت.

صاحبخانه از کار خود پشیمان شد اما دختر مرده بود و جز ندامت کاری از صاحبخانه بر نمی‌آمد. سال بعد صاحبخانه به هنگام سال نوبشقاب عتیقه دیگری را از قفسه‌ی ظرف‌های عتیقه بیرون آورد و سالاد ماهی را در ظرف ریخت. بر سر میز شام صاحبخانه بشقاب سالاد را پر از لکه‌های خون یافت و تا چند سال این ماجرا تکرار شد و سرانجام ماهی را از غذای سال نوحذف کردند.

شبحی در معبد

با احساس موهوم ترس از شبح به هنگام نقل داستان‌های مربوط بدان غالب مردم آشنائی دارند. در ژاپن انواع این داستان‌ها و جلسات داستان‌گوئی بسیار و به هنگام نقل آن شنوندگان هر لحظه منتظر رویدادی شومند. می‌گویند کاهن جوانی آشنایان و دوستان را به جلسه نقل داستان اشباح و ارواح دعوت کرد و مدعوین در شبی خاص در معبد جمع شدند. گویندگان داستان در اتاق مجاور جلسه داستان‌گوئی هر یک شمعی افروختند و پس از نقل داستان رسم چنین بود که گوینده شمع خود را در اتاق دیگر خاموش می‌کرد. شمع‌ها در حالتی از هراس و تشویش یکی بعد از دیگری خاموش شد و با مردن آخرین شمع جلسه داستان‌گوئی به پایان رسید و همه مدعوین، مگر دوتن از دوستان کاهن جوان، به خانه‌های خود بازگشتند.

نیمه شب یکی از میهمانان از خواب پرید و شبحی را دید که کاهن و بسترش را از جای برداشت و از اتاق بیرون برد. چند لحظه بعد شبح در میان هراس و اضطراب ناظر ماجرا بازگشت و میهمان دیگر را نیز به همان ترتیب از اتاق خارج کرد. میهمان به جای مانده تمام شب را تا صبح بیدار ماند و شب را با خواندن اوراد و اضطراب سپری کرد و سحرگاه وحشت‌زده از معبد گریخت.

از آن پس ناظر این ماجرا پس از باز یافتن آرامش پیوسته به معبد می‌رفت و برای آرامش روح دوستان خویش و دفع شبح دعا و نیایش می‌کرد. هر بار که این جوان به معبد می‌رفت دختری در راه می‌دید که اندک‌اندک بدو علاقمند شد و پس از اظهار عشق با او ازدواج کرد. چندین سال از این ماجرا گذشت و زن و مرد به شادی و خوشی با یکدیگر زندگی می‌کردند. شبی مرد به آشپزخانه رفت و زن را دید که مشغول دمیدن به آتش است. چهره زن دیگرگون شده و در آن حالت شبیه شبحی بود که جوان در شب داستان‌گوئی در معبد دیده بود. مرد ناگاه به یاد آورد که آن شب سالگرد شب داستان‌گوئی است. مرد از ترس فریادی کشید و به یاد آورد که پس از ازدواج دیدار منظم خود از معبد را قطع کرده است. در



تصویر ۷۷- سر یک شیخ. نقاشی از هوکوسانی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

آن دم زن از جای برخاست و به هیات همان شبیحی که دوستان مرد را ربوده بود به جانب مرد آمد. مرد از ترس برجای میخکوب شده و به سختی نفس می کشید. شبیح به جانب مرد آمدن و با دیدن نفس خود بر چهره او مرد افتاد و مرد.

می گویند مرگ غیرطبیعی مانند مرگ ناشی از غرق شدن یا به قتل رسیدن موجب کینه جوی شدن روح میرنده و آزار مردمان و بازماندگان می شود. برای آرام کردن ارواح کینه جو مراسم ویژه ئی برگزار می شود و این مراسم با خواندن اوراد و ادعیه های خاص همراه است. می گویند روح هر میرنده سی و سه سال سرگردان است و پس از این به آرامش دست می یابد. غالب ارواح و اشباح مورد بحث در این بحث ارواح آزاده ئی است که جویای انتقام گرفتن از بازماندگان و دشمنان خویشند.

گریز از انتقام

مراسم تدفین مرده از جمله مراسم گریز از آزار روح و شبیح مرده و افسانه زیر نیز داستان دیگری است برای احتراز از انتقام شبیح و روح انتقامجو. می گویند مردی محکوم به مرگ پیش از آن که او را گردن بزنند پریشان و درمانده به زانو در آمد و تقاضای بخشش کرد و گفت آنچه انجام دادم ناخواسته انجام شد و نه از روی بدخواهی که از ابلهیی بود. محکوم گفت با گذشت از جرم او به مردی آرام بدل می شود و با گردن زدن او روحی انتقامجو می شود که از جلاد خویش انتقام می گیرد. کسانی که در این مراسم حاضر بودند از سخنان محکوم احساس وحشت کردند و سامورای مأمور گردن زدن او آرام ماند. سامورای، محکوم را گفت مامور اجرای حکم است و او نیز اگر جویای انتقام است می تواند پس از مرگ و بی درنگ پس از گردن زدن خود را آشکار سازد. سامورای پله سنگی را که در آن نزدیکی قرار داشت به محکوم نشان داد و گفت پس از گردن زدن به نشانه توانائی گرفتن انتقام با سر بریده آن پله را گاز بگیر. مجرم خشمگین سوگندخورد که چنان کند. سامورای شمشیر را کشید و با یک ضربه سر مجرم را از تن جدا کرد. سر غلتید و غلتید و به پله سنگی رسید و آن را به سختی گاز گرفت. حاضران وحشت زده از سامورای خواستند برای آرام یافتن روح مرده نیایش کند و سامورای گفت کار تمام شد؛ همه چیز پایان گرفت. سامورای گفت محکوم آخرین نیروی خود را برای گرفتن انتقام در گاز گرفتن سنگ به کار برد و از این پس روح او آرام و بی خطر خواهد بود. می گویند چنین شد و پس از مرگ روح مرد آرام یافت و شبیح او بر کسی نمایان نشد.



تصویر ۷۸- نمونه‌ای از تجسم یک ثونی.

گنج مدفون

بسیاری از افسانه‌های ژاپنی ترکیبی است از رؤیا و رویدادهای فوق طبیعی و نمونه زیر نیز از این گونه است: دو فروشنده دوره گرد در ساحل دریا نشسته و گرم گفتگو بودند. یکی از فروشندگان که بسیار خسته بود به خواب رفت. مردی که بیدار بود پشه‌ئی را دید که از سوراخ بینی مرد خفته بیرون آمد و به سوی جزیره سادو پرواز کرد و اندکی بعد بازگشت و به سوراخی بینی مرد خفته فرو رفت و مرد بیدار شد. ناظر ماجرا سخنی از پشه نگفت، اما مردی که خفته بود به دوستش گفت پشه‌ئی را به خواب دید که در خواب با او سخن گفت و او را با خود به سادو برد و محل گنج مدفونی که در زیر یک درخت کاملیای سفید و در باغ مردی ثروتمند قرار داشت به او نشان داد.

فروشنده‌ئی که محل گنج را به خواب دیده بود رؤیای خود را به رفیقش فروخت و با رسیدن به دوراهی از هم جدا و خریدار رؤیا بی‌درنگ به سادو شتافت. خریدار می‌دانست که فروشنده رؤیا به جستجوی گنج بر نمی‌آید و به این دلیل به سادو رفت و در خانه مرد ثروتمند به کار مشغول شد. آن سال گل‌های کاملیای باغ همه رنگین بود و از کاملیای سفید خبری نبود. خریدار رؤیا امید خود را از دست نداد و یک سال دیگر در آن خانه کار کرد بهار فرا رسید و صبوری و اعتماد بر داد و بر یکی از درختان کاملیای باغ گل سفید و زیبائی شکوفا شد. خریدار رؤیا پای آن درخت را چال کرد و به کوزه‌ئی از سکه‌های طلا دست یافت. یا بنده گنج مدتی دیگر نزد صاحب باغ ماند و بعد به زادگاه خود بازگشت و با رها کردن کار فروشنده‌گی بقیه عمر را در تجمل و بی‌فقری سپری کرد.

پاداش تقوا

دو دوست نشسته بودند و از رؤیاهای خود سخن می‌گفتند: یکی گفت به خواب دیدم که نیکبختی من از آسمان فرا می‌رسد و دیگری گفت به رؤیا دیدم سعادت من از زمین فراهم می‌شود. آن که به خواب دیده بود سعادتش از آسمان فرا می‌رسد در مزرعه خویش به هنگام شخم زدن زمین کوزه‌ئی پر از سکه‌های طلا یافت و آن را دست نخورده نهاد و نزد دوست خود شتافت. یا بنده گنج ماجرا را با دوست خود در میان نهاد و به او گفت بی‌شک این گنج متعلق به تو است زیرا به خواب دیدی که نیکبختی تو از زمین فراهم می‌شود. دومی به مزرعه رفت و گنج را به خانه برد. گیرنده گنج وقتی به خانه رسید در کوزه را گشود و در آن ماری چنبرزده یافت و خشمگین به خانه یا بنده گنج شتافت. یا بنده گنج و همسرش در کنار آتش نشسته و گرم گفتگو بودند. گیرنده گنج به پشت بام رفت و از سوراخی که در پشت بام بود محتوی



تصویر ۷۹- تندیس سفالی انسان - پرنده‌ئی که در مرگ بودا می‌گرید و به تنگواسطوره‌ئی شباهت دارد. ساخته شده در سال‌های ۷۰۱ تا ۷۹۴ میلادی. موزه هنر سیاتل.



تصویر ۸۰- اومی بوذو شیخ غول آسای کاهنی در دریا که از ژرفای مسافران ترسان برمی خیزد. نقاشی باصمه ثی از کونی یوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

ظرف را بر سر مرد و زن فرو ریخت. آنچه فرو ریخت نه مار که سکه های طلائی بود که در پرتو آتش می درخشید. بدین سان رؤیای یابنده گنج تحقق یافت و مرد با تقوا به ثروت و نیکبختی دست یافت.

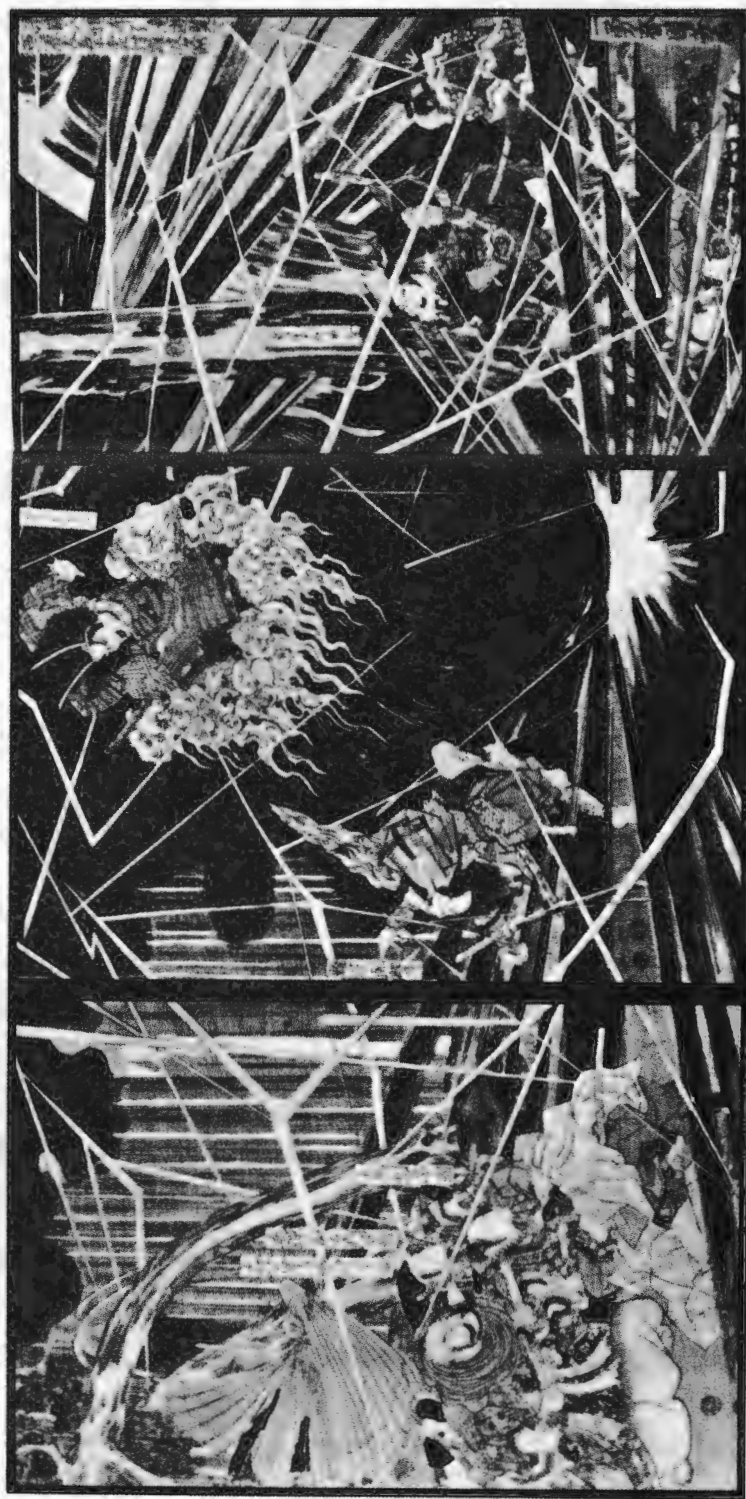
آزمون هوئیچی

داستان هوئیچی^{۱۷} نیز درباره یک رؤیا یا شاید ماجرائی نیمه رویائی است. هوئیچی راهبی نابینا بود که ساز بیوا، ساز مورد علاقه بنتن را با مهارت می نواخت و در معبد آمیداجی در شیمونوسکی در جنوب غربی هونشو زندگی می کرد. معبد آمیداجی برای آرامش ارواح جنگجویان شکست یافته تایرا در نبرد دانورا و در جوار تنگه شیمونوسکی که هونشورا از کیوشو جدا می سازد بنا شده بود. می گویند در این منطقه ارواح جنگجویان تایرا که گاه به هیأت لکه های نورانی در ژرفای دریا پدیدار می شوند. نیز می گویند تن گونه ئی از خرچنگ های این منطقه [که نقش روی لاک آنها به هیأت انسان عبوسی است] مأوای روح این جنگجویان غمگین است. راهب نابینا به هنگام فراغت داستان هیکه مونوگاتاری^{۱۸} و آهنگ غم انگیز شکست نهائی دودمان تایرا و مرگ کودک امپراتور آنتوکورا برای آرامش روح این جنگجویان می نواخت و چه نیکو می نواخت.

آن شب هوئیچی در رواق معبد تنها نشسته و راهب بزرگ از معبد بیرون رفته بود. هوئیچی در تنهایی و سکوت صدای پای میهمان جنگجویی را شنید که به او نزدیک می شد. صدای سلاح و برخورد شمشیر با زره جنگجو در راه رفتن به گوش می نشست. میهمان نزدیک و نزدیک تر شد و هوئیچی را به نام صدا کرد و گفت دایمیوی من که او را ملازمان بسیاری همراهی می کنند از منطقه ئی دور به دیدار محل جنگ دانورا آمده و طالب شنیدن هیکه مونو گاتاری تو است و به من فرمان داده است تو را نزد او راهنمایی کنم. هوئیچی شگفت زده و بی آن که بداند سامورای او را به کجا می برد به دنبال او روان شد. هوئیچی و سامورای رفتند و رفتند و وقتی از دروازه ئی گذشتند هوئیچی صدای زنی را شنید که به او خوش آمد گفت و با نشانیدن او بر صندلی از او خواست ساز خود را بنوازد و آهنگ هیکه مونوگاتاری اجرا کند. هوئیچی احساس کرد در تالار شلوغی است و همه منتظر اجرای آهنگ ساز او هستند. ساز را برگرفت و با دقتی که خاص او بود آهنگ را اجرا و به پایان برد. پس از پایان یافتن آهنگ سامورای هوئیچی را به معبد راهنمایی کرد. زن پیش از رفتن هوئیچی به او گفت ارباب از

17- Hoichi

18- Heike Monogatari



تصویر ۸۱- نقاشی از افسانه پیدائی روح قهرمانی موسوم به یوشی هیرودر آبشار نونوئیکئی. موزه ویکتوریا و آلبرت.



تصویر ۸۲ — شیخ امپراتور سونوکو (۱۱۲۴-۴۱) در هوای توفانی. موزه ویکتوریا و البرت.

کان او بسیار شادمان و خواستار آن است که در مدتی که در این حوالی است هر شب سازتورا بشنود و تونیز نباید از این ماجرا سخنی بگوئی؛ ارباب من حاضر نیست کسی از بودن او در این منطقه آگاه شود.

شب بعد همین ماجرا تکرار شد و یکی از راهبان این موضوع را به راهب بزرگ گزارش کرد و پس از بازگشت او از هوئیچی پرسید به کجا رفته بود. راهب کور سخن زن را به یاد آورد و پاسخی مبهم داد. راهب بزرگ که نگران سلامت هوئیچی بود از راهبان معبد خواست در صورت خارج شدن هوئیچی از معبد او را پاسداری کنند و این موضوع را به او گزارش کنند. در سومین شب راهب مأمور مراقبت از هوئیچی اتاق او را تهی یافت. راهب وحشت زده به بیرون از معبد شتافت و در هوای بارانی و توفانی به جستجوی راهب نابینا پرداخت.



تصویر ۸۳ — چهار تصویر از بیست و نه تصویر ارواح و موجودات اسطوره‌شی در طومار موسوم به باکه مونوجین (اشباح برگزیده).
موجودی که از آب بیرون می‌آید همانا کاپا است. نقاشی آبرنگ و مرکب از ۱۷۸۸. موزه هنرهای دستی وین.

راهب پس از جستجوی بسیار با شنیدن صدای سازِ هوئیچی به گورستان رفت و او را دید که روی سنگ یادبود امپراتور آنتوکونشته بود و ساز می نواخت. راهب هوئیچی را به معبد باز گردانید و با آگاه کردن او از این که او را کجا یافته است راهب را به بستر فرستاد. هوئیچی اندیشید که ارواح تایرا به صدای ساز او دل بسته اند و شاید زن ناشناس همانا مادر یا مادر بزرگ امپراتور خردسال است؛ یا شاید رویائی او را به راه رفتن در خواب واداشته و اوسه شب پیایی این کار را انجام داده است.

در چهارمین شب این ماجرا راهب بزرگ دستور داد برای دور کردن ارواح و جلوگیری از آزار آنان سراسر تن، کف دست ها و پای هوئیچی را اورادهای مقدس بودائی نوشتند. هوئیچی در رواق معبد خاموش نشست و به نگرش و تأمل روی آورد. پاسی از شب گذشت و هوئیچی شنید که کسی او را به نام صدا می کند. هوئیچی خاموش ماند و سخنی نگفت. سامورای گفت جز گوش های تو و ساز تو چیزی نمی بینم بهتر آن که گوش های تو را ببرم و به نشان اجرای فرمان نزد ارباب ببرم. سامورای شمشیر را کشید و گوش های هوئیچی را برید و راهب بینوا از درد مدهوش شد. راهب بزرگ و راهبان دیگر ناظر این ماجرا به بالین هوئیچی شتافتند و زخم او را بستند و به یاد آوردند که جز گوش های هوئیچی همه جای تن او را با اوراد مقدس پوشانیده بودند و هم به این دلیل سامورای گوش های او را دید. چندی بعد زخم گوش های هوئیچی با درمان منظم بهبود یافت و از آن پس این راهب هنرمند هوئیچی بی گوش نام یافت.

می گویند که گاه اشباح تایرا و گاه شبیح توموموری را می توان دید که بر دریا راه می روند. شبیح توموموری لنگر کشتی را به دنبال می کشد و این قهرمان تایرا کسی است که خبر شکست را به مادر امپراتور آنتوکوداد و مادر امپراتور و امپراتور کودک خود را از عرشه کشتی به آب افکندند و غرق شدند. می گویند ارواح جنگجویان و قهرمانان تایرا که پس از شکست بسیاری از آنان خود کشی کردند پس از مدتی کشتی حامل یوشیتسونه و بن کئی را محاصره کردند و بن کئی با خواندن اوراد مقدس و به یاری یک تسبیح ارواح را از کشتی دور کرد.

لافاکادیوهرن نویسنده افسانه های شگفت انگیز و مربوط رویدادهای فوق طبیعی ژاپن در افسانه ئی می گوید ارواح جنگجویان و مغروران ماجراهای دیگر گاهی بر سر نشینان مسافران دریای ژاپن نمایان و از آنان یاری می خواهند و می خواهند برای رهائی آنان زورقی به آب بیا فکنند. ژاپنی های معتقد به وجود ارواح بر این باورند که بهترین راه رهائی از اشباح و ارواح روشی است که بن کئی به کار برد.

قهرمانان و قهرمان بانوان

از کهن ترین دوره تاریخ ژاپن اصطلاح قهرمان برای انسان های دارای قدرت فوق طبیعی، دلیر و مورد توجه خدایان به کار رفته است. بسیاری از قهرمانان این سرزمین و از آن شمار سوسانو، نوکونی - نوشی و ملازم کوتوله او سوکو-نا - بیکو دارای مقام خدائی اند. این اصطلاح بعدها برای جنگجویان دارای اهداف شریف و رفتار جوانمردانه به کار رفت. سیمای قهرمانان ژاپنی همانند قهرمانان سرزمین های دیگر اما کمابیش با آنان تفاوت دارند. قهرمانان ژاپن تابع محیط خویش و چون مردمان جزیره نشین در خشکی و دریا جنگاوری بی باک اند. آئین شینتو در ژاپن موجب میهن دوستی و انتساب امپراتوران ژاپن به دودمان خدایان و آئین بودا موجب گرایش به سلحشوری موسوم به بوشیدو بوده است. وابستگی به شرف خانوادگی و تمایل به نام آوری نیز در این میان از اهمیت خاصی برخوردار است. بسیاری از قهرمانان ژاپن به هاراکی ری^۱ یا دریدن شکم خود روی آورده اند تا شرف و افتخارات خود را حفظ کنند و از این طریق خطای خود را جبران یا به ارباب و فرمانروای خود پیوندند.

فرمانده کنت نوگی^۲ فرمانده ژاپنی جنگ روسیه و ژاپن (۱۹۰۴-۵) که به دنبال مرگ امپراتور میجی (۱۹۱۲) همراه با زن خویش هاراکی ری کرد نیز قهرمانی است که قهرمان بودن او در مفهومی نوبه کار می رود. وقتی کنت نوگی هاراکی ری کرد نظرهای

1- Hara - Kiri

2- Count Nogi



تصویر ۸۴- غول گربه‌ئی که مردی جوان را صید می‌کند. نقاشی باصمه‌ئی از کونی سادا. موزه ویکتوریا و آلبرت.

مختلفی در این زمینه ابراز شد و سرانجام پذیرفتند که فرمانده نوگی در آرزوی خدمت به فرمانروای خویش در دنیائی دیگر هاراکی ری کرده و بدین سان از مفهوم کهن و نوقهرمان ژاپنی برخوردار است. کامی کازه^۳، به معنی تندباد آسمانی، یا خلبانان هواپیمای های ژاپنی

3- Kamikaze



تصویر ۸۵ - کاکه مونوی سوار سامورای در زیر درخت شکوفای گیلاس. موزه هنرهای دستی وین.

که در جنگ دوم جهانی با خود کشتی خود هواپیمای خویش را بر کشتی های دشمن می کوفتند [یا در دود کشتی های دشمن فرو می رفتند] نیز قهرمانی از این گونه و در شمار قهرمانانی هستند که جنگ و همه جنگ ها برای آنان خالق روایات قهرمانی است.

در ۱۹۳۲ سه سرباز ارتش امپراتوری ژاپن در شانگهای برای از میان برداشتن مانع سیم های خاردار استحکامات دشمن خود را با بمب بر مانع افکندند و خود خواسته تکه تکه و سه قهرمان بمب نام یافتند. آنان متعلق به تاریخ و شهادت آنان موضوع روایت های تاریخی

قهرمانان و قهرمان بانوان ۱۴۳



تصویر ۸۶— پاگودای معبد مورو-جی در نارا. این معبد در ۶۷۶ بنا و در ۸۲۴ توسط کوبودایشی مرمت شد. می‌گویند تندیس‌های این معبد کار کوبودایشی است اما روایت‌هایی از این قبیل در مورد این قدیس فراوانند.

است.

وحشی گری و جانورخوئی های جنگ دوم جهانی را در اینجا جایی نیست، اما سپاهیان ژاپنی همانند نیاکان ژاپنی خویش بر این باورند که اگر در جنگ کسی به دست دشمن کشته نمی شود بهتر است به دست خود بمیرد. اسیر شدن نه افتخاری دارد و نه قهرمانی است.

دلیری در ژاپن چون سرزمین های دیگر مورد ستایش است. پوشیدو، همانند غرب، خود کشی را غم انگیز می داند اما خود کشی برای انگیزه های افتخارآمیز را با ارزش می داند. عامل دیگری که در ژاپن احتمالاً با مفهوم قهرمانی همراه است گوری^۴ نام دارد. ترجمه دقیق گوری آسان نیست و این واژه به مفهوم ادبی به قتل الزامی اخلاقی یا انگیزه های احساساتی و حداقل در برخی از کارهای قهرمانی و اسطوره های و در روایات گوری مورد احترام است. در توجه به احترام مردم ژاپن برای اعصار کهن، جیموتونو نخستین امپراتور ژاپن قهرمان و نیمه خدائی است که طول عمر او در روایات ناشی از چنین احترامی است و می گویند صد و سی و هفت سال زندگی کرد.

موموتارو

قهرمان بودن موموتارو^۵ انسان خدای کوتوله و مشهور بیش تر در نجابت او نهفته است تا در دلیری در جنگ و این قهرمان ترکیبی است از این دو ویژگی. می گویند از شکوفه هلوئی هستی یافت. زن و مردی بی فرزند بر رودی که از کوه جاری بود شکوفه هلوئی یافتند و وقتی گلبرگ های شکوفه را در خانه خویش گشودند درون آن انسانی کامل و بسیار کوچک یافتند. زن و مرد کودک را موموتارو یعنی بچه هلو یا شکوفه شمر و نام نهادند. کودک را به فرزندی پذیرفتند و او را پسری فرانبردار و شجاع بار آوردند. مردم آن ناحیه از ثونی هائی که در جزیره ئی ماوا گزیده و پیوسته در غارت اموال و نابودی آنان می کوشیدند رنج می بردند.

موموتارو پانزده ساله شد و به عمل روی آورد. بیش از آن که راهی سفر شود مادرش برای او چند کلوچه برنجی درست کرد. موموتارو به سفر رفت و در راه با یک سگ، یک قرقاول و میمونی که با یکدیگر و با موموتارو قادر به سخن گفتن بودند دوست و هریک در برابر کلوچه ئی به خدمت او درآمدند. موموتارو و یارانش رفتند و رفتند و به ساحل دریا رسیدند. زورقی یافتند و پس از سفری دشوار به جزیره ئی راه یافتند. موموتارو و یاران چند دختر را

4- Giri

5- Momotaro



اسیر ثونی ها یافتند و وعده دادند پس از نابودی ثونی ها آنان را به زادگاه خود باز گردانند. موموتارو و یاران به قلعه ثونی یورش بردند و با کشته شدن ابلیس های ساکن قلعه سرکرده ثونی ها به دست موموتارو کشته شد. پس همه زندانیانی را که در قلعه یافتند آزاد کردند، غنائم بسیاری از قلعه به چنگ آوردند و همراه دختران اسیر بی خطر از دریا گذشتند. موموتارو دختران را به زادگاهشان باز گردانید، غنائم به دست آمده را به صاحبان آن باز گردانید و بازمانده غنائم را به پدر و مادر خوانده خود داد و آنان همه عمر را در رفاه و آسایش سپری کردند. سگ و قرقاول و میمون که از یاری به قهرمان جوان خرسند بودند از غنائم چیزی نخواستند و به سه کلوچه برنجی قناعت کردند.

ایسوبوشی

ایسوبوشی^۶ نیز قهرمانی ریزاندام بود. نام او به معنی بند انگشتی است. این قهرمان از مادری که سال ها در انتظار داشتن فرزند بود و در شرایطی عادی زاده شد (غالباً دوره بارداری مادر قهرمانان در افسانه ها طولانی تر از زمان معمول است). پیش از آن که مادر او باردار شود پدر و مادر در نیایشگاهی محلی برای صاحب فرزند شدن نیایش و تمنای فرزندی، حتی بچه‌ئی به اندازه یک بند انگشت کردند؛ و خدای دعای آنان را اجابت کرد.

ایسوبوشی همانند موموتارو وقتی به پانزده سالگی رسید راهی سفر شد و برخلاف موموتارو هنوز در این سن بسیار نحیف بود. ایسوبوشی عازم پایتخت یعنی کیوتو شد و مادرش یک ظرف برنج خوری، مقداری برنج، دو سیخ چوبی کوچک غذاخوری و سوزنی به عنوان شمشیر به او داد و همه این ها را در نیامی حصیری جای داد. ایسوبوشی برای عبور از رود سوار بر آوند برنج خوری شد و از دو سیخ چوبی غذاخوری به عنوان پارو استفاده کرد.

ایسوبوشی با وجود قامت بسیار کوچکش با رسیدن به کیوتو جای خود را در شهر باز کرد و به خدمت خانواده‌ائی ثروتمند درآمد. در کار جدید زرننگ و سخت کوش و توانست نظر صاحب خانه و دختر را جلب کند. پس از چند سال در یکی از روزها ایسوبوشی همراه دختر ارباب برای نیایش عازم معبد کوان شد. در راه معبد دو ثونی غول پیکر راه آنان را سد کردند و ایسوبوشی برای جلب توجه آنان به خود و رهائی دختر ارباب با آنان به ستیز و گریز پرداخت. یکی از ثونی ها ایسوبوشی را گرفت و فرو بلعید. ایسوبوشی جوان بی درنگ شمشیر سوزنی خود را کشید و آن را بارها و بارها در معده ثونی فرو کرد و با کمک شمشیر سوزنی خود را به گلو



تصویر ۸۸- توری یک معبد رابو پوشیتو در بخش نا گاتای توکیو. نقاشی از هیروشیگه (۱۷۹۷-۱۸۵۸). موزه ویکتوریا و آلبرت.

ثونی رسانید. زخم‌های شمشیر ایسوبوشی چنان دردناک بود که ثونی به ناچار او را با آب‌دهان به بیرون پرتاب کرد. ثونی دیگر ایسوبوشی را گرفت و قهرمان بندانگشتی به سرعت به چشم او پدید و شمشیر خود را بارها و بارها در چشم ثونی فرو کرد. ثونی‌ها از درد و ترس به پرواز درآمدند و ایسوبوشی از فرصت استفاده جست و خود را به زمین افکند و از جنگ آنان رهائی یافت.

یکی از ثونی‌ها به هنگام فرار کلوخ کوبی را که برآورنده آرزوها و موجب نیکبختی است به جانب دختر پرتاب کرد و با گریز دختر از آن کلوخ کوب تا نیمه در زمین فرورفت. دختر و قهرمان بندانگشتی دسته کلوخ کوب را چسبیدند و آرزوی خود را بر زبان آوردند و ایسوبوشی هم در آن دم به سامورای جوان و زیبائی بدل شد و به هیئتی درآمد که شایسته آن بود.

پس از بازگشت به خانه ارباب با دیدار ایسوبوشی و دختر و آگاهی از ماجرا خرسند شد و بدانان اجازه داد که ازدواج کنند و زن و شوهری نیکبخت باشند. ایسوبوشی پس از این ماجرا با نگهداری کلوخ کوب ثونی کم‌تر به جنگ روی آورد اما ثابت کرد همیشه سامورای خوبی است. قهرمان به زادگاه خود بازگشت و پدر و مادر خود را به کیوتو آورد و از آن پس برای زن خود شوهر نیکو و برای پدر و مادر خود فرزندی وظیفه‌شناس ماند. ایسوبوشی و موموتارو از قهرمانان مورد توجه عامه و همیشه از آنان به نیکی یاد می‌کنند.

کینتارو

کینتارو به مهابت و داشتن نیروی بدنی بسیار و وفادار بودن شهرت دارد. می‌گویند مادر کینتارو از ارواح کوهستان و یاما-اوبا نام داشت. نیز می‌گویند پدر کینتارو از جنگاوران مغضوب دربار و مادر او زنی میرا بود که زندگانی خود را وقف خدمت به شوهر خویش کرد. کینتارو بعد از مرگ پدر زاده شد و در عزلت کوهستان با مادر خویش و حیوانات وحشی بزرگ شد. می‌گویند پوست تن او طلائی‌رنگ، کودکی زیبا و در خردسالی چندان قوی بود که می‌توانست هر درختی را با یک دست ریشه کن کند.

حریف کشتی او از روزگار خردسالی خرسی قوی پنجه بود و مزید برداشتن نیروئی شگفت‌انگیز فرزانه و مورد اعتماد و این ویژگی چنان بود که حیوانات وحشی نیز بدو اعتماد می‌کردند. می‌گویند هیچ حیوانی را نکشت و از آنان نکته‌های بسیار آموخت. پس از شناخته شدن و آگاهی امپراتور از نیروی بدنی او کینتارو را به دربار فراخواندند و در کیوتو در شمار ملازمان بوری مستویکی از قهرمانان و رهبران اولیه میناموتو درآمد. بدین سان کینتارو سرانجام



تصویر ۸۹- بوری میتسوکِه به رایکونیز مشهور است از کهن‌ترین قهرمانان میناموتو و چهار ملارم اونیز از قهرمانان ویکی از آنان تسونا نام داشت. وقتی پاسداری دروازه راشومون در کیوتو به تسونا واگذار شد ابلیسی به نام ایباراکی به نابودی او برخاست. شبی سحرگاه تسونا فشار دستی غیرزمینی را بر شانه خود احساس و به سرعت برگشت و دست را با یک ضربه شمشیر قطع کرد و دست پشمالود ایباراکی بر جای ماند و خود از مهلکه گریخت. می‌گویند ایباراکی پس از این ماجرا خود را به هیأت دایه پیر تسونا درآورد و با سوء استفاده از احترام این قهرمان به دایه پیر خویش دست خود را پس گرفت. نقاشی کونویوشی صحنه‌ئی است از ماجرای دروازه راشومون. موزه ویکتوریا و آلبرت.

در کیونونام پدر را زنده و در شمار قهرمانان بزرگ ژاپن درآمد.

رایکو، یا یوری میتسو

رایکو^۷ رهبر دودمان میناموتورا چهار قهرمان نیز ملازم بودند. یکی از کارهای برجسته رایکو شکست گروهی از غول‌های ثونی بود که در کوهستان‌ها به زنان حمله می‌کردند. رهبر ثونی‌ها از خون انسان تغذیه می‌کرد و شمشیر بازی چالاک بود. رایکو و قهرمانان او به نابودی این موجودات برخاستند و با دلیری و زیرکی این مهم را انجام دادند. رایکو و یاران او به هیأت گروهی از کاهنان در خفا مسلح در آمدند. کاهنان مسلح به نهانگاه و دژ ثونی‌ها راه یافتند و آنان را با نوشابه‌ئی جادوئی مست ساختند. غول‌ها که از هویت کاهنان بی‌خبر بودند با آنان به باده‌نوشی و تماشای رقصی که رایکو برای آنان ترتیب داده بود پرداختند. پس از مست شدن غول‌ها از باده جادوئی، کاهنان ردای خود را به یک سوافکندند و در یورش ناگهانی سر این موجودات را از تن جدا ساختند. سرکرده ثونی‌ها چندان خشمگین بود که با سربیده نیز به رایکو حمله آورد و رایکو او را با ضربه‌ئی نابود ساخت. فردای آن شب رهبر میناموتوزندان زنان زندانی ثونی‌ها را که در جنگلی در نزدیکی دژ قرار داشت فتح کرد و همه زندانیان را از شر این موجودات رهانید.

یکی از داستان‌های رایکو مربوط به زمانی است که این قهرمان بیمار می‌شود. می‌گویند رایکو در عمارتی مجلل در کیوتوزندگی می‌کرد و او را خادمان بسیاری بود. رایکو بیمار بود و خادمان و ملازمان او از او پاسداری می‌کردند. شبی جوانی که رایکو او را نمی‌شناخت نیمه شب دارو را به اتاق او آورد و رایکو بدو مشکوک شد. شب بعد وقتی جوان به اتاق رایکو راه یافت قهرمان بیمار بی‌درنگ بدو حمله کرد و او را مجروح کرد جوان به هیأت عنکبوتی درآمد و تار به جانب رایکو‌ها کرد که رایکو آن را به ضربه شمشیری برید. یکی از قهرمانان پاسدار ارباب با شنیدن صدای شمشیر رایکو به یاری او شتافت و عنکبوت را تا غار مخفی گاه او دنبال کرد و عنکبوت مجروح را به هلاکت رسانید. با کشته شدن عنکبوت بیماری ناشناخته ارباب درمان و بی‌درنگ بهبود یافت و رایکو و یار وفادار او از تار چسبناک عنکبوت رهائی یافتند.



تصویر ۹۰- پوش عنکبوت زمینی به رایکو، مشهور به یوری میتسوا، در این تصویر چهار قهرمان یاور رایکو در آغاز پی‌خیز از ماجرای پوش هریک به کاری مشغولند. نقاشی باصمه‌ئی از کونی پوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

تاواراتودا

می‌گویند تاوارا تودا^۸ از قهرمانان سده یازدهم بود اما داستان‌ها و روایات مربوط به او چندان افسانه‌ئی است که وجود او را نیز افسانه‌ئی می‌نماید. به هر حال تاوارا تودا در این روایات انسانی شجاع و شریف است. یکی از افسانه‌های این قهرمان، چون بسیاری از افسانه‌های اساطیر ژاپن، با دریاچه بیوا پیوند دارد. می‌گویند به هنگام عبور از روی پل رودی از رودهای بیوا اژدهائی خبیث و غول پیکر را سد راه خود یافت. اژدها خفته بود و جوانمردی او چندان بود که اژدها را نکشت و از تنه او بالا رفت و به راه خود رفت. دنباله این داستان دارای روایت‌های مختلفی است: به روایتی دختری زیبا به خانه تاوارا آمد و گفت دختر همان اژدهائی است که او بر پل از روی او گذشت. در روایتی دیگر تاوارا بعد از گذشتن از پل باز پس نگرست و بر پل موجودی انسان مانند را دید که تاجی بر سر و بر تارک تاج اژدهای کوچکی قرار داشت. این موجود شگفت‌انگیز گفت شاه اژدها است و بدان منظور با آن هیأت بر پل غنوده بود تا شجاعت آدمیان را دریابد. شاه اژدها از تاوارا خواست غول هزار پائی را که قلمرو او را تهدید می‌کرد نابود و پاداشی نیکو دریافت دارد. تاوارا به جستجوی غول هزار پا برخاست و غولی را دید که از دست و پا و کام او آتش زبانه می‌کشید و به عظمت یک کوه بود. تاوارا که کمانداری ماهر بود دو تیر به جانب هیولا افکند و هیولای جادوئی را همچنان زنده یافت. تاوارا که شنیده بود گاهی آب دهان را قدرتی جادوئی است تیری را به آب دهان آغشته ساخت و سر هیولا را نشانه گرفت و اژدها با سومین تیر مرگبار تاوارا از پای درآمد.

شاه اژدها تاوارا را (بدان‌سان که در این گونه از افسانه‌ها معمول است و می‌گویند رایکونیز بعد از نجات دختران اسیر در چنگال ثونی جشنی بر پا ساخت) به کاخ خویش در زیر دریا دعوت کرد. شاه اژدها جشنی بزرگ بر پا ساخت و (همانطور که در افسانه‌هایی از این سان دیده می‌شود) تاوارا را به دامادی خود پذیرفت و هدایای بسیاری به زن و شوهر جوان پیشکش کرد. پیشکشی‌های شاه اژدها به تاوارا بسیار ارزنده و می‌گویند از این شمار بود: کیسه جادوئی پر برنج که هر چه از آن مصرف می‌شد برنج برجا بود، یک توپ ابریشم ناب که هر چه از آن مصرف می‌کردند همچنان دست نخورده باقی می‌ماند و ناقوس کهن اعماق دریاچه بیوا. سال‌ها بعد تاوارا همراه همسر خود به زادگاه خویش بازگشت و ناقوس بزرگ را به یادبود کشتن غول هزار پا به معبد زادگاه خویش پیشکش کرد.

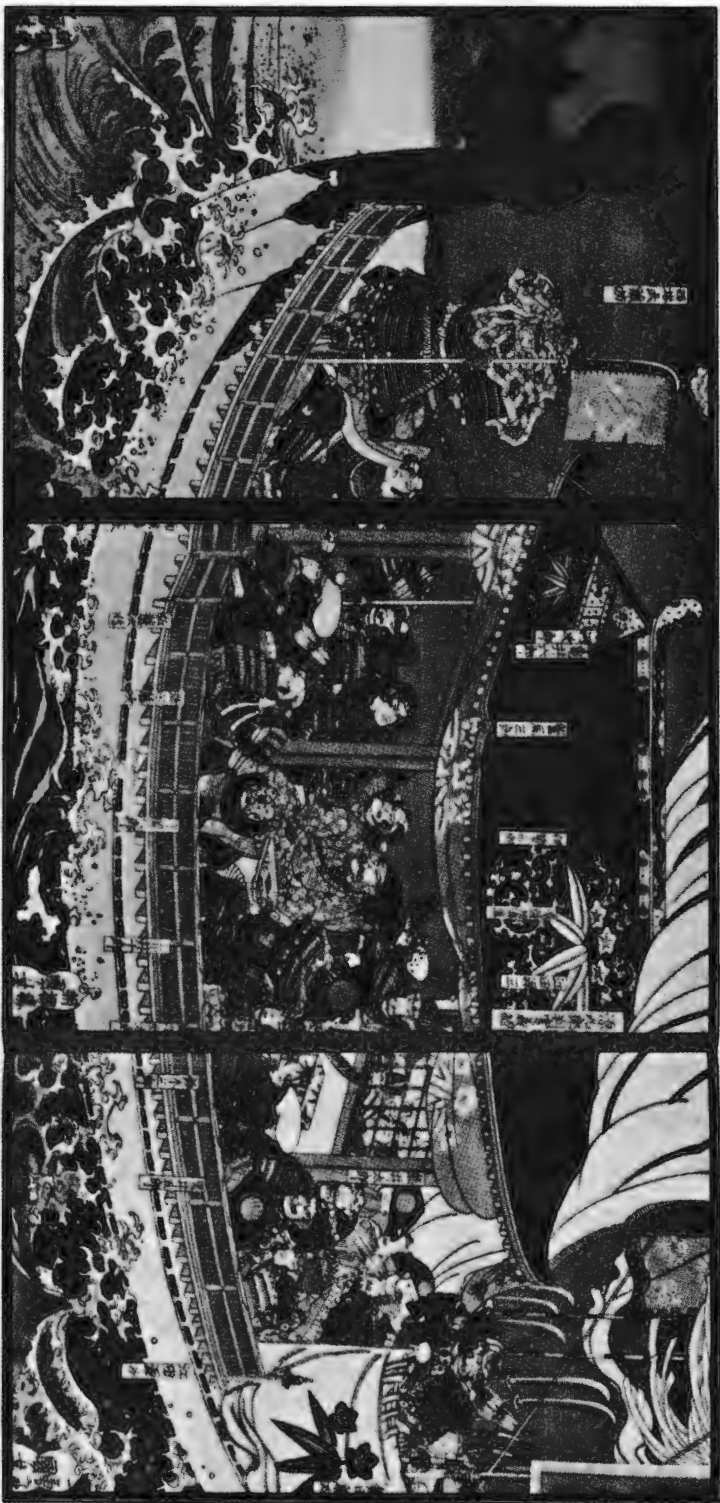


تصویر ۹۱- صورتک قدیمی رقص به هیأت مردی پیر. چشم‌های این صورتک سفید و لب‌های آن قرمز است. موزه هنرهای دستی وین.

تاورا تودا به معنی تودای خداوند عدل برنج یا خدای عدل برنج من است و هایدساتو^۱ نیز از دیگر نام‌هایی است که این قهرمان را بدان می‌نامند. تامه‌تومه از قهرمانان سده دوازدهم و پیش از این از او به عنوان یکی از قهرمانان دودمان میناموتو یاد کردیم. افسانه‌ها و روایات یوشیستونه پسرعموی تامه‌تومه از او بیش‌تر و شاید این کیفیت ناشی از وجود بن‌کشی و قهرمان مشهوری است که از ملازمان یوشیستونه بود.

9. Hidesato

قهرمانان و قهرمان بانوان ۱۵۵



تصویر ۹۲ — پوشیدن موز و ملازمان او در کشتی. نقاشی با صمدی از گونی پوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

نیز می‌گویند پیش از تبعید یوشیتسونه برای کاستن قدرت او در کمانداری و تردست او را بریدند و با این وجود یوشیتسونه پس از این ماجرا با تیری یکی از کشتی‌های دشمن را غرق کرد و در شهرت از تامه تومه پیشی گرفت.

بن کئی و یوشیتسونه

جز تنگوهائی که در روایات در خدمت بن کئی و یوشیتسونه هستند، این دو قهرمان، همانند دیگر قهرمانان، غالباً با اژدها و ثونی به ستیز برمی‌خیزند و بر آنان پیروز می‌شوند. به روایت از سند نیایشگاه هونجو-مورا^{۱۰} در ناگامی، در نیمه بهار ۱۱۲۹ زن مردی سامورای دختری زائید که بن کیچی^{۱۱} نام گرفت. بن کیچی در ۱۱۴۷ به ناگامی رفت و سه سال بعد به یاری تنگوئی فرزندی از او زاده شد که بن کئی نام گرفت. بارداری مادر سیزده ماه از حد معمول تجاوز کرد و بن کئی با موی بلند و دندان‌های کامل به دنیا آمد. در روایتی بن کئی دوران خردسالی را با مادر خود در جزیره بن کئی جیما^{۱۲} واقع در آن سوی ساحل نوهارا سپری کرد. می‌گویند بن کئی در خردسالی ناسازگار بود و هم به این دلیل مادر این منطقه دور افتاده را برای تربیت فرزند انتخاب کرد. بن کئی جیما از طریق کوره‌راهی شنی به ساحل راه دارد و می‌گویند این کوره راه راهی است که بن کئی در روزهای کودکی با آوردن شن و سنگ با آستین و دامن لباس خود آن را ساخت تا از جزیره فرار کند. بن کیچی هفده سال بعد از زادن بن کئی مرد و بن کئی نیایشگاهی برای مادر برپا و موجب شد که بن کیچی به مقام خدا بانوئی دست یابد. می‌گویند بن کئی در دوران خردسالی در بن کئی جیما با تنگوها همبازی بود و به روایتی پدر او یک کاهن و به روایتی دیگر یک تنگوبود. می‌گویند بلندی بالای بن کئی بیش از سه متر و قدرت بدنی او از صد مرد افزون و در دویدن به سرعت باد می‌دوید. بن کئی نخستین بار با یوشیتسونه در کیوتو و بر پل گوجو^{۱۳} آشنا شد و یکی از نماینده‌های گونه نوح سده پانزدهم نیز روایتی از آشنائی این دو قهرمان بر پل گوجو است.

یوشیتسونه قهرمان دودمان میناموتو در نوجوانی اوشیواکا^{۱۴} نام داشت بدان سان که یوری میتسورا نیز در دوره‌ئی خاص از زندگی رایکومی نامیدند. دو برادر اوشیواکا در نوجوانی، در حمله قوم تایرا و شکست میناموتو، در جوانی مردند و اوشیواکا را به دیری فرستادند و زیر نظر کاهنان بزرگ شد. اوشیواکا از نوجوانی به فنون رزم‌آوری تمایل داشت و سوگند خورد که

10- Honjo - Mura

11- Benkichi

12- Benkeijima

13- Gojo

14- Ushiwaka

انتقام خون برادران خود را از تایرها باز ستانند. می‌گویند در دوران نوجوانی شب‌ها از دیر به کوهستان می‌رفت و با شمشیر چوبی که خود آن را ساخته بود تمرین شمشیربازی می‌کرد. سرکرده تنگوها در کوه‌ها اوشیواکا را تحت حمایت خود گرفت و شبی از شب‌ها بر اوشیواکا نمایان و از او دلیل سرگردانی در کوه و جنگل را پرسید و از همین زمان به حمایت اوشیواکا و دودمان میناموتو پرداخت. تنگوها شمشیربازی و فنون جنگی را به اوشیواکا آموختند و با تسلط او بر فنون جنگی و قدرت یافتن به یوشیتسونه شهرت یافت. بدین سان دو قهرمان از خردسالی تحت حمایت تنگوها بودند و جنگاوری را از این موجودات فوق طبیعی فرا گرفتند. پس از آشنائی این دو بر پل گوجی این دو قهرمان یاران جدائی ناپذیر یکدیگر شدند و روایات مربوط به این دوه به هم پیوسته است.

اوشیواکا پیش از رسیدن به بیست سالگی توسط کاهنی مشهور و جنگجو که شمشیربازان را به مسابقه می‌خواند با قدرت فوق طبیعی بن کئی آشنا شد. بن کئی که به گردآوری شمشیر علاقه بسیار داشت این کاهن جنگجو و مشهور کوه هی‌ئی^{۱۵} را در شمشیربازی شکست داد و با بردن شمشیر او در مسابقه برای گردآوری نفایس دیگر عازم کیوتو شد.

می‌گویند اوشیواکا برای رفتن به زیارت از پل گوجو گذشت و نخستین بار بن کئی را دیدار کرد. بن کئی در جستجوی حریف بر پل ایستاده و راه را بر او سد کرده بود. وقتی بن کئی اوشیواکای جوان را به سبب جثه کوچک‌تر از خود تحقیر کرد اوشیواکا با او به مسابقه شمشیربازی پرداخت. در این مسابقه اوشیواکا شمشیر را از کف حریف ربود و وقتی بن کئی خشمگین دوباره به سوی او هجوم آورد دیگر بار شمشیر او را به سوئی افکند و بر او مسلط شد. بن کئی پس از شکست یافتن از اوشیواکا طلب بخشایش کرد و با بخشوده شدن از آن پس در شمار ملازمان اوشیواکا قرار گرفت و همیشه و در همه حال با او بود. هم از این زمان بود که نام این دو در افسانه‌ها، روایات و گزارش‌های تاریخی در کنار یکدیگر قرار گرفت.

یوریتومونا برادری بزرگ یوشیتسونه با آن که این دو قهرمان او را در نبرد با دودمان تایرا یاری بسیار کردند نسبت به برادری و جدائی ناپذیری این دو قهرمان احساس حسادت می‌کرد. یوشیتسونه به روایتی بعد از شکست نهائی دودمان تایرا برای اجتناب از حسادت نابرادری به شمال ژاپن گریخت. از این گزارش چنین برمی‌آید که حسادت نابجای یوریتومونا به مرز جنون



تصویر ۹۳- یه گارا- نو- هیداد در حال کشتن اوایامی اژدرمادری که سوار واسب را به کام می کشید. نقاشی باصمه ئی از شون تئی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

رسیده بود. یوشیتسونه به دودمان میناموتو وفادار بود و نابرداری خود را در روزهای پیش از رسیدن به قدرت کامل و در دوره شوگونی کاماکورا یاری می کرد: می گویند یوریتومو همیشه نسبت به برادر خشن و ستمکار بود و سرانجام یوشیتسونه به دست نوکران چاپلوس یوریتومو به قتل رسید و سر او را در توبره ئی نهادند و برای یوریتومو به کاماکورا فرستادند و بن کئی در دفاع از ارباب و دوست خویش جان خود را از کف داد. به روایتی دیگر یوشیتسونه و بن کئی پس از آن که از جانب سپاه یوریتومو مورد حمله قرار گرفتند هاراکی ری کردند. و در روایتی که پیش از این از آن یاد شد یوشیتسونه به یه زو (هوکانیدو) و از آنجا به بوملاد آسیا رفت و احتمالاً بن کئی نیز در این سفر او را همراهی کرد. آنچه مسلم است بن کئی هرگز سرور و دوست خود

را تنها ننهاده و کسی که در دوران کودکی به سبب خشونت بسیار به ثونی - وا کا^{۱۶} یعنی ابلیس جوان شهرت داشت با آشنا شدن با یوشیتسونه به قهرمانی وفادار و دوستی یکدل مبدل شد.

یوریتومو با وجود ستمکاری غیرانسانی و حسادت غیرطبیعی او به برادر خویش از قهرمانان تاریخ ژاپن است. او نه تنها نخستین شوگون تاریخ ژاپن که فاتح نبرد دانورا، و نابود کننده دودمان تایرا و موجب قدرت یافتن دودمان میناموتو است. او پس از به قدرت رسیدن با انتخاب رهبران نظامی به فرمانداری ایالات نظامی سپاهی قدرتمند را پدید آورد که خالق فتودالیسم نظامی بود و توانست سال ها پابرجا بماند. یوریتومو توانست فرماندهانی وفادار تربیت کند که در همه حال خادم نظام حکومتی بودند. از این شمار می توان از آساهینا سابورو^{۱۷} نام برد که از قهرمانان کلاسیک ژاپن است. می گویند آساهینا چندان قوی بود که می توانست خرسنگ ها را با دست خرد کند و به هنگام شنا دو کوسه ماهی را در زیر بازوان قدرتمند خویش محکم نگاهدارد.

دودمان تایرا نیز دارای قهرمانان خاص خویش بود: کاگه کی یو^{۱۸} از قهرمانان تایرا نیز در سده دوازدهم زندگی می کرد. او از کسانی بود که به کشتن یوریتومو برخاست و زمانی که دودمان تایرا در نبرد نهائی از دودمان میناموتو شکست یافت ترجیح داد به جای نظاره پیروزی میناموتو چشمانش را بر زندگی فرو بندد.

آتسوموری و کوما گای

پیش از نبرد نهائی دانورا نبرد زمینی بین دو دودمان میناموتو و تایرا در نزدیکی کوبه^{۱۹} و در محلی به نام ایچی - نو - تانی^{۲۰} اتفاق افتاد که به نبرد ایچی نو تانی شهرت دارد. بن کئی و یوشیتسونه در این نبرد به پیروزی دست یافتند و به پیشنهاد بن کئی آخرین دژ کوهستانی تایرا در این منطقه مورد حمله قرار گرفت. بیش از این سپاه تایرا در دشت شکست یافته و باقیمانده سپاه به کشتی های خود در دریا پناه برده و در قلعه جز قهرمانی به نام آتسوموری^{۲۱} کسی نبود. وقتی دژ از دو سوی مورد حمله قرار گرفت آتسوموری برای رسانیدن خود به سپاهیان تایرا از دژ بیرون آمد و مردانه و تنها، با سپاه میناموتو و سپاهی که به فرماندهی پهلوانی به نام کوما گای^{۲۲} مامور فتح قلعه بود، به نبرد پرداخت. آتسوموری تنها

16- Oni - Waka

17- Asahina Saburo

18- Kagekiyo

19- Kobe

20- Ichi - no - tani

20- Ichi - No - Tani

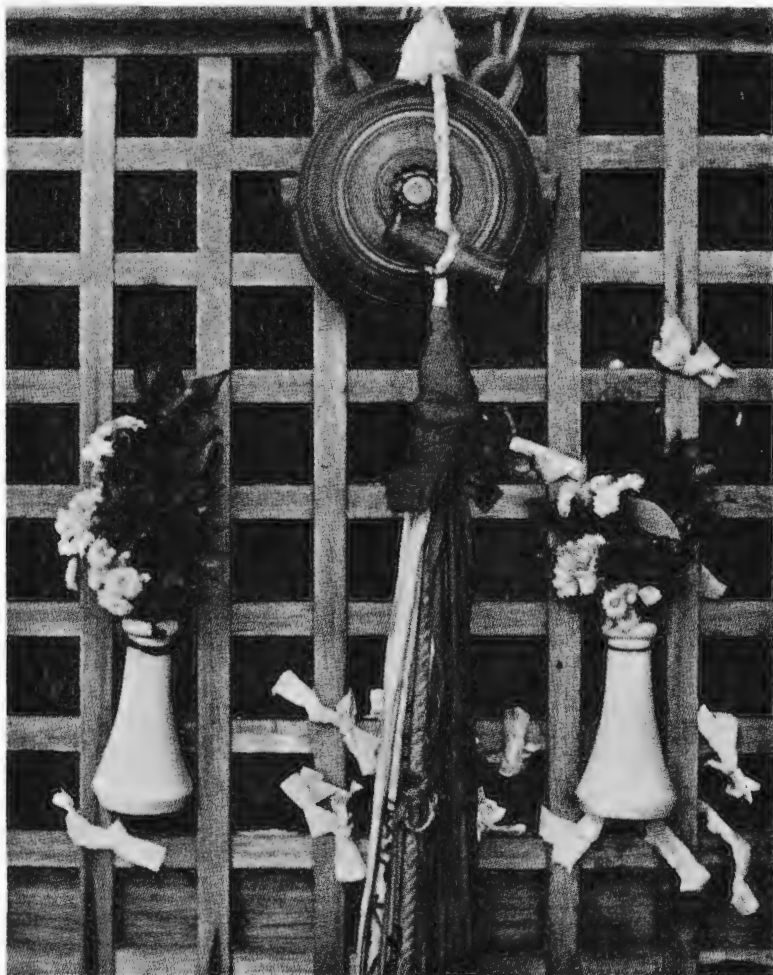
21- Atsumori

22- Kumagai



تصویر ۹۴- دایکوکویکی از هفت خدای نیکبختی در حال اصلاح سردراز دیگر خدای نیکبختی
فوکوروچین. نقاشی مرکب و آبرنگ از اواخر سده هیجده. موزه هنر سیاتل.

بازمانده سپاه تایرا در درجوانی بلند بالا و شانزده ساله بود که در این نبرد نابرابر چندین تن از
پهلوانان دشمن را برخاک افکند. وقتی کوماگای پهلوان با تجربه نبرد با این قهرمان را
مشکل یافت خود به میدان آمد و با آتسوموری به نبرد تن به تن روی آورد. آتسوموری پسرعموی



تصویر ۹۵- فدیہ گل و می کوچی (طالع نامساعد) به محراب بیشامون در معبد تودای - جی، در نارا.

کیوموری رهبر دودمان تایرا در این نبرد شجاعت ها از خود نشان داد اما سرانجام تجربه کوما گای برکم تجربگی قهرمان جوان پیروز شد و آتسوموری بر زمین افتاد. کوما گای رزم آور جنگ دیده کلاه خود را از سر قهرمان برگرفت تا سر او را از تن جدا سازد. آنچه کوما گای دید جوانی شانزده ساله و زیبا و در حد سن و سال پسر کوما گای بود که هم آن روز در انبوه سربازان میناموتوبه دست خصم کشته شده بود. کوما گای پریشان و درمانده از نام و نشان همآورد شکوهمند خویش پرسید و در سر بردن او دچار تشویش و تردیدی عظیم شد. نه

آتسوموری از حریف پیر تقاضای بخشش کرد و نه کسی از کشتی‌های تایرا به یاری قهرمان جوان آمد. تا بدان روز هیچکس در نبرد از کوما گای گذشتی ندیده بود، سپاهیان کوما گای حیرت زده چشم به فرمانده خود داشتند و همه جا خاموش بود. کوما گای دندان به هم فشرد، چشم فرو بست و سرنترس و زیبای آتسوموری را از تن جدا کرد و به زانو درآمد. می‌گویند کوما گای جنگجو هم در آن دم لباس رزم از تن به در کرد. گوما کای سر زیبای آتسوموری را برای پدرش فرستاد؛ ایچی نوتانی، کوما گای پریشان و پشیمان از جنگ کناره گرفت و بعد از نبرد دانورا در تنگه شیمونوسکی به هیات کاهنان درآمد و در معبدی ماوا گزید.

پیش از پیدائی شوگونی آشیکا کا و به هنگامی که بسیاری از یاران امپراتور گو-دایگو^{۲۳} و از آن شمار تا کا اوجی آشیکا گا^{۲۴} از اعقاب میناموتو او را تنها نهادند. تنها فرمانده یوشیسادا به امپراتور وفادار ماند و در ۱۳۳۳ کا ما کورا را مورد تهاجم قرار داد. وقتی یوشیسادا به کا ما کورا رسید استحکامات شهر را غیر قابل نفوذ و و پاسداران نایب السلطنه هوجو در منطقه ساحلی به خوبی از این منطقه حفاظت می‌کردند. فرمانده یوشیسادا از صخره‌ئی دریائی بالا رفت و با نیایش به پیشگاه خدای دریا از این خدا یاری خواست. یوشیسادا پس از نیایش شمشیر از میان گشود و با پرتاب کردن شمشیر به دریا و فدیہ دادن آن به خدای دریا به کاری دست زد که کمتر قهرمانی بدان می‌پردازد؛ و مثلی است که می‌گویند شمشیر جان جنگاور است. می‌گویند پس از این فدیہ دادن بی‌درنگ دریا یک مایل و نیم عقب نشست و منطقه ئی وسیع برای مانور سپاه یوشیسادا فراهم آمد. با آن که دفاع نایب السلطنه هوجی در چنین شرایطی قهرمانانه بود اما سرانجام سپاه او شکست یافت و هوجی به هارا کی ری تن داد. و اندکی بعد از این دوره بحرانی دولت آشیکا گا به قدرت دست یافت.

می‌گویند در اواخر سده شانزدهم راهزنی به نام ایشی کاوا گویمون^{۲۵} زندگی می‌کرد که با سی مرد جنگی برابر بود. راهزن سرانجام گرفتار و محکوم شد و او و پسرش را دردیگی از آب جوشان انداختند. می‌گویند راهزن بهادر پیش از اجرای حکم شعری سرود که محتوای آن چنین بود: تا بدان هنگام که آب در بستر رود جاری است راهزنی را پایانی نیست. حکم نابودی او را در بستر رودی خشک و در نزدیک کیوتو اجرا کردند و این ماجرائی بود که ایشی کاوا پیش بینی کرده بود.

23- Go - Daigo

24- Takauji Ashikaga

25- Ishikawa Goyemon



تصویر ۹۶- میاجیما که ایتسوکوشیما هیمة نیز شهرت دارد معبد مقدس سه خدایانوی شینتو، دختران سوسانو، است. بزرگ‌ترین این دختران ایتسوکوشیما هیمة نام داشت. می‌گویند این معبد در زمان ملکه سویکو (۵۹۳-۶۲۸) بنا شد و در آتش سوزی سده شانزده آسیب دید. توری موجود در دریا و جلوی معبد از موضوع‌های مطلوب هنرمندان و عکاسان برای نقاشی و عکسبرداری است.

چهل و هفت روئین

ماجرای چهل و هفت روئین به آغاز سده هیجدهم و زمانی باز می‌گردد که در ۱۷۰۲ در دوره شوگونی توکوگاوا دودایمیو در یدو مأمور استقبال و پذیرائی از فرستادگان دربار امپراتوری

کیوتو شدند. یکی از کارگزاران شوگون به نام کی را کوزوکه - نو - سوکه^{۲۶} وظیفه آموزش این دودایمورا برای انجام مراسم استقبال به عهده گرفت. سنت چنین بود که در چنین مواردی استاد هدایائی از شاگردان خود دریافت می کرد و در این مورد نیز دودایمورا چنین کردند. به سبب کم بودن بهای هدایای پرداختی آموزگار آزمند دوشاگرد خود را به بهانه عدم آشنائی با مراسم دربار و داشتن خوی روستائی مورد توهین قرار داد. یکی از دودایمورا راهنمائی مشاور خویش مبلغ گزافی پول به استاد پرداخت کرد و محبت او را جلب کرد. دایمورا دیگر که آسانو^{۲۷} نام داشت کوشید با دادن هدیه ئی با ارزش از آثار هنری نظر استاد را جلب کند اما استاد آزمند و آزرده در صدد تحقیر او برآمد.

هنگامی که دودایمورا در کاخ شوگون آماده انجام مراسم استقبال از فرستادگان امپراتور بودند کی را کوزوکه آزمند آگاهانه و در حضور جمع نجیب زاده آسانورا مورد توهین قرار داد و رفتار او چنان بود که آسانورا به سخنی خشمگین کرد. آسانوی خشمگین با خنجر به کی را کوزوکه حمله و او را مجروح کرد، اما پیش از آن که کار او را تمام کند حاضران او را از کارگزار شوگون جدا و دستگیر کردند. کیفر کسی که در کاخ شوگون دست به شمشیر می برد مرگ و با گذشت بسیار تنبیه چنین کاری ها را کی ری بود. شوگون با آگاهی از ماجرا به ناچار آسانورا محکوم کرد با خنجر مورد کاربرد برای کشتن کی را کوزوکه، به هارا کی ری تن دهد و آسانو فرمان شوگون را اجرا کرد.

آسانو در تیول خویش چهل و هفت سامورای در خدمت داشت که همه آماده جانبازی در راه ارباب بودند. پس از هارا کی ری کردن آسانو چهل و هفت سامورای با آگاهی از ماجرا پیمان بستند که از قاتل ارباب انتقام بگیرند. در این موقعیت قاتل آسانو کارگزار شوگون و مردی ترسو بود که بی شک در کاخ خویش پنهان می شد و بر محافظان خویش می افزود و دستیابی به او مشکل بود. سامورای کورانوسوکه^{۲۸} مباشر آسانو سرکردگی سامورای های دیگر را به عهده گرفت و با تنظیم نقشه ئی دقیق از آنان خواست برای گرفتن انتقام ارباب از قاتل جوئی فرصت مناسب باشند و تا رسیدن زمان اجرای نقشه برای کاستن از اقدامات احتیاطی کی را کوزوکه پراکنده شوند. تیول آسانو از سوی شوگون مصادره و هریک از سامورای ها به سوئی رفتند و روئین یا سامورای بی سردار شدند و پیوسته مخفیانه با کورانوسوکه در تماس بودند. کورانوسوکه به کیوتو مقرر قلعه و کاخ قاتل ارباب خویش رفت و با تن دادن به بدترین خواری ها به عیاشی و میخوارگی روی آورد. کی را کوزوکه با آگاه شدن از ماجرای میخوارگی

26- Kira Kozuke - no - suke

27- Asano

28- Kuranosuke



تصویر ۱۷ - چهل و هفت رونین در حال یورش به اقامتگاه مودی که به سرور آنان توفین و موجب مرگ او شد . نقاشی با صمدنی از هیروشیگه . موزه هنرهای دمستی وین.

مباشر آسانو و پراکنده شدن سامورای های او از اقدامات احتیاطی کاست و به سبب تنگ چشمی بسیاری از محافظان خود را نیز اخراج کرد.

کورانسوکه با فراهم شدن فرصت مناسب یاران و هم پیمانان را از ماجرا آگاه و در شامگاه ۱۴ دسامبر ۱۷۰۳ چهل و هفت رونین هم پیمان چون توفان بر کاخ کی را کوزوکه فرود آمدند. آن شب برف سنگینی می بارید و نگهبانان قلعه کی را کوزوکه از فرا رسیدن چهل و هفت رونین بی خبر ماندند. کورانسوکه با گروهی از هم پیمانان از در جلوی قلعه و پسر شانزده ساله او و گروهی دیگر از رونین ها از در پشت قلعه یورش آوردند و با گشودن درها به یکدیگر پیوستند. رونین ها پس از درگیری کوتاه با محافظان به درون اتاق ها هجوم آوردند و پس از جستجوی بسیار کی را کوزوکه را در انبار زغال پنهان و نیمه جان یافتند. کورانسوکه به مرد آزمند و ترسو فرمان داد با خنجر کی که آسانو هاراکی ری کرده بود او نیز هاراکی ری کند. کی را کوزوکه ترسو و نیمه جان خاموش ماند. پس کورانسوکه همان خنجر را برگرفت و سر مرد ترسو و آزمند را از تن جدا ساخت. چهل و هفت رونین سر کی را کوزوکه — نو — سوکه را برگرفتند و به گورستان شیبا^{۲۹} در محوطه معبد سنگا کوچی^{۳۰} و جایی که گور آسانو قرار داشت، و امروز این مکان در حومه توکیو قرار دارد، رفتند و سر کی را کوزوکه — نو — سوکه کارگزار شوگون را بر سنگ گور آسانو نهادند.

پس چهل و هفت رونین و پسر شانزده ساله سامورای کورانسوکه در کنار گور آسانو به زانو درآمدند و جملگی با هاراکی ری به دایمیوی خویش پیوستند. مردمان تن آنان را با احترام بسیار کنار گور آسانو و در همان گورستان به خاک سپردند. سالیان و سال ها می گذرد و هنوز روایت چهل و هفت رونین خاستگاه خلق پرده نقاشی های بسیار، فیلم نامه ها و نمایشنامه ها است. هنوز هم گور آسانو و چهل و هفت رونین زیارتگاه مردمان و سیاحانی است که از توکیو دیدن می کنند و دیدار گورستان و معبد سنگا کوچی یادآور داستان حماسی چهل و هفت رونین است.

قهرمان بانوان

قهرمانان ژاپن به مردان محدود نمی شوند و در این سرزمین قهرمان بانوان بسیاری نیز وجود داشته است. برخی از این قهرمان بانوان قهرمانان ماجراهای تاریخی و برخی زنان وفادار و قهرمان ماجراهای عشقی است که نزد عامه و در روایات به مقام قهرمان بانویی دست

29- Shiba

30- Sengakuji



تصویر ۹۸- صورتک ساخته شده از نی و مقوا به رنگ سیاه با نوارهای سرخ. موزه هنرهای دستی وین.



تصویر ۹۹- هونته یکی از هفت خدای نیکبختی در حال پوشیدن پوشاک زنی روسپی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

یافته‌اند. روایات و افسانه‌های مربوط به امپراتریس جینگومادر امپراتور ثوجین و مشهور به ملکه جنگجو بسیار و اگر چه در درستی برخی از این روایات تردید است اما در قهرمان بانوبودن او تردید نیست. رفتار زن یا معشوقه یا ماتوداته نیز در شمار رفتارهای قهرمانی است. می‌گویند این زن که در بسیاری از سفرهای جنگی یا ماتوداته را همراهی می‌کرد سرانجام در سفری دریائی برای رهائی از توفان و خشم خدای دریا خود را به دریا افکند. دختر کیوموری و مادر امپراتور خردسال آنتوکونیز پس از شکست دودمان تایرا به جای تن دادن به اسارت خود را همراه با امپراتور خردسال به دریا افکند.

رفتار کساگودن^{۳۱} از زنان سده دوازده، در وفاداری به شوهر، رفتاری قهرمانی و در حد رفتار قهرمان بانوان تاریخی است: می‌گویند شوهر کساگودن مردی جنگجو بود که به تناسب

31- Kesa Gozen



تصویر ۱۰۰- امپراتریس جینگو از فرمانروایانی است که در سده سوم میلادی به کره لشکر کشید و این سرزمین را فتح کرد. پس از او پسرش فوجین به امپراتوری دست یافت و هم این امپراتور است که پس از مرگ با نام هاجیمان به مقام خدای جنگ دست می‌یابد. موزه ویکتوریا و آلبرت.

کار خویش غالباً در سفر بود. کسا گوذن زنی بی‌نهایت زیبا بود که پسرعموی نوزده ساله او سخت دل‌باخته او شد و در راه بردن به دل کسا شکست یافت. مادر کسا نیز در خانه داماد زندگی می‌کرد و پس از آن که جوان در دستیابی به عشق کسا شکست یافت به مادر او روی



تصویر ۱۰۱- یکی از دو نیویا شاه پاسدار که تندیس آنان را بر درگاه معبد کار نهاده‌اند تا شیاطین را از معبد دور کنند. یکی از این نیوها نماد ایندرا و دیگری نماد برهما است. از تندیس‌های مدرسه هوکوسائی، سده هیجده یا نوزده. موزه متروپولیتن هنر نیویورک.

آورد و نخست با تمنا و بعد با تهدید از او خواست که نظر کسا را نسبت به او جلب کند. کسا با آگاهی از ماجرا از بیم آسیب دیدن مادر جوان را گفت تنها هنگامی به او تن می‌دهد که شوهرش مرده باشد. شبی که شوهر از سفر بازگشت کسا در بستر او به جای شوهر خوابید و جوان کسا را با خنجری از پا در آورد و مادر و شوهر او از خطر رهایی یافتند. در روایتی شوهر کسا پس از تلاش بسیار برای یافتن قاتل همسر زیبای خویش سرانجام خود را در دریا غرق کرد. و در روایتی دیگر نوجوان پس از آگاهی از ماجرا در دیری معتکف شد و با گذشت زمان قدیسی شد که مونگا کوشونین^{۳۲} نام دارد.

در روایتی از پایان سده دوازده سخن از قهرمان بانوی دیگری است که تورا گوذن^{۳۳} نام دارد. تورا گوذن زنی روسپی بود که به مردی موسوم سوگانوگورو^{۳۴} دل بست و با رها کردن روسپیگری تا پایان عمر به شوهر وفادار و پس از مرگ او خود را کشت. می‌گویند پدر سوگانوگورو به دست کارگزاری کشته شده و او برادر بزرگش جورو^{۳۵} در جستجوی قاتل پدر و گرفتن انتقام بودند. فرصت به کیفر رسانیدن قاتل برای جورو در ۱۱۹۳ در نزدیکی کاماکورا و در شکارگاه یوریتومو، بعد از دست یافتن یوریتومو به مقام شوگون، فراهم شد. جورو در کشتن قاتل پدر توفیقی نیافت و در این ماجرا کشته شد. سوگانوگورو در این ماجرا دستگیر و به کیفر ورود به حریم شوگون محکوم شد و او را با شمشیری کند گردن زدند. تورا گوذن در این ماجرا محکوم نشد اما وفاداری او به شوهر و ناتوانی او در یاری کردن به شوهر برای گرفتن انتقام سبب شد که خود را هلاک سازد.

می‌گویند تروته هیمة^{۳۶} نیز زنی روسپی بود که به مردی موسوم به ئوگوری هانگوان^{۳۷} دل بست و با رها کردن روسپیگری بدو وفادار ماند. ئوگوری هانگوان دشمنان بسیاری داشت. یکی از دشمنان او را ناچار ساخت در آبی آلوده که جذامیان در آن تن شسته بودند تن بشوید و هم به این دلیل ئوگوری مبتلا به جذام شد. تروته هیمة ئوگوری را به دوش گرفت و او را به چشمه‌ئی شفا بخش و دور دست در کاماکورا برد و پس از مالیدن داروئی، که خود ساخته بود، بر تن بیمار او را چندین روز در چشمه آب گرم شستشوداد. ئوگوری هانگوان با فداکاری تروته هیمة از بیماری رهایی یافت و زن با دلدار خویش سوار بر اسبی لنگ از دشمنان گریختند و پنهان شدند.

در روایات و افسانه‌های عشقی وفاداری به شوهر و معشوق تا پای جان یکی از

32- Mongakushoni

33- Tora Gozen

34- Soga no Goro

35- Juro

36- Terute Hime

37- Oguri Hangwan

ویژگی های این قهرمان بانوان است و گاه زن و مرد با یکدیگر و همراه با هم تن به مرگ می دهند. شاید بهترین نمونه رفتاری از این گونه رفتار کنتس نوگی زن فرمانده نوگی است. پس از مرگ امپراتور مئی جی و انجام مراسم تدفین امپراتور فرمانده کنت نوگی و همسر او کنتس نوگی در شب ۱۳ سپتامبر ۱۹۱۲ با هم هاراکی ری کردند.

انسان و حیوانات

حیوانات سخنگو در افسانه‌های مردمان سرزمین‌های مختلف فراوان و در ژاپن نیز این گونه از داستان‌ها بسیار است. رابطه انسان و حیوانات و در گذشته دور انسان و خدایان در اساطیر و روایات از اهمیت خاصی برخوردار است. در افسانه‌های حیوانات برخی از این حیوانات آزارگر و برخی انسان را یاری می‌کنند و با او سخن می‌گویند. در زندگانی روزمره انسان دیگر موجودات را چون خود می‌بیند و با عیار خویش می‌سنجد و در اساطیر و روایات این ویژگی جنبه‌ئی اغراق‌آمیز می‌یابد.

در ژاپن کهن‌ترین حیوانات اسطوره‌ئی اژدها و اعتقادات مربوط به روباه از قدیمی‌ترین باورهای خرافی است. سگ، گربه و گورکن نیز در ژاپن از حیواناتی است که ویژگی‌هایی را بدانان نسبت می‌دهند و موضوع بسیاری از افسانه‌های ژاپنی است. در این افسانه‌ها روباه [گورکن و بسیاری از حیوانات و پرندگان] به هیأت انسان در می‌آیند و اژدها بیش از دیگران از چنین خصوصیتی برخوردار و غالباً خواستار قربانی انسانی است. سوسانو پس از کشتن اژدهای هشت سر در دُم او شمشیری می‌یابد و زن یا معشوقه یا ماموتو برای دفع توفان خود را به دریا می‌افکند و بر آن است که با قربانی کردن خود خشم اژدها یا فرمانروای دریا را فرو نماند. گورکن در افسانه‌های ژاپنی دارای صفات متفاوتی است: گاه یاور انسان، گاه دشمن، گاه بسیار زیرک و گاهی بسیار نادان است و به هیأت‌های مختلف در می‌آید و در بسیاری از روایات کهن این دیگر ریختی در هیأت راهبان بودائی و نماد زهد ریائی است.



تصویر ۱۰۲ - جوروچین خدای طول عمر و یکی از هفت خدای نیکبختی. این خدا غالباً در تصاویر با پوشاک فرهیختگان دستار تصویر می‌شود و در کنار او درنا یا همانند این تصویر نرگوزنی دیده می‌شود. کاکه مونه کاغذی، نقاشی با مرکب. موزه هنرهای دستی وین.

خرگوش سپید ئوکی

خرگوش نیز از حیواناتی است که بعد از اژدها از قدیمی ترین موجودات موضوع داستان پردازی است. در کوچیکی افسانه ها مربوط به خرگوش بسیار و در نیهونگی از او خبری نیست. خرگوش سپید ئوکی با ئوکونی نوشی موجود میرا و نیز خدامانندی، که پیش از این از او سخن گفتیم پیوند دارد و محل وقوع این افسانه دیگر بار ایزومو و جریره ئوکی^۱ است.

می گویند در جزیره ئوکی خرگوش سپیدی می زیست که مشتاق دیدار ایزومو و جزیره اینابا^۲ بود، اما نه شنا می دانست و نه راهی دیگر وجود داشت که خود را به اینابا برساند. منطقه ساحلی ئوکی پر از تمساح بود و تدبیری به خاطر خرگوش رسید. خرگوش به تمساح ها گفت شمار تمساح ها در خشکی بیش از تمساح ها است و حاضر است با شمردن تمساح ها این امر را ثابت کند. تمساح ها در آب صف کشیدند و خرگوش با گذشتن از روی آن ها شروع به شمارش کرد. صف تمساح ها تا ایزومو کشیده شده بود. خرگوش از روی تمساح ها گذشت و با پریدن از روی آخرین تمساح به ساحل ایزومو پرید. خرگوش در حال پریدن بود که آخرین تمساح از نیرنگ خرگوش آگاه و دم خرگوش را به دندان گرفت و پوست و موی خرگوش در تقلای فرار کنده شد.

برادرانی که به دربار شاهدخت اینانا به خواستگاری می رفتند خرگوش را در آن حال نزار یافتند و به او گفتند اگر هر روز در آب دریا تن بشوید و بگذارد باد تن او را خشک کند موی او دوباره روئیدن می گیرد. خرگوش چنان کرد و از درمان خبری نشد. وقتی جوان ترین برادر ئو- کونی- نوشی به ساحل رسید با دیدن درد ورنج خرگوش به یاری او شتافت. ئو- کونی- نوشی خرگوش را هر روز با آب تازه شست و با گرده گیاهان مرهم نهاد و چندی بعد خرگوش درمان و موی سفید تمام تن او را پوشانید. خرگوش به خدمت شفافبخش خویش درآمد با او همراه شد و ئوکونی نوشی نیز به خواستگاری شاهدخت اینانا رفت. شاهدخت با دیدار ئوکونی نوشی و خرگوش زیبای او، او را به شوهری پذیرفت و خرگوش تا پایان عمر ندیم این زوج بود.

گنجشک زبان بریده

نمونه ئی دیگر از افسانه ها از افسانه های پرندگان سخنگو و درباره گنجشک زبان بریده است. می گویند پیرزنی گنجشکی بیمار یافت و به پرستاری گنجشک همت گماشت

1- Oki

2- Inaba

و او را درمان کرد. گنجشک پرکشید و رفت و با دانه‌ئی بازگشت و به نشان حق شناسی دانه را به پیرزن داد و از او خواست دانه را کشت کند. پیرزن دانه را کاشت و از این دانه کدو قلیانی بزرگی پدید آمد که گوشت آن خوردنی و لذیذ بود. پیرزن گوشت کدو را خورد و پوست کدو به انباری جادوئی بدل شد که همیشه پر از برنج بود.

پیرزن مهربان ماجرا را برای زن همسایه تعریف کرد و پیرزن حسود و آزمند همسایه نیز بر آن شد که صاحب کدو شود. همسایه آزمند گنجشکی را مجروح و از او پرستاری کرد تا بهبود یافت. گنجشک پرواز کرد و رفت و با دانه‌ئی برگشت و از زن خواست دانه را کشت کند. دانه این بار کدوی کوچکی به بار آورد که نه مغز آن قابل خوردن بود و نه پوست آن انبار برنج بی‌پایان شد: پیرزن آزمند نیز به سودای داشتن کدو قلیانی جادوئی مانند پیرزن مهربان پوست کدو را خشک کرد اما وقتی در کدو را گشود چندان مار و عقرب و زنبور از آن بیرون ریختند و او را نیش زدند که پیرزن آزمند در دم جان سپرد.

در روایتی دیگر از این افسانه: گنجشکی چند دانه از برنج‌های زنی گازر و تنگ چشم را خورد و زن گازر گنجشک را گرفت و زبان او را برید. پیرزن و پیرمرد همسایه گنجشک را پرستاری و درمان و پس از بهبود پرواز دادند. بعد از چند روز پیرزن و پیرمرد به احوالپری گنجشک رفتند و گنجشک و خانواده او جشنی برای آنان بر پا ساختند و بعد از پذیرائی دو جعبه به آنان دادند تا از آن میان یکی را برای خود انتخاب کنند. زن و مرد جعبه کوچک را برگزیدند و وقتی در بازگشت در خانه در جعبه را گشودند آن را پر از نقایسی چون ابریشم، گوهرهای گران بها زر و جز آن یافتند. گازر زن نیز به احوال پرسی گنجشک رفت و به سبب آزمندی جعبه بزرگ را برگزید و در بازگشت به خانه با گشودن آن گروهی از شیاطین از آن بیرون ریختند و گازر زن طماع را از هم دریدند.

سگ حق شناس

می‌گویند زن و مردی به پرورش کرم ابریشم اشتغال داشتند. تمام زحمات پرورش کرم از تغذیه تا گشودن پیله و کلاف کردن ابریشم با زن بود و مرد ابریشم را می‌فروخت و از این راه روزگار می‌گذرانید. آن سال کرم‌ها بر اثر بیماری مردند و مرد زن را از خانه بیرون کرد. زن آنچه داشت فروخت و پولی را که از این راه به دست آورد صرف خرید چند شاخه برگ توت برای تغذیه تنها کرم ابریشم باقی مانده و سگ مهربان خویش کرد. روزی سگ، شاید بر اثر گرسنگی، تنها کرم ابریشم زن را خورد. زن با از دست دادن مونس خویش غمین شد اما



تصویر ۱۰۳ - اژدهای ساخته شده از تنه طبیعی درخت به عنوان آرایه یک معبد با چشم‌های طلائی رنگ و مردهک سیاه؛ از دوره کاماکورا (۱۱۸۵-۱۳۳۳)، موزه هنرهای دستی وین.

خویشن‌داری کرد و از تنبیه سگ درگذشت. چند روز بعد زن سگ را دید که تار ابریشمی از بینی او آویزان بود. زن تار را با دست کشید و با شگفتی به انبوهی از تار ابریشم دست یافت. زن تارها را کلاف کرد و فروخت از پول فروش آن غذای سگ و خود را تأمین کرد. چند روز بعد سگ مرد. زن سگ را پای درخت توتی دفن کرد از بودا برای داشتن چنین سگ حق‌شناسی تشکر کرد. هم در آن دم کرم‌های ابریشم بسیاری بر شاخه‌های توت پدیدار و به سرعت تبدیل به انبوهی بی‌پایان از پيله شدند. زن با سپاسگزاری از روح سگ پيله‌ها را گشود و کلاف کرد و انبوهی از ابریشم خود را به دربار امپراتور فروخت و به زنی ثروتمند بدل شد. شوهر با آگاهی از ماجرا نزد زن آمد و از او پوزش خواست. زن شوهر را بخشید و تا پایان عمر در بی‌نیازی و شادمانی زندگی کردند.

زنبور حق‌شناس

مزید بر حیوانات و پرندگان حشرات نیز به افسانه‌ها راه می‌یابند: می‌گویند جنگجویی



تصویر ۱۰۴- تندیس چوبی روباه نشسته از سده هفدهم. در اساطیر ژاپن روباه پیامبر ایناری، خدای برنج، و پاسدار شالیزارها است. در افسانه‌ها گاه از روباه به عنوان حیوانی آزارگر یاد می‌شود و حلول روح روباه در تن مردمان روایتی است که افسردگی و حالت‌های هیستریک را بدان نسبت می‌دهند. موزه هنرهای دستی وین.



تصویر ۱۰۵- نتسوکۀ متأثر از داستان گنجشک زبان بریده به هنگامی که زن آزمند جعبه را می‌گشاید و مورد هجوم موجودات آزارگر قرار می‌گیرد. موزۀ بریتانیا.

در نبرد شکست یافته به غاری پناه برد و روی از دیگران نهان کرد. جنگجو در غار زنبور عسلی را یافت که در دام عنکبوت گرفتار و برای رهائی از تارهایی که او را در میان گرفته بود دست و پا می‌زد. جنگجوی منزوی زنبور را از دام رها کند و پرواز داد. آن شب جنگجو مردی با ردائی قهوه‌ئی را به خواب دید که به او گفت همان زنبوری است که از دام رهایی یافت و با جنگجو پیمان بست که به نشانه حق‌شناسی او را در نبرد آینده یاری کند. زنبور از جنگجو خواست در جنگل ماوا گزیند و در جنگل با ظرف و وسایل دیگری برای زنبورها لانه بسازد و جنگجویان منزوی و شکست یافته را به گرد خود جمع کند. جنگجو چنان کرد و لانه‌های ساخته شده پر از زنبور شد. از دشمنان بشنو که وقتی شنیدند جنگجویان فراری در جنگل گرد آمده‌اند از بیم قدرت یافتن آنان با سپاهی منظم به جنگل یورش آوردند. یورش دشمنان همان بود و زنبوران



تصویر ۱۰۶- یک جفت مرغابی کاکلی (ماندارین). وفاداری این مرغابی ها به جفت خویش نقل داستان ها و سوژه آثار هنرمندان است. نقاشی از کویوسانی. موزه ویکتوریا و آلبرت.



تصویر ۱۰۷- شا کامونی (ساکیه مونی) نام چینی گواتمه بودا. ورود شا کامونی به نیروانه و نظاره کنندگان گریان از سوژه های مشهور آثار هنری ژاپن است. در این کاکه مونی ابریشمی و رنگی جیوزورا در قسمت راست و در بالای تابلو می توان دید که با همراهان فرا می رسند. موزه هنرهای دستی وین.

در سپاه دشمن افتادن همان. جنگجویان منزوی تیغ در دشمن نهادند و بسیاری از آنان را کشتند و سپاه دشمن شکست یافته روبه هزیمت نهاد.

مرغابی های کاکلی

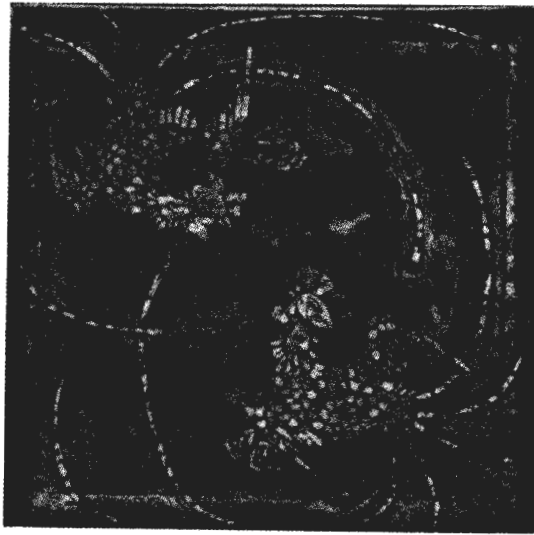
بسیاری از افسانه های حیوانات آمیخته به رؤیا و به هیأت دیگر درآمدن حیوانات در رؤیا انجام می گیرد: می گویند مرغابی های کاکلی جفت هائی وفادارند و هر مرغابی بیش از

یک جفت بر نمی‌گزیند و به سبب همراهی این دو با یکدیگر صید آنان آسان است. صیادی مرغابی کا کلی نری را صید و با گوشت آن شکم را سیر کرد. آن شب صیاد زنی زیبا و گریان را به خواب دید که به خوابگاه او درآمد. صیاد از زن علت گریه او را پرسید و زن گفت بدان سبب می‌گیرد که شوهر او را کشته و او را تنها نهاده است. زن از مرد خواست فردا به جایی که مرغابی کا کلی را شکار کرده بود برود و از نتیجه کار خود آگاه شود. فردای آن شب صیاد تیر و کمان در خانه نهاد و به ماندابی که مرغابی نر را در آن شکار کرده بود رفت. مرغابی کا کلی زیبا و ماده‌ئی که به تنهائی بر مانداب نشسته بود با دیدار صیاد به جانب او آمد و با رسیدن به صیاد با منقار سینه خود را درید و دل از سینه بیرون آورد و در پای صیاد افکند و سر او به سوئی افتاد. صیاد هم از آن دم صیادی رها کرد و به هیأت کاهنان درآمد و در دیری مأوا گزید.

در افسانه‌ئی دیگر سخن از وفاداری مرغابیان کا کلی و حق شناسی آنان است: می‌گویند اربابی کا کلی نری را در قفسی زیبا زندانی کرد و از خادم خویش خواست از پرنده تیمار و پرستاری کند. مرغابی کا کلی تنها در قفس نه چیزی می‌خورد و نه چیزی می‌آشامد. خادمه خانه خادم را نصیحت کرد مرغابی را پیش از مردن، بر اثر بی‌غذائی و دوری از جفت، رها سازد. ارباب با یافتن قفس خالی خشمگین و خادم خویش را به سختی کیفر داد و او را سرزنش کرد. خادمه که در این کار خود را مقصر می‌دانست اندوهگین شد و هم از این طریق خادم و خادمه به هم دل باختند.

دلدادگی خادم و خادمه نقل خادمان دیگر و ارباب با آگاهی یافتن از این ماجرا به این نتیجه رسید که آزاد کردن مرغابی کا کلی کار خادم و خادمه است. ارباب چندین و چند روز خادم و خادمه را بدون ترحم تنبیه کرد و سرانجام آنان را محکوم ساخت به خاطر سرپیچی از ارباب در رود غرق شوند. خادمان دیگر دست و پای محکومان را بستند تا به فرمان ارباب ظالم آنان را به رود بیاورند. دو پیک از جانب فرمانروا فرارسیدند و آنان را از اجرای حکم باز داشتند. پیک‌های فرمانروا گفتند از آن پس هیچ اربابی را حق تنبیه و کشتن خادمان خویش نیست و خادمان خطا کار را فرمانروا خود محاکمه و تنبیه می‌کند.

ارباب بی‌درنگ فرمان داد بند از پای خادم و خادمه برداشتن و آنان را برای به کیفر رسیدن به مأموران فرمانروا سپرد. خادم و خادمه دلاده در پی مأموران به راه افتادند و در راه چندان سرگرم گفتگو بودند که مأموران را فراموش کردند. خادمان رفتند و رفتند و وقتی خورشید غروب کرد و پیک‌های فرمانروا را به خاطر آوردند از آنان نشانی نیافتند. دودلداده شب را به کلبه‌ئی دور افتاده و متروک پناه بردند و بر اثر خستگی از راه درازی که پیموده

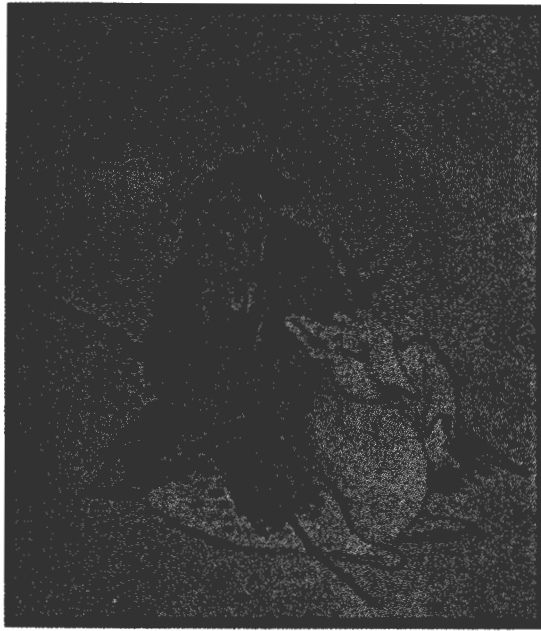


تصویر ۱۰۸- سینی مربع شکل لب برگشته صدفی و لاک الکل زرین با تصویر ققنوس. موزه هنرهای دستی وین.

بودند به خوابی عمیق فرو رفتند. دودلداده دو مرغابی کا کلی زیبا را به خواب دیدند. مرغابیان گفتند ما نه مأموران فرمانروا که دو مرغابی کا کلی بودیم که بدین طریق قدرشناسی خود را آشکار کردیم. صبح فردا وقتی دودلداده از خواب برخاستند دو مرغابی کا کلی زیبا را نشسته بر درگاه کلبه دیدند. مرغابی کا کلی نر همان مرغ گرفتاری بود که خادم او را از قفس رها کرده بود. مرغابی ها سری به تعظیم فرود آوردند و پرکشیدند. دودلداده به ولایتی دیگر رفتند و با یافتن کاری نوهمانند مرغابی های کا کلی زن و شوهری وفادار شدند.

فرزند پرهیزکار

بی شک باورهای مردم ژاپن به حیوانات از اعتقادات مذهبی آنان سرچشمه می گیرد. اعتقاد به وجود کامی یا روح در هر چیز که از آئین شیستو متأثر است و لزوم حق شناسی [و اعتقاد به چرخ زایش] در آئین بودا خالق افسانه های بسیاری است. از این گونه است حق شناسی و وفاداری فرزندی که در افسانه دو پروانه چهره می نماید: می گویند مردی بود که به گلکاری و باغبانی دل بسته بود و دلداده زنی شد که او نیز فریفته گل ها و درختان بود. زن و



تصویر ۱۰۹- تصویر آبرنگی جوروجین از خدایان هفتگانه نیکبختی همراه با یک نرگوزن نماد طول عمر. موزه ویکتوریا و آلبرت.

مرد سال‌ها زندگانی خود را در آرامش و با پرداختن به باغبانی و گلکاری سپری کردند و پس از سال‌ها صاحب پسری شدند که او نیز پس از بالیدن چون پدر و مادرشیدای گل‌ها و درختان شد.

سال‌ها گذشت و پدر و مادر پیر و در آرامش مردند. پسر چون پدر به گل‌کاری و باغبانی روی آورد و باغ به میراث مانده را آباد و آبادتر کرد تا روح پدر و مادر از او خوشود باشند. آن سال در اولین بهار بعد از مرگ پدر و مادر پسر هر روز دو پروانه زیبا را در باغ می‌دید که از گلی به گلی دیگر پر می‌کشیدند و تمام روز را در پرتو آفتاب از زیبایی گل‌ها لذت می‌بردند. پسر نیز که به پروانه‌ها دل بسته بود با نظاره گل‌هائی که پروانه‌ها بیش‌تر بر آن‌ها می‌نشستند به کشت و پرورش آن گل‌ها همت گماشت. بهار رفت و تابستان فرا رسید و پسر شبی پدر و مادر را به خواب دید که چون روزهای سلامت و شادابی در باغ می‌گشتند و به آراستن و پیراستن باغ مشغول بودند. پدر و مادر از گلی به گلی دیگر رفتند و ناگاه به هیأت پروانه‌هائی درآمدند که پسر هر روز در باغ به نظاره آنان دل خوش می‌کرد. فردا وقتی پسر به

باغ رفت پروانه‌ها نیز پدیدار شدند پروانه‌هایی که فرزند حق شناس این بار می‌دانست پدر و مادر اویند که پس از مرگ در تن دو پروانه تولد یافته بودند.

ایکه ذوکی، اسب

پیوند انسان و حیوانات همیشه تابع اعتقاد به موجودات فوق طبیعی نیست و گاه ترکیبی است از وابستگی انسان و حیوان و اعتقاد به رویدادهای غیرعادی. سگ و اسب قهرمانان افسانه‌های ژاپنی در رابطه با ارباب خویش از چنین ویژگی برخوردارند: می‌گویند موموتارو حیوانات را بسیار دوست می‌داشت و در سفرهای جنگی نیز همیشه حیواناتی را به همراه داشت که با آنان سخن می‌گفت. اسب مشهور ژاپنی موسوم به ایکه ذوکی^۳ که به افسانه‌ها راه یافته روزگاری توسنی راهوار بود.

طی سال‌های ۱۱۷۷ تا ۱۱۸۱ هر سال در آسوما^۴ برای فروش اسب‌های خوب بازاری برپا می‌شد. ایکه ذوکی نریانی بود که در این سال‌ها تولد یافت و در خردسالی مادر خود را از دست داد. روزی ایکه ذوکی نقش مادر را در تنه آبشاری دید و به هوای یافتن جفت خود را به آب افکند. این ماجرا [خواه دیدن مادر یا که تصویر خود در آب] چندین بار تکرار شد و ایکه ذوکی به نریانی شناگر و ماهر مبدل شد.

صاحب اسب ایکه ذوکی را به فروشنده‌ئی داد تا او را در آسوما بفروشد. در راه ایکه ذوکی از رودی خروشان و سیلابی که اسب‌های دیگر را یارای گذر از آن نبود گذشت و خود را به بازار اسب فروشان آسوما رسانید و مهتر و اسبان دیگر پس از گذر از گذار با مدتی تاخیر به بازار رسیدند. رفتار عجیب ایکه ذوکی مشتریان را ترسانید و فروشنده نتوانست خریداری برای ایکه ذوکی بیابد و آن را با خود باز گردانید.

فروشنده اسب سرانجام ایکه ذوکی را به مردی شش انگشتی در برابر ششصد سکه مسی فروخت. ایکه ذوکی همان اسبی است که بعدها یوریتومو قهرمان ژاپنی آن را به بهائی گراف خرید و در همه نبردها و از آن شمار در نبرد دانورا همراه یوریتوموشگون کاماکورا بود.

سگ تامه تومو

پیش از این از تامه تومو، عموی یوشیتسونه، قهرمان و کماندار مشهور در نبرد دودمان میناموتو با دودمان تایرا و جنگ‌های داخلی سخن گفتیم. از تامه تومو و سگ او می‌گویند و این

3- Ikezuki

4- Asuma



تصویر ۱۱۰- توفوداس های دیوار معبد مورو- جی در نارا. توفوداس کازتی است که زائران معبد شمار و نام معبد هائی را که دیده اند و معبد هائی که می خواهند زیارت کنند روی آن می نویسند و بر دیوار معبد می چسبانند. توفوداس در معابد بودائی دیده می شود.

داستان همانند افسانه های دیگر گویای وفاداری سگ به ارباب است. می گویند پدر تامه تومه او را در جوانی به ولایات دوردست می فرستاد تا مرد رزم و بزم شود. تامه توموسگی داشت که در سفر و حذر همیشه با او بود و صاحب خود را تنها نمی نهاد. در سفری تامه تومو، خادم او و سگ تامه توموپس از پیمودن راهی دراز در سایه سار کاجی نشسته و از زیبایی کاج لذت می بردند. سگ ناگاه شروع به زوزه کشیدن و جست و خیز نمود. تامه تومو خشمگین از پارس

بی‌دلیل سگ شمشیر را کشید و سر سگ را با ضربه‌ئی به سوئی افکند. سر سگ غلتید و از درون تنهٔ درخت اژدهائی را که در کمین ارباب بود بیرون کشید و او را کشت. تامه‌تومو و خادم در پای درخت گوری کنند و پشیمان و پریشان از آنچه رفته بود سگ را مدفون کردند. از آن پس تامه‌تومو به حیوانات مهربان شد و دیگران را نیز از آزار حیوانات باز می‌داشت.

ظرف‌های امانتی

در افسانه‌های ژاپنی گورکن غالباً موجودی است آزارگر و گاه به گونه‌ئی به یاری انسان‌ها می‌شتابد. می‌گویند گورکنی موسوم به دانکورو^۵ در غاری و در جوار قلعه‌ئی اقامت داشت. قلعه در نبرد انسان و حیوانات ویران شد و دانکورو ظروف و کاسه کوزه‌های قلعه را به غار خود منتقل کرد. دانکورو از آن پس ظروف موریناز مردمان را برای برپا کردن جشن و میهمانی به آنان امانت می‌داد و بدان شرط که ظروف را بی‌کم و کاست باز گردانند از آنان مزدی نمی‌گرفت. چنین بود تا روزی کسی که چندین ظرف از دانکورو به امانت گرفته بود ظروف را باز نگردانید و دانکورو از آن پس از امانت دادن ظرف به دیگران خودداری کرد. می‌گویند دانکورو مزارع و باغات بسیاری از مردمان آن ناحیه را ویران کرد و پس از افروختن آتشی عظیم در مدخل غار خویش ناپدید شد و کسی او را ندید.

ریچارد. م. دُرسون^۶ در افسانه‌ها و روایات مردمی ژاپن^۷ از کاپائی سخن می‌گوید که رفتاری همانند رفتار دانکورو داشت: کاپائی که در تالابی می‌زیست به اسبی حمله آورد و با گرفتن افسار اسب او را به جانب تالاب کشانید. اسب در تلاش برای رهایی آب را بر سر کاپا پاشید و کاپای ناتوان و آویخته به افسار را با خود به اصطبل برد. صاحب اسب خشمگین شد و کاپا وعده داد از آن پس ظروف مورد نیاز جشن‌های او را فراهم سازد. از آن پس هر وقت صاحب اسب جشن یا ضیافتی برپا می‌ساخت کاپا بی‌آن که دیده شود شب قبل از جشن ظروف مورد نیاز را در حیاط اصطبل می‌نهاد. چنین بود تا کسی چند ظرف را دزدید و پس از آن کاپا ظرفی به امانت نداد.

گورکن و خرگوش

رابرت ج. آدامز^۸ مترجم کتاب کئیگوسکی^۹، افسانه‌های فولکلور ژاپن، در زیر نویس

5- Dankuro

6- Richard M. Dorson

7- Folk Legends of Japan

8- Robert J. Adams

9- Keigo seki.s Folktales of Japan

افسانه کاجی کاجی کوهستان از وجود هشتاد روایت از این افسانه در ژاپن سخن می‌گوید. در این افسانه سه مطلب مورد توجه قرار گرفته است: آزارگری گورکن، توانایی انسان در ورود به قلمرو حیوانات و گفتگو با آنان و دیگر ریختی و به هیأت دیگر درآمدن حیوانات. می‌گویند مردی گورکنی آزارگر را اسیر و او را به بند کشید و از زن خود خواست که از او سوپی لذید درست کند. گورکن در غیاب مرد به زن وعده داد اگر او را آزاد کند از آن پس او را در کار آشپزی کمک کند. زن بند از پای گورکن گشود و گورکن زن را کشت و با پوشیدن لباس او به هیأت زن درآمد و از گوشت او سوپی لذید درست کرد. گورکن سوپ را بر سفره نهاد و مرد با لذت تمام سوپ را خورد و هم در آن دم گورکن به هیأت اصلی خود درآمد. گورکن مرد غمگین و پریشانی را که زن خود را خورده بود به تمسخر گرفت و از آن خانه گریخت.

خرگوشی که از دیرباز دوست زن و مرد بود با شنیدن ماجرا بر آن شد که از گورکن انتقام بگیرد. خرگوش گورکن را دنبال و او را در حالی که هیزم برکول از کوه بالا می‌رفت پیدا نمود. خرگوش در گوشه‌ئی پنهان و آتش در هیزم نهاد. گورکن با شنیدن صدای سوختن هیزم تصور کرد این صدا از پرنده کاجی کاجی است؛ (پرنده‌ئی بدین نام وجود ندارد و کاجی کاجی واژه‌ئی آوازی است برای بیان صدای تیک تیک و ترق ترق). گورکن به سختی سوخت و خرگوش با تمسخر کردن او مرهمی سوزناک درست کرد و زخم او را مرهم نهاد. بدان سان که دیدیم خرگوش سپیدنوک نیز برای انجام مقصود به نیرنگ روی آورد اما نیرنگ او برای گرفتن انتقام نبود. اما خرگوش این افسانه هنوز به راه‌های دیگری برای گرفتن انتقام می‌اندیشید. خرگوش به هیأتی دیگر درآمد و گورکن را تا زورقی گلی که ماوای او بود دنبال کرد. خرگوش گورکن را برای درمان زخم سوختگی به خوردن گوشت ماهی تشویق کرد و گورکن با زورق گلی عازم ماهیگیری شد. خرگوش گورکن را با زورقی دیگر دنبال کرد. زورق گلی گورکن در رود از هم وارف و خرگوش با پارو او را کشت و جسد گورکن بر رود شناور شد.

گر به های آزارگر

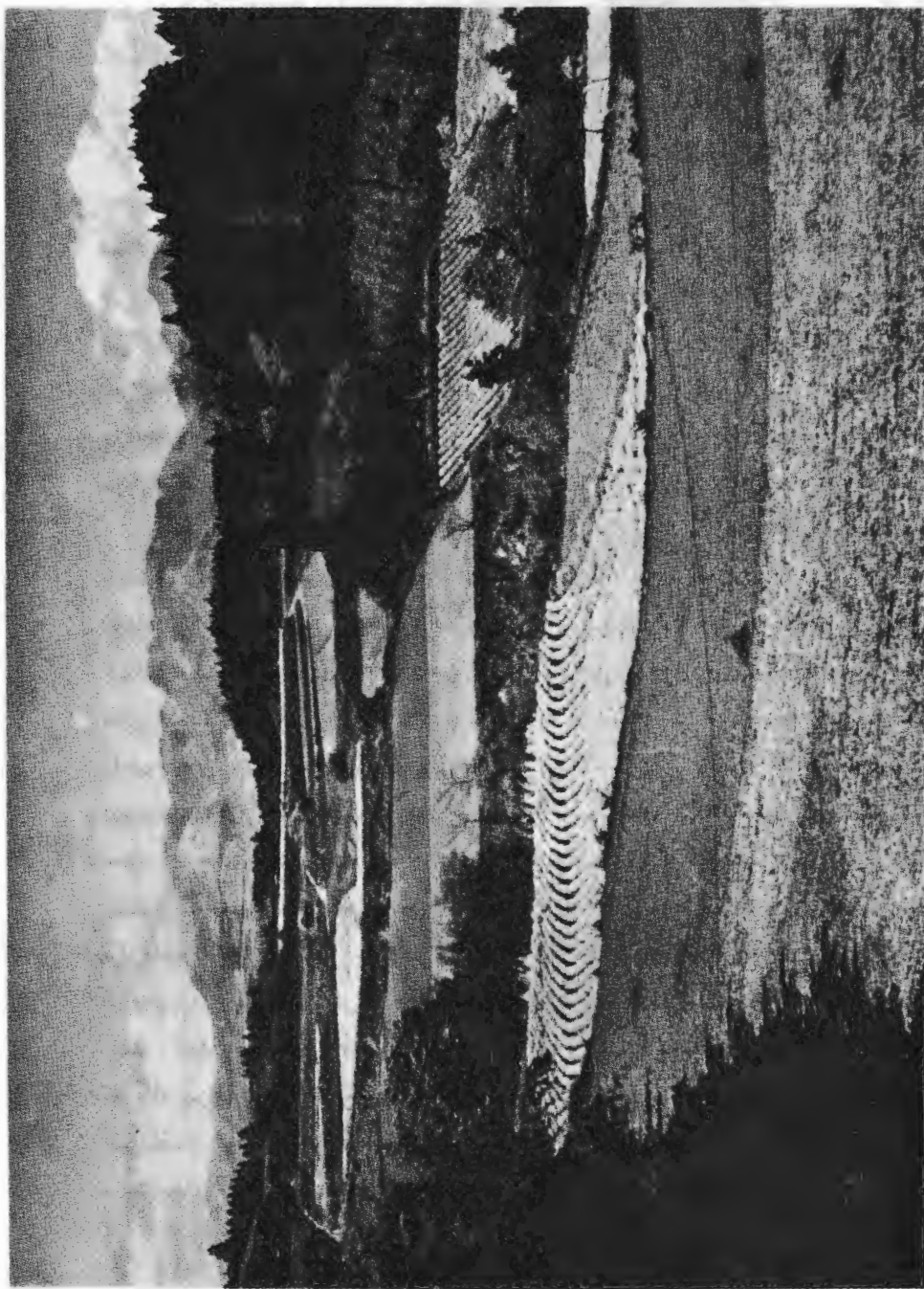
نزد مردم ژاپن و در افسانه‌ها گاهی گر به‌ها همانند گورکن آزارگر و رفتاری جادویی دارند. می‌گویند صیادی جوان هر روز به شکار می‌رفت و تنها ده تیر در ترکش می‌نهاد و پس از شکار ده صید به خانه باز می‌گشت. آن روز وقتی شکارچی جوان از خانه بیرون می‌رفت



تصویر ۱۱۱- گورکن چون روباه به هیأت انسان در می‌آید و اگر چه او را آزارگر می‌دانند، اما گاهی کارهای مفیدی انجام می‌دهد. افسانه گورکنی که ظرف به امانت می‌داد مشهور است. این تصویر از یک فروشگاه ظروف سفالین است که از گورکن برای جلب توجه مشتری بهره جسته است. در این تصویر گورکن به هیأت مشهور خود با کلاهی از برگ نیلوفر آبی، شکم و خایه آماسیده و ظرف عرق ساکی ترسیم شده است. می‌گویند گورکن از شکم آماسیده خود به عنوان طبل استفاده می‌کند و به هنگام نیاز بر آن می‌کوبد.

مادرش از او تمنا کرد یا در خانه پنهانند یا آن روز به جای ده تیر یازده تیر با خود بردارد و پسر اطاعت کرد. پسر به صید رفت و تمام روز شکاری نیافت و شب فرارسید. جوان همانند

تصویر ۱۱۲- نمونه مزرعه‌ای در کیشو با خوشه‌های زرین رسیده و آماده برد است.



بسیاری از ژاپنی ها که تماشای ماه را دوست می دارند و گاه ضیافت تماشای ماه برپا می کنند ماه را به تماشا نشست. ماه به سینه آسمان رسیده بود که صیاد جوان ناگاه ماهی دیگر را دید که به آسمان برمی خاست. صیاد وحشت زده و با آگاهی از آن که ماه دوم هیولائی جادوئی است بی درنگ کمان راست کرد و تیرهای خود را یکی پس دیگری به سوی دومین ماه رها کرد. ده تیری که از کمان رها شد بی اثر بود اما با رها شدن یازدهمین تیر از چله کمان زوزه وحشتناکی در دشت پیچید و صدای افتادن و شکستن چیزی عظیم همه جا را تکان داد. صیاد شجاع به جایی که صدای سقوط را شنیده بود شتافت و گربه ئی عظیم را دید که یازده تیر در دل او فرو رفته بود. جوان به آسمان نگریست و ماه را دید که آرام و دلپذیر همچنان می تابید و از ماه دوم اثری نبود. صیاد جوان به خانه بازگشت و ماجرای آن روز را برای مادر که در انتظار او بود تعریف کرد. مادر گفت آن روز صبح گربه ئی را دیده است که تیرهای ترکش را شماره و طلسم می کرد و هم بدان دلیل بود که تمنا کرد آن روز به جای ده تیر یازده تیر با خود بردارد. گربه با یازدهمین تیر بود که از پا درآمد.

می گویند روزگاری دهقانان روستائی اسیر آزار انبوهی از گربه های خبیث و هر سال دختری از دختران روستا را به جنگل می بردند و به گربه های خبیث قربانی می دادند. ماجرا چنین بود تا جنگجویی از حوالی آن روستا گذشت و با شنیدن این ماجرا به یاری دهقانان شتافت. جنگجو پس از شنیدن ماجرا از دهقانان خواست که این مهم را به او واگذارند و از دختر منتخب پاسداری کنند. آن شب جنگجوبه خواب دید که طلسم تسلط گربه های خبیث را موجودی به نام سچی پشی تارو^۱ می تواند بشکند. فردای آن روز جنگجوبا پرسش از روستائیان دریافت که سچی پشی تارویی از سگ های روستا است و از صاحب سگ خواست چند روزی سگ را به او امانت دهد. روز موعود قربانی دادن دختر به گربه ها فرا رسید و جنگجوبه جای دختر سچی پشی تارو را در قفسی که هر سال دختر را در آن می نهادند قرار داد و با خود به جنگل برد و در گوشه ئی پنهان شد. چند لحظه بعد گربه های غول پیکر فرا رسیدند و پیرامون قفس به رقصیدن پرداختند و سرکرده غول پیکر گربه ها در قفس را گشود. سچی پشی تارو از قفس بیرون پرید و گلوی غول گربه را به دندان گرفت. جنگجواز نهانگاه بیرون پرید و سرگربه را به ضربه شمشیر به سوئی افکند و بقیه گربه ها هیاوکنان گریختند و از آن پس کسی گربه ها را در آن حوالی ندید. [نیز نک گربه خون آشام، داستان های ژاپنی برگردان اردشیر نیکپور، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ص ۱۶۳].



تصویر ۱۱۳- نسوکه گاما - سنین فرزانه شی با یک وزغ. این فرزانه که به کوسن شی مشهور است غالباً با وزغ تصویر می شود و در همه افسانه های مربوط به او وزغی دیده می شود. کوسن شی عمری طولانی دارد، به هیات های مختلف در می آید. بریتیش میوزم.

گورکن و توله روباه

در بسیاری از افسانه‌های حیوانات حضور انسان رویدادی فرعی است. می‌گویند گورکنی و روباه‌ی ماده و توله‌اش در جوار یکدیگر زندگی می‌کردند. گورکن و روباه گرسنه بیمناک از شکار شدن به وسیله انسان تدبیری اندیشیدند. قرار بر این شد که روباه به هیأت انسانی در آید و گورکن را به هیأت گورکنی مرده به انسانی بفروشد و با پول آن غذائی تدارک ببیند و با گریختن گورکن از چنگال خریدار هر دو به جنگل باز گردند.

گورکن و روباه به راه افتادند و روباه به هیأت انسانی درآمد. در راه گورکن، که همانند گورکن کوهستان کاچی کاچی می‌توانست به هیأت‌های مختلف درآید، پیشنهاد کرد خود به هیأت انسان درآید و روباه را بفروشد و روباه پذیرفت. به بازرگانی رسیدند و گورکن روباه مرده‌نی را به بازرگان فروخت و به خریدار گفت روباه زنده است و خریدار بی‌درنگ روباه را کشت. گورکن غذائی فراهم کرد و به جنگل بازگشت و توله روباه را گفت مادرش مرده است و به او اجازه نداده است او را در خوردن غذا سهیم سازد.

توله روباه از ماجرا آگاه و بر آن شد که از گورکن انتقام بگیرد. پس از چند روز توله روباه به گورکن پیشنهاد کرد مسابقه‌ی ترتیب دهند و با جدا شدن از یکدیگر مهارت خود را در دیگر ریختی و شناسائی دیگری ثابت کنند و کسی که هویت دیگری را تشخیص داد برنده شود. گورکن فریب خورد و این پیشنهاد را پذیرفت و از یکدیگر جدا شدند. روزی توله روباه در گوشه‌ی کمین کرده و عبور فرمانروائی را که همراه ملازمان از جاده می‌گذشت تماشا می‌کرد. هم در آن زمان گورکن جلوی فرمانروا پرید و خطاب به فرمانروا فریاد زد تونه فرمانروا که توله روباه‌ی و تورا شناختم. جنگجویان ملازم فرمانروا گورکن را کشتند و بدین سان توله روباه انتقام خون مادر خود را از گورکن نابکار گرفت.

اعتقاد به توانائی حیوانات در دیگر ریختی و به هیأت انسان درآمدن در ژاپن چندان است که در بسیاری از افسانه‌ها انسانی ندانسته یا آگاهانه با حیوان یا پرنده‌ی که به هیأت انسان درآمده ازدواج می‌کند: می‌گویند مردی جوان زخم دُرنائی مجروح را مرهم نهاد و از او پرستاری کرد تا بهبود یافت و او را پرواز داد. دُرنا به سپاسگزاری از مرد به هیأت زنی زیبا درآمد و جوان به او دل باخت و زن و شوهری نیکبخت شدند. زن زری‌های زیبائی می‌بافت و مرد پارچه‌ها را می‌فروخت و هر دو در آرامش به سر می‌بردند. روزی مرد به اتاق کارگاه بافندگی زن راه یافت و به جای زن دُرنائی را در برابر کارگاه مشغول بافتن زری دید. دُرنا پرکشید و رفت و از آن پس مرد نه دُرنا را دید و نه زن زیبای خویش را. هم از این گونه است داستان اخگر و دختر شاه ازدها که هنگام زایمان زن به هیأت ازدهائی درآمد و شوهر با دیدار



تصویر ۱۱۴ - ستیز دهقانان در پای توده علف خشک و روباهی که به هیأت زنی در می آید. نقاشی با صمه‌ئی از کونی پوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

او هراسان گریخت و دختر شاه ازدها نیز از آن پس به دریا رفت و باز نگشت؛ [به نینگی و شاهدخت شکوفه‌ها] و پسر اخگر و نوه شاه ازدها بعدها پدر نخستین امپراتور ژاپن شد.

در افسانه‌ئی از سده یازدهم سخن از روباه‌ی است که به هیأت درختی درآمد: می‌گویند اربابی اسب خود را گم کرد و همراه خادم خویش به جستجوی اسب برآمدند. آنان در جستجوی اسب از آبادی دور افتادند و شامگاه در بازگشت با دیدار درخت سروی ژاپنی پنداشتند که راه را گم کرده‌اند. همه چیز در چمن‌زاری که درخت رسته بود به چشم ارباب آشنا بود مگر درخت. اربابی تیری در چله کمان نهاد و درخت را به تیر دوخت و همانند افسانه شکارچی و ماه دوم درخت ناپدید شد. فردا صبح وقتی ارباب و خادم بدان مکان بازگشتند در جای درخت جادوئی روباه‌ی را که شاخه‌ئی از درخت سرو ژاپنی به دندان داشت مرده یافتند. در این داستان نه از پایان کار اسب خبری است و نه از چرائی دیگر ریختی روباه به هیأت درخت. می‌گویند روباه برای بازداشتن ارباب از جستجوی اسب به هیأت سرو ژاپنی درآمد.

گورکنی که به هیأت کتری درآمد

در افسانه‌ئی سخن از گورکن و در روایتی دیگر از همین افسانه سخن از روباه‌ی است که به هیأت یک کتری درآمد. می‌گویند هیزم‌شکنی گورکنی را از خطر مرگ رهانید و گورکن به پاداش این کار به هیأت کتری درآمد و هیزم‌شکن کتری را به راهبی فروخت. کتری ماندن در معبد، بر آتش نشستن و شستشوی برای تمیز شدن را خوش نداشت و نزد هیزم‌شکن بازگشت و رقاص او شد و هیزم‌شکن با به نمایش نهادن او و سفر رفتن پولی فراهم می‌کرد.

در روایتی دیگر گورکن بعد از کتری شدن از معبد نزد هیزم‌شکن بازگشت و به هیأت زنی روسپی درآمد که درآمد خود را به هیزم‌شکن می‌داد. گورکن بعد از خسته شدن از روسپیگری به هیأت اسبی قوی درآمد و هیزم‌شکن اسب را به بهائی گراف فروخت. گورکن در این هیأت بر اثر کارهای طاقت‌فرسائی که در توان یک گورکن نبود بیمار و سرانجام مرد.

در روایت دیگر این افسانه از دیگر ریختی گورکن به هیأت روسپی و اسب خبری نیست. گورکن پس از بازگشت از معبد به خواست هیزم‌شکن دیگر بار به هیأت کتری درآمد و هیزم‌شکن با بازگردانیدن آن به راهب از او خواست او را بر آتش نگذارد و شستشو ندهد؛ راهب چنان کرد و گورکن کتری شده در معبد ماند.

در این افسانه‌ها بدن سان که در افسانه گورکن کوهستان کاجی کاجی و گورکن و



تصویر ۱۱۵- تندیس سنگی وزغ در نیایشگاه نوکی تاما در فوئامی. در روزهای آفتابی کوه فوجی از این ساحل دیده می‌شود.

توله روباه دیدیم حیوانات نه انسان که همدیگر را نیز فریب می‌دهند. افسانه بعدی به خدایان یا خدائی فرودست مربوط می‌شود.

بی‌استخوان شدن عروس دریا

می‌گویند شاه ازدها یا که عروس شاه ازدها خوردن جگر میمون را بسیار دوست می‌داشت. به روایتی کاهن شاه ازدها به عروس شاه ازدها توصیه کرد برای رهایی از بیماری و



تصویر ۱۱۶ - نتسوکۀ پیرمردی که درخت گیلّاس را شکوفا کرد. پیرمرد مشغول پاشیدن خاکستری است که درخت را شکوفا می‌کند. موزه بریتانیا.

شفا یافتن میمونی را بیابد و جگر او را بخورد. نیز شاید عروس شاه اژدها باردار و ویار خوردن جگر میمون داشت. هرچه بود شاه اژدها عروس دریا را مأمور ساخت به ساحل برود و میمونی را به دریا بکشاند. داستان به زمانی باز می‌گردد که عروس دریا نه به هیأت امروزه که توده لرزانی است که ماهی زیبایی بود که چون دیگر ماهیان غضروف، باله و دم داشت. عروس دریا به ساحل رفت و میمونی را یافت و از او دعوت کرد برای دیدار عجایب دریا و قلمرو زیر آب‌ها به دریا و کاخ شاه اژدها برود و میمون که از گذشته مشتاق چنین سفری بود دعوت عروس دریا را پذیرفت و به راه افتاد. اما عروس دریای نازنین ماهی راستگو و ساده دلی بیش نبود و دروغ گفتن نمی‌دانست؛ هم به این دلیل عروس دریا میمون را از نیت اژدها آگاه کرد. میمون عروس دریا را گفت از آنجا که جگر او بسیار سنگین است روزها آن را بالای درختی که شب‌ها آنجا می‌خوابد می‌گذارد ناچار است باز گردد و جگر



تصویر ۱۱۷- نقش میمون بر در مقبره ایاسونخستین شوگون تا کا گوا در نیککو. این آرامگاه به آرامگاه توشوگو (نام پس از مرگ ایاسو) شهرت دارد. میمون‌ها به کوشین مشهورند و نقش آنان نماد گوش بر بدی، دهان به گفتن شر و چشم بر زشتی فرو بند. نقش این میمون‌ها را غالباً بر سنگ حک می‌کنند اما شاید این نمونه مشهورترین نمونه کوشین در ژاپن است.

خود را با خود به قلمرو دریا بیارود. عروس دریا میمون را به ساحل باز گردانید و میمون به درختی اشاره کرد و گفت جگر خود را بالای آن درخت نهاده بود اما از آن خبری نیست و باید دنبال آن بگردد و آن را پیدا کند. با این تدبیر میمون دورتر رفت و از چنگ عروس دریا گریخت. عروس دریا به قلمرو شاه اژدها بازگشت و ماجرا را برای شاه اژدها تعریف کرد. شاه اژدها عروس دریا را به شلاق بست و چندان ماهی بینوا را زد که استخوان‌های او خرد و زایل و به هیأت لرزانک کنونی دریا که هنوز هم عروس دریا نام دارد درآمد. این که اشتیای شاه اژدها به جگر میمون زایل شد یا که عروس او از بیماری شفا یافت چیزی نمی‌دائم و این داستان در مورد اختاپوس نیز گفته شده است.

دشمنی خرچنگ و میمون

در این افسانه میمون را نام نیکی نیست و روایت‌های بسیاری از این افسانه وجود دارد: می‌گویند میمونی خرچنگی را فریفت و نان برنجی را که خرچنگ مشغول خوردن آن بود با هسته یک خرمالو عوض کرد. خرچنگ دانه را در زمین کاشت و بی‌درنگ درخت خرمالوئی پدید آمد که خرمالوهای آن نیمه رسیده و نیمه دیگر کال بود. از آنجا که خرچنگ را یارای بالا رفتن از درخت نیست از میمون خواست خرمالوهای رسیده را برای او دستچین کند. میمون بالای درخت رفت و خرمالوهای رسیده را خورد و خرمالوهای کال را بر



تصویر ۱۱۸- نیایشگاه خانانگی به هیأت صخره‌نش بر فراز دریا. در قسمت زیرین صخره مدخل غاری ساخته شده از چوب رنگین و در وسط تندیس‌ها بتن با هشت دست و باقوی نماد شیتو بر تارک تاج دیده می‌شود. پیشاهوفا در جانب راست و دایکوکو در سمت چپ بتن قرار دارند. تندیس‌های دیگر نیایش کنندگان هستند با لباس دهقانی که وسایل مختلفی را حمل می‌کنند. موزه هنرهای دمتری وین.

سر خر چنگ کوبید و خر چنگ میمون را دشنامی تند داد. میمون خشمگین در مدخل لانه خر چنگ معده را از خورده خالی کرد و خر چنگ خشمگین کفل میمون را با چنگک‌های خود گرفت و چندان رها نکرد که تکه‌ئی از گوشت و پوست و موی میمون در چنگک او باقی ماند. این روایت بیانی است از چرایی مودار بودن چنگک برخی از انواع خر چنگ.

در روایتی دیگر داستان جز در قسمت آخر آن شبیه روایت اولی است. خر چنگ که از دیدن میمون در مدخل لانه اش سخت خشمگین است بر آن می‌شود که به نیروی تدبیر از میمون انتقام بگیرد. خر چنگ میمون را به خانه خود دعوت کرد و میمون به خانه خر چنگ رفت. خر چنگ تخمی را برای پختن بر آتش نهاد و چندان آتش را تند کرد که تخم ترکید و سر و روی میمون به سختی سوخت. زنبوری که به یاری خر چنگ آمده بود سردر جان میمون نهاد و حالا نیش زن کی نیش بزن. میمون از سوزش و درد پا به گریز نهاد و در حال فرار پابر جلبک‌هائی نهاد که خر چنگ چون دامی آن را بر سطح گودالی بزرگ از آب افکنده بود و میمون با افتادن در دام دسته‌هاونی نیز بر ملاق او فرود آمد و سرش شکست. در روایتی دیگر میمون شاه برای پایان دادن به خصومت دیرین و گشودن باب دوستی به خانه خر چنگ رفت و سپاهی از خر چنگ‌ها بر او تاختند و چندان او را نیشگان گرفتند که میمون شاه به حال مرگ افتاد و خصومت دیرین ادامه یافت.

در قانون طبیعت و زیستن حیوانات مهربانی و گذشت را راهی نیست و انتقام و نیرنگ موجود در افسانه‌های حیوانات از چنین خاستگاهی بر می‌خیزد. رابطه انسان و حیوانات در این افسانه‌ها کمابیش همانند رابطه خدایان و انسان و بهترین نمونه این گونه از پیوند در داستان‌های سگ و ارباب ژاپنی دیده می‌شود. خاستگاه عشق و ازدواج انسان و حیوانات شاید در دل‌بستگی انسان به حیوانات، به ویژه در دوره خردسالی، و در دوستی با حیوانات دست آموز نهفته است.

در آئین بودا حق‌شناسی یکی از فضایل بزرگ است و هم بدین دلیل پیوند انسان با حیوانات و موجوداتی که از یاری آنان بهره می‌جوید عجیب نیست. شاخ و برگ یافتن داستان‌های کهن انسان و حیوانات از چنین خاستگاه‌هائی ریشه می‌گیرد و حق‌شناسی و وفاداری یکی از علل اصلی پرداخت داستان‌های حیوانات است.

داستان‌های کهن ونو

اوراشیما

افسانه اوراشیما را نخستین بار بازل هال چمبرلین برگرداننده کتاب کوچیکی به انگلیسی و لاتین از یکی از اشعار کلاسیک ژاپن ترجمه و به مردمان انگلیسی زبان معرفی نمود. وح. استون مترجم نیهونگی نیز این افسانه را بازگو کرد، [در ایران نخستین بار برترین نویسنده ایرانی زنده یاد صادق هدایت این افسانه را در مجله سخن ترجمه و معرفی نمود] و از آن زمان تا به حال این افسانه بارها و به روایات مختلف بازگوشده [و در ایران نیز مائلی نیما یوشیج شاعر بزرگ ایرانی از این افسانه تأثیر جسته است].

می‌گویند اوراشیما تارو^۱ ماهیگیر جوان لاک‌پشتی (یا به روایتی قمری کوچکی) را در ساحل از دام رهانید؛ و به روایتی دیگر لاک‌پشت خردسالی را که در دریا به قلاب او گرفتار شد آزاد ساخت. لاک‌پشت در اساطیر ژاپن [و بسیاری از سرزمین‌های دیگر] نماد طول عمر و در افسانه اوراشیما نیز با دیرسالی پیوند دارد.

لاک‌پشت رها شده از قلاب اوراشیما دیگر بار در ساحل، یا دریا، به هیأت دختری زیبا بر ماهیگیر جوان نمایان و اوراشیما را به قلمرو فرمانروائی شاه اژدها در اعماق آب‌ها فراخواند. اوراشیما و دختر زیبا به کاخ شاه اژدها رفتند، به یکدیگر دل بستند و با موافقت شاه

1- Urashima Taro



تصویر ۱۱۹ - اوراشیما تاروو دختر شاه اژدها.

اژدها زن و شوهر شدند. چندی بر این ماجرا گذشت و یاد شهر و دیار و پدر و مادر در دل اوراشیما زنده شد. اوراشیما از همسر زیبای خود، که بسیار دوستش می‌داشت، خواست او را

برای دیدار زادگاه و آگاه نمودن پدر و مادر از نیکبختی خویش و سروسامان دادن به زندگانی آنان به ساحل بازگرداند. همسر اوراشیما، اگر چه اندوهگین، خواست اوراشیما را برآورده ساخت. پیش از آن که اوراشیما به ساحل راه یابد زن جعبه‌ئی عتیق و چوبین را که با نواری بسته شده بود به همسر خویش داد و از او خواست برای بازگشت به قلمرو دریا آن را نزد خود نگه دارد و از گشودن در جعبه دوری جوید، و اوراشیما قول داد چنان کند.

پس شاهدخت به هیأت لاک پشتی درآمد و اوراشیما را به ساحل باز گردانید. اوراشیما به زادگاه خود بازگشت و جزئیات‌های پیرامون روستای خویش همه چیز را دیگرگون یافت. نه کسی را می‌شناخت و نه کسی او را به جای می‌آورد. هیچکس از اوراشیما و پدر و مادر او خبری نداشت. پیری بسیار کهن سال و گوز پشت به یاری اوراشیما آمد و اوراشیما را گفت: پدرم از پدر خویش و اونیاز از دیگران شنیده بود که اوراشیما چهارصد سال پیش در دریا غرق شد و پدر و مادر او سال‌ها بعد بی‌آن که از پسر نشانی باز یابند مردند.

اوراشیما غمگین و پریشان به ساحل بازگشت و اندیشید «بی‌شک گذر زمان در قلمرو دریا و ساحل یکی نیست». هنوز جعبه‌ئی را که همسرش به او داده بود در دست داشت. اندیشید: «شاید با گشودن این جعبه عتیق معمای بی‌پاسخ چگونگی گذر سال‌ها حل شود». اوراشیما نوار جعبه را گشود و در جعبه را باز کرد و سال‌ها و قرن‌ها و زمان به هیأت غباری اثری چون دود از جعبه برخاست و بر باد رفت. موی اوراشیما جوان خاکستری شد و به سپیدی گرائید. پشتش دوتا شد و چهره او را شیار و چین و چروک عبور سال‌ها فرو پوشید. چشمانش تیره و کم‌سو و نابینا و دلش از تپیدن بازماند. گذشت سال‌ها و قرن‌ها در دمی جریان یافت و اوراشیما را بر زمین نقش کرد. روستانشینان و ساحل‌نشینان آن روز پیری بسیار فرتوت و ناشناس را بر ساحل دریا مرده یافتند و اوراشیما را در زادگاهش به خاک سپردند.

هرن به نقل از روایات و افسانه‌های ژاپنی زمان رفتن اوراشیما به دریا را سال ۴۴۷ میلادی و سال بازگشت او به زادگاه را ۸۲۵ میلادی ذکر کرده است. در نیهونگی سال رفتن اوراشیما به قلمرو شاه اژدها ۴۷۸ است و در اسطوره‌ئی بدین قدمت تفاوت یک سال مهم نیست. افسانه اوراشیما قرن‌ها است که از نسلی به نسل دیگر بازگومی‌شود و محتوای آن همچنان دست ناخورده باقی مانده است.

هیزم‌شکن و چشمه جوانی

در افسانه هیزم‌شکن و چشمه جوانی نیز موضوع اصلی داستان گذر زمان و فرارسیدن پیری است. می‌گویند به روزگار کهن پیرمردی هیزم‌شکن در روزی گرم برای رفع عطش در جنگل به جستجوی آب برآمد. پیرمرد در جستجوی خویش برکه‌ئی را یافت که آب آن از چشمه‌ئی همجوار تامین می‌شد و آب زلال و شفاف به خاستگاه خود بازمی‌گشت. هیزم‌شکن خسته و تشنه دستان خود را در آب فروبرد و چند کف از آب گوارا و خنک چشمه نوشید و

تصویر ۱۲۰- لاک اکل کاری زرین نمای داخل جعبه فی چوبین به طول سی سانتیمتر. اوراشیما تارو در حال گشودن جعبه عصر دیرسال خویش. درختان کاج و درناها نماد طول عمر، و این جعبه جواهرات از آثار سده دوازدهم میلادی است. موزه هنر سیاتل.





تصویر ۱۲۱- یک صورتک مورد کاربرد در نمایشنامه های گونه نوح.

بهتر آن دید که خود را از این آب خنک و گوارا سیراب سازد. دست ها را بر زمین نهاد و سر را به برکه نزدیک کرد و از چهره ئی که در آینه برکه نمایان شد سخت متعجب شد. پیرمرد دیگر بار جوان شده و به روزگار جوانی بازگشته بود. هیزم شکن شادمان از دست یافتن به چشمه جوانی چالاک و شتابان به خانه بازگشت تا همسر پیر خود را از ماجرا آگاه سازد. پیرزن نخست شوهر را نشناخت و پس از شنیدن حرف های جوان و به یاد آوردن سیمای شوهر به

روزگار جوانی سرانجام حرف او را در دستیابی به چشمه جوانی پذیرفت. پیرزن بامداد روز دیگر، با یاد نشانی هائی که شوهر به او گفته بود، به جانب چشمه جوانی شتافت. هیزم شکن جوان پس از بیدار شدن از خواب به جستجوی زن به جانب چشمه رفت. هیزم شکن به چشمه جوانی رسید و از همسر خود نشانی نیافت. در کنار برکه چشمه که زمزمه آن در گوش می نشست از زن اثری دیده نمی شد. صدائی که از درون بوته های کنار برکه شنیده شد جوان را بدان سوی کشانید و در میان بوته ها نوزادی را یافت که با چشمانی آشنا بدو می نگریست. جوان وحشت زده به راز ماجرا پی برد. پیرزن حریص چندان از آب چشمه جوانی نوشیده بود که از جوانی و نوجوانی دورتر رفته و به دوره نوزادی بازگشته بود. جوان نوزاد را در آغوش گرفت و اندیشید چندین و چند سال باید به تنهائی از نوزاد پرستاری کند و منتظر روزی بماند که نوزاد زن شود.

درخت جینگ کو

اگر افسانه هیزم شکن و چشمه جوانی ادامه می یافت شاید کامی درخت جینگ کو^۲ [از درختان زینتی و داروئی بومزاد چین موسوم بین شینگ^۳ یا زرد آلوی نقره ئی] به یاری هیزم شکن جوانی باز یافته می شتافت؛ که می گویند روح درخت جینگ کو حافظ و زیاد کننده شیر مادران و در نبود مادر جانشین اوست. یا شاید هیزم شکن، زن نوزاد شده خویش را همانند روح مادر مرده ئی که نوزاد خویش را با میدزو-امه شیر می داد از میدزو-امه بهره می جست. می گویند درخت جینگ کو کهن سالی در پارک توکیو به خشکی گرائید. پیرزنی گفت جینگ کو درخت شیر است و بیماری او را با شیر گاو باید درمان کرد؛ چنان کردند و درخت شادابی خویش را باز یافت.

دودمان شوگونی یوریتومو که عمری کوتاه داشت در ۱۲۱۹ در زیر درخت جینگ کو چند هزار ساله ئی، در معبد هاچیمان در کاماکورا، پایان گرفت. می گویند وقتی پسر یوریتومو موسوم به سانه تومو^۴ به شوگونی دست یافت علیه او توطئه ئی تنظیم یافت و خادمان او را از رفتن به جلسه ئی که در معبد هاچیمان تشکیل می شد منع کردند. سانه تومو بی آن که در زیر ردای خود سلاحی پنهان کند به معبد رفت و پسر عموی او در هیات کاهنی به جانب او یورش آورد و سر او را در زیر درخت جینگ کو معبد از تن جدا کرد. پسر عموی سانه تومو گرفتار و نابود شد اما شگفت آن که سر شوگون را نیافتند و موئی از سر او را که پیش از رفتن به معبد به خادمی

2- Gingko

3- Yin Shing

4- Sanetomo



تصویر ۱۲۲- پرده‌فی شش تا با نقش درخت شکوفای گیلاس. باغ‌ها و بیشه‌های گیلاس در ژاپن فراوان و افسانه‌های بسیاری راه یافته است. نشان جقه
سیاهان امپراتوری در گذشته یک شکوفه گیلاس بود. موزه گیمه، پاریس.

وفادار سپرده بود به جای سر او دفن کردند. از آن روزگار درخت جینگ گویاد آورد پایان دودمان میناموتو و آغاز فرمانروائی هوجواست.

می‌گویند جینگ کودرختی است وفادار و گاه بعد از مرگ صاحب خویش می‌میرد. در ۱۹۲۳ در شیمونیان چو، کوچی ماچی - کو واقع در توکیو آتش سوزی عظیمی همه چیز را به کام خود کشید و جزیک خانه همه خانه‌ها در آتش سوختند. در خانه‌ئی که از آتش سوزی نجات یافت درخت جینگ کوئی قرار داشت که به اعتقاد مردم کامی درخت خانه را پاسداری کرد و اگر چه خود بر اثر حرارت آتش خشکید اما خانه را نجات داد. درخت آلوئی که از فراز دریاها گذشت و نزد صاحب خود تن جین شتافت تا در تبعید گاه همدم او باشد نیز نزد مردم ژاپن در شمار درخت‌های وفادار است.

مرد پیر و درخت گیلان

در افسانه‌ئی سخن از پیرمردی است که درختان گیلان را بسیار دوست می‌داشت و می‌توانست آنان را در فصل سرد نیز شکوفا کند. این افسانه ترکیبی است از افسانه حیوانات و درختان. می‌گویند پیرمردی سگی داشت که آن را بسیار دوست می‌داشت و با وجود فقر از سگ خود بیش از خویش و زنش مواظبت می‌کرد. تنها سرگرمی این زوج فقیر مواظبت از سگ خویش و تماشای گل‌های گیلان به هنگام شکوفا شدن بود. روزی وقتی زن و مرد همراه سگ خویش به تماشای بیشه‌ئی از گیلان شکوفا رفته بودند سگ خود را از دست مرد رها کرد و با کندن زمین گودالی پدید آورد. زن و مرد به بالای گودال رفتند و با یافتن کوزه‌ئی پر از سکه‌های طلا از فقر رهائی یافتند. پیرزن همسایه، همانند پیرزن حسود افسانه گنجشگ زبان بریده، سگ را از آنان به امانت گرفت. پیرزن حسود سگ را به کندن گودالی واداشت و در آن گودال جز سنگ و خاک چیزی نیافت و سگ را کشت.

پیرمرد و زن، سگ را در پای درخت گیلان خانه خویش دفن کردند و کامی سگ به تن درخت راه یافت. پیرمرد یکی از شاخه‌های گیلان را برید و از آن دسته‌هاونی برای برنج کوبی فراهم ساخت. آردی که با کاربرد این دسته‌هاون تهیه می‌شد پایانی نداشت و همیشه هاون پر از آرد برنج بود. پیرمرد و زن مهربان او آن سال روستائیان را که از خشکسالی و قحطی رنج می‌بردند با توزیع آرد برنج از گرسنگی نجات دادند. پیرزن حسود همسایه باردیگر از ماجرا آگاه و از آنان خواست دسته‌هاون برنج کوبی خود را به او امانت دهند و آنان چنان کردند. از هاون پیرزن حسود چیزی جز انبوهی از حشرات بیرون نیامد و زن حسود و خشمگین دسته‌هاون را سوزانید.



تصویر ۱۲۳- تندیس سنگی جیزو. موزه هنرهای دستی لیدن.

افسانه دیگر درختان گیلان با زندگانی دایه‌ئی به نام ثو-سوده^۵ پیوند می‌یابد: می‌گویند ثو-سوده زنی مهربان بود که در خانه اربابی به دایگی دختر نوزاد آنان پرداخت. دایه مهربان دخترک زیبا را شیر داد و با دقت پرستاری کرد و دختر پانزده ماهه شد. دخترک در پانزده ماهگی به سختی بیمار و روزه روزه بیماری او شدت یافت. دایه مهربان سه هفته پیاپی شب و روز و گاه و بی‌گاه به معبد می‌رفت و برای شفای دختر دعا می‌کرد. سرانجام دعاها دایه نیکوکار برآورده شد و دختر از مرگ نجات یافت.

پدر و مادر دخترک به شکرانه بهبود دختر جشنی بر پا ساختند و ثو-سوده در آن ضیافت بیمار شد. روزه روزه بیماری دایه شدت گرفت و پدر و مادر پی بردند که دایه مهربان سه هفته پیاپی از خدای معبد خواسته بود او را به جای دخترک بیمار سازد. دایه از پدر و مادر دختر خواست پس از مرگ او را در معبد به خاک سپارند و برگور او درخت گیلانی غرس کنند و پدر و مادر غمگین در پاسخ به محبت‌های ثو-سوده درخت گیلان زیبایی برگور او غرس کردند. هر سال در سالگرد مرگ ثو-سوده درخت گیلان شکوفا می‌شد. درخت گیلان ثو-سوده که مردم آن را درخت دایه می‌نامیدند صد و پنجاه سال عمر کرد و پس از صد و پنجاه سال درخت گیلانی که شکوفه‌های آن به رنگ شیر بود بر خاک افتاد.

پیش از این گفتیم کاپا خیار را بسیار دوست می‌دارد و نزد عامه ژاپن یکی از راه‌های گریز از آزار کاپا فدیة دادن خیار است. نباتات را در افسانه‌ها هریک ویژگی‌هایی است. می‌گویند دودمانی که خود را مورد حمایت کامی خیار می‌پنداشت اجداد آنان با خیار پیمان بسته بود خیار نخورد و در تمام عمر به پیمان خود وفادار بود. می‌گویند پزشکی که از کيفری می‌گریخت بر ساقه خیار پا نهاد و کامی خیار با افکندن او به زمین او را کشت و از او انتقام گرفت. روح پزشک پس از مرگ روحی انتقام‌جو و به آفتی مبدل شد که شیوان^۶ نام دارد و از خیار تغذیه می‌کند. در این روایت از رابطه خیار و کاپا سخنی نیست اما عجیب آن که کاپاها به گونه‌ئی با پزشکی و طبابت سروکار دارند.

روح تایرا

در افسانه‌ئی یوریتومو مردی از دودمان تایرا با نام شیکه‌هیرا^۷ گردن زد و ششصد سال بعد مرد جوانی به نام ایتو^۸ به شیخ دختر شیکه‌هیرا دل بست. می‌گویند ایتو به هنگام عبور از جنگل به راهنمایی ندیمه دختر شیکه‌هیرا، که از زمان زندگانی پیشین ایتو دل‌باخته او بود،

5- O - sode

6- Shiwan

7- Shigehira

8- Ito

نزد دختر راه یافت و او نیز عاشق دختر شیگه هیرا شد. ایتو شب را در کلبه‌ئی متروک با معشوق سپری کرد و تمام شب را احساس می‌کرد موجوداتی غریب او و همسرش را زیر نظر دارند. آن شب ایتو سرانجام از زبان دختر به هویت او پی برد و با ممداد دختر شیگه هیرا با شوهر خود بدرود و زمان دیدار بعدی را به ده سال بعد موکول کرد. داماد دودمان تایرا پس از این ماجرا با کسی سخنی نگفت اما به تدریج بیمار و ناتوان شد.

پانزده سال بعد شبخ ندیمه دختر شیگه هیرا برای تو نمایان و او را از نزدیکی زمان وصل آگاه کرد. ایتو که به شدت بیمار بود پس دیدار شبخ ندیمه روز به روز بدتر شد. ایتو مادر خود را از ماجرا آگاه کرد و هدیه‌ئی را که از عروس خود دریافت کرده بود به مادر نشان داد. زمستان و زمان وصل فرا رسید. ایتو مُرد و به همسر خود پیوست [لافکادیو هرن از این افسانه با نام افسانه ایتونوریس اوگه یاد کرده است].

در نیایشگاهی درخت کاج و در جوار آن و در نزدیک چشمه‌ئی درخت سروی است که آن را مأمّن تنگوئی می‌دانند. می‌گویند در بعضی شب‌ها شیئی نورانی از درختی به درخت دیگر می‌رود و هر چند گاه تنگو در یکی از این درخت‌ها سکونت می‌گیرند. می‌گویند کاج مأمّن تنگو همان کاجی است که یاماتوداته جنگجوی اسطوره‌ئی [سده دوم میلادی] همراه با پدر امپراتور و پسر امپراتور روزی در پای آن نشستند و یاماتوداته کلاه خود را بر کاج آویخت.

غده‌های هیزم‌شکن

در داستانی [شبیه قصه قوزبالاقوز ایرانی] سخن از دو هیزم‌شکن و برخورد آنها در جنگل باثونی‌ها یا تنگواست. می‌گویند دو هیزم‌شکن همسایه و هریک برگونه خود غده‌ئی زشت داشت که از وجود آن رنج می‌برد. دو هیزم‌شکن غده‌ئی مشابه داشتند اما یکی از آنان مردی خوش‌خوی، مهربان و باگذشت و دیگری بدخوی، نامهربان و حسود بود. هیزم‌شکن خوشخوی غده‌ئی بر جانب راست گونه و هیزم‌شکن بدخو در جانب چپ چهره غده داشت. روزی کار هیزم‌شکن خوش‌خوی تا شامگاه به طول انجامید و شامگاه به هنگام بازگشت به خانه از باران و توفان به تنه درختی که بر چمنزاری مسلط بود پناه برد. پس از پایان یافتن توفان و باران گروهی از تنگوها، یاثونی‌ها، بر چمنزار پدیدار و به رقص و پایکوبی پرداختند. هیزم‌شکن خوشخوی با اوج گرفتن رقص و پایکوبی به جمع پیوست و با خوی خوش و رقص زیبا و تند خویش حاضران را مجذوب کرد. با پایان گرفتن رقص سرکرده تنگوها غده صورت هیزم‌شکن را، بی‌آن که هیزم‌شکن دردی را احساس کند، از جای کند و او را گفت آن را به



تصویر ۱۲۴ - نیایشگاه کازوگا در نارا در ۷۳۸ میلادی توسط دودمان فوجی وارا بر پا شد. بسیاری فانوس های این نیایشگاه مشهور است.



تصویر ۱۲۵- کاکه مونوی تجسم بنتن هشت دست نشسته بر گل نیلوفر آبی و بر روی دریا. موزه هنرهای دستی وین.

رسم امانت نگاه می‌دارد تا فردا شب دیگر بار در رقص آنان شرکت کند و هیزم‌شکن خوشخوی شادمان به روستا بازگشت.

بامداد روز دیگر هیزم‌شکن بدخوی به خانه همسایه خود یعنی هیزم‌شکن خوشخوی آمد و از او چیزی به امانت خواست. هیزم‌شکن بدخوی و خود از دیدار چهره بی غده هیزم‌شکن خوشخوی اظهار شگفتی کرد و هیزم‌شکن خوشخوی آنچه را شب گذشته بر او رفته بود به او

باز گفت.

شامگاه آن روز هیزم شکن بدخوی خود را به شکاف همان درخت رسانید و با تکرار ماجرا در رقص تنگوها شرکت جست. هیزم شکن بدخوی و مردم گریز رقصیدن نمی دانست و با حرکات مضحک و رقص کند خویش شرکت کنندگان در آن بزم را خسته و آزرده ساخت. سرکرده تنگوها ملول از نیامدن مرد پیشین غده ئی را که به امانت نگه داشته بود از جیب خود بیرون آورد و با نهادن آن بر جانب راست چهره هیزم شکن از او خواست آن را به صاحبش باز گرداند؛ و هیزم شکن بدخوی با دو غده یکی بر جانب راست چهره و دیگری در سمت چپ چهره به روستا بازگشت.

بنتن پدیدآورنده شادی

بنتن تنها خدایانوی نیکبختی و از جمله خدایان هفتگانه نیکبختی است. نیز او را خدایانوی دریا، حامی ادبیات و موسیقی و پدیدآورنده ثروت و شادی می دانند. از سده دوازدهم به بعد نیایش بنتن بعد از رواج افسانه پدیدار شدن او بر کیوموری در دریا رواج بیش تر یافت. ماوای بنتن را در دریا و او را در برخی از افسانه ها دختر شاه اژدها می نامند. در تصاویر به هیأت بانویی تاجدار که بر تارک تاج او اژدهائی نشسته است ترسیم می کنند. در افسانه ئی، که از آن پیش از این یاد شد تاورا تودا پس از دیدار شاه اژدها و کشتن غول هزار پا به دامادی شاه اژدها پذیرفته شد. به روایتی بنتن بدین ازدواج تن نداد و شاه اژدها هدایای دیگری به تاورا تودا بخشید. بدینسان بنتن با دریاچه بیوا و محل وقوع افسانه تاورا تودا پیوند دارد.

محل رویداد ماجراهای بنتن غالباً در کیوتو، کاماکورا و به ویژه در جزیره انوشیما، در نزدیکی پایتخت یورتومو و در این جزیره نیایشگاهی برای این خدا با تو بر پا کرده اند. پیوند بنتن و اژدهایان در افسانه انوشیما اوج می گیرد و برخی از تندیس ها و تصاویری که بنتن را سوار بر اژدها نشان می دهد بیش از تأکید بر دختر اژدها بودن از این داستان متأثر است. می گویند پیش از بیرون آمدن انوشیما از زیر آب اژدهائی خبیث در جوار این منطقه و در کوشیگونه و نزدیک کاماکارو ماوا داشت. این اژدها آدمخوار و به خوردن کودکان روستائی اشتعائی بسیار داشت. بنتن با این اژدها ازدواج کرد و خوی آدمخواری اژدها دیگرگون شد. وقتی نی چیرن را در سده سیزدهم در کوشیکونه گردن می زدند با معجزه ئی از مرگ رهائی یافت. انوشیما در سده ششم میلادی پس از زلزله و انفجاری مهیب و در حالی که بنتن برفراز این منطقه پرواز می کرد

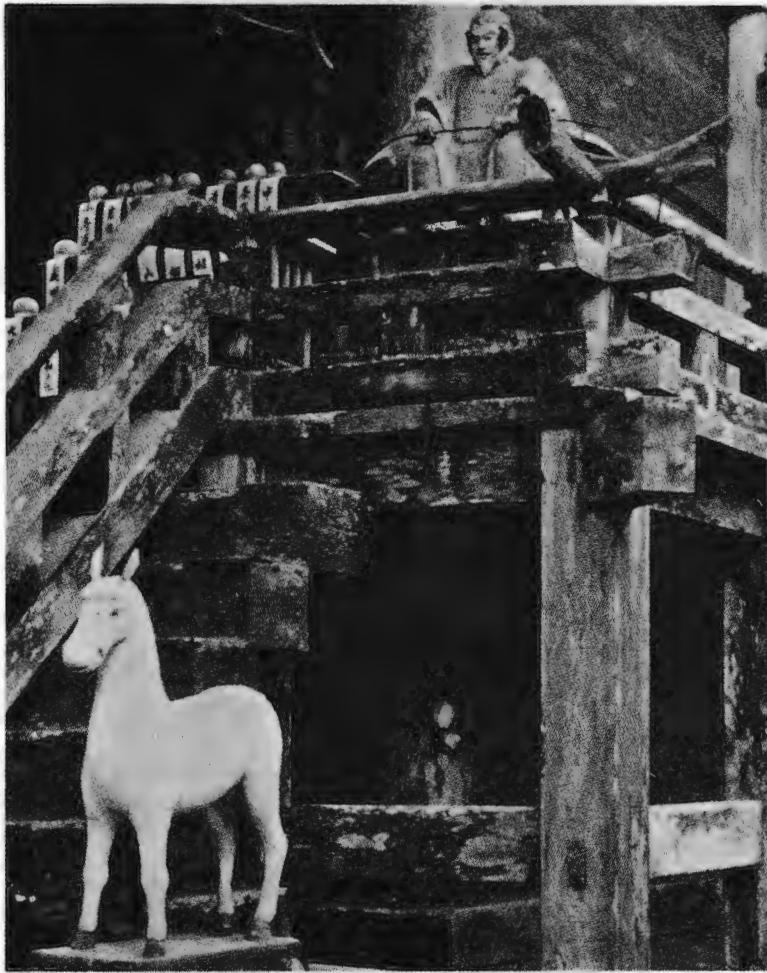
از زیر آب بیرون آمد و هم در این زمان بود که بنتن با اژدهای انوشیما ازدواج کرد. در روایتی دیگر شاه اژدها به بنتن دل بست و بنتن به همسری شاه اژدها که بسیار زشت و شبیه اژدرمار بود رضایت داد. می‌گویند غار انوشیما و ماوای شوهر بنتن از طریق معبری زیرزمینی به کوه فوجی راه می‌یابد.

بنتن در تصاویر و تندیس‌ها گاه با هشت دست که دودست آن در حال نیایش است دیده می‌شود و در چنین هیأتی به کوان‌نون خدایانوی رحمت شبیه است. در برخی از معابد تندیس این دو خدایانودر کنار یکدیگر قرار دارند و رحمت و بخشندگی آن‌ها نیز در افسانه‌ها کمابیش همانند است. پیک بنتن اژدرماری سپید است و در افسانه‌ئی بنتن به هیأت واسطه ازدواج نمایان می‌شود.

به روایت لافکادیورن بنتن در ۱۷۰۱ پیش از رویداد ماجرای حماسی چهل و هفت رونین در افسانه‌ئی به هیأت واسطه ازدواج نمایان می‌شود؛ می‌گویند جوانی فرهیخته به نام بایشو در صحن معبد آمادرا^۱ و کنار چشمه‌ئی که همیشه از آن آب می‌نوشید تالابی را یافت که قبلاً آن را ندیده بود. کنار تالاب نیایشگاهی برای بنتن بر پا شده و در جوار چشمه تابلوئی با عنوان «چشمه زایش» قرار داشت. جوان به چگونگی پیدائی معبد و تالاب می‌اندیشید که برگی از کاغذ در پای او افتاد. جوان کاغذ را برداشت، روی کاغذ با خطی خوش و زنانه شعری عاشقانه نوشته بود؛ شعری که بایشو آن را می‌شناخت.

بایشو شعر نوشته را با خود به خانه برد و مورد بررسی قرار داد. نوشته دارای ظرافتی خاص بود و گوئی نویسنده آن در اشتیاق یافتن همسری مطلوب آن را تحریر کرده بود. بایشو بر آن شد هویت نویسنده شعر را کشف و با او ازدواج نماید. از آنجا که بایشو شعر نوشته را در پای چشمه زایش بنتن و در صحن معبد آمادرا یافته بود به نیایشگاه بنتن بازگشت تا از او مدد بگیرد. نه بایشو نخستین فردی بود که برای یافتن همسر مطلوب نیایش می‌کرد و نه آخرین فرد.

بایشو هفت روز پیایی در معبد به نیایش پرداخت و آخرین شب را تمام شب بیدار و به نیایش مشغول بود. سحرگاه فرا رسید و بایشو صدای قدم‌هائی را شنید که به محراب و نیایشگاه بنتن نزدیک می‌شد. پیرمردی باوقار به نیایشگاه درآمد و هم در آن زمان جوانی زیبا و آراسته از پس پرده مدخل محراب به استقبال پیرمرد شتافت. از سخنان پیرمرد و جوان بایشو دریافت که کار جوان یافتن همسر مطلوب برای نیایش کنندگان است. پیرمرد بی‌آن که با بایشو سخنی بگوید نواری قرمز از آستین خود بیرون کشید و آن پیرامون بایشو قرار داد و یک سر نوار را با مشعل نیایشگاه آتش زد. از سوختن نوار دایره‌ئی از دود پیرامون بایشو تشکیل شد؛



تصویر ۱۲۶- محراب مرکزی نیایشگاه کوویاما در کیوتو. اسب سفید شنونده اعترافات که با گوش بزرگ خود حتی نجواها را می‌شنود.

هم در آن دم زنی جوان و زیبا که چهره را در پس بادزنی نیمه پنهان کرده بود به نیایشگاه درآمد و در کنار بایشو نشست. مرد جوان بایشورا گفت دعای او مستجاب و بتن او را همسری مطلوب عنایت کرده است. کلام جوان به پایان رسید وزن زیبا، پیرمرد و جوان ناپدید شدند. خورشید طلوع کرد و بایشو خود را تنها یافت. موجودات فرشته سانی که بتن برای انجام این مراسم به کار گرفت نه ازدها و نه اژدرمار و نه به گونه‌ئی با قلمرو دریا پیوند داشتند. بایشو عازم خانه و در راه دختری همراه او شد که نخستین بار او را در معبد و در کنار



تصویر ۱۲۷- تصویری از بنتن در حال نواختن ساز بیوا سازی که بنتن شیفته نواختن آن بود. نقاشی مرکب و آبرنگ از یوشینو بودر اواخر سده هیجده. موزه هنرهای دستی وین.

خویش دیده بود. بایشو دختر را سلام کرد و از آنچه در معبد رفته بود سخنی نگفت. دختر سلام بایشورا به گرمی پاسخ گفت و او نیز سخنی نگفت. گوئی زن از آنچه در معبد رفته بود بی‌خبر و بایشو در تمام راه در اندیشهٔ ماجرائی بود که در معبد بر او رفته بود. زن و مرد به درگاه خانه رسیدند و پس از گفتگوئی کوتاه بایشو آگاه شد که دختر نویسنده شعر و همسر مطلوبی است که بنتن به او عنایت کرده است. زن و مرد به خانه درآمدند و چند ماه به شادی و آرامش سپری شد. هیچ یک از همسایگان متوجه دیگرگونی زندگانی بایشو نشد و گوئی زن جز بر همسر خود بر کسی مرئی نبود. زمستان فرا رسید، آن روز بایشو برخلاف معمول به تنهائی و در حوالی کیوتوبه سیر و گشت مشغول بود و گوئی کسی بی‌آن که بداند کیست او را بدان منطقه فرا خوانده است. ندیمه‌ئی فرا رسید و بایشورا به خانه ارباب خویش دعوت کرد و بایشوبی‌آن که خادمه و مخدوم را بشناسد در پی او روان شد.

ارباب خانه مقدم بایشورا گرمی داشت و با او از رویائی سخن گفت. ارباب گفت به جستجوی همسر مطلوب برای دختر زیبای خویش شعر نوشته‌های دخترم را در محراب‌های بنتن و معابد کیوتونهدام. شبی بنتن را را به خواب دیدم و خدایانو مرا گفت همسری مطلوب برای دخترم یافته است. دیشب دیگر بار بنتن را به خواب دیدم و خدایانو از جوانی سخن گفت که فردا در حوالی خانهٔ من نمایان می‌شود. نشانی‌ها دقیقاً با مشخصات شما تطبیق می‌کند و چنین بود که شما را به خانه فرا خواندم و از یافتن چنین دامادی خشنودم. پیش از آن که بایشوی حیرت‌زده بتواند کلامی بگوید و پدر دختر را از این که ازدواج کرده است آگاه سازد او را به اتاق عروس هدایت کردند. شگفتا که عروس زیبا کسی جز همسر بایشو نبود. بایشو خاموشی گزید و از آنچه بر او رفته بود سخنی نگفت. مراسم رسمی ازدواج انجام و بایشو عروس را به خانهٔ خود برد. زن از آنچه پیش از این اتفاق افتاده بود خبری نداشت. گوئی پیش از این روح زن به همسری بایشو درآمده و اکنون تن و جان او همسر بایشو می‌شد. شاید بنتن، بایشورا آرمود و پس از اطمینان از شایستگی داماد مراسم رسمی ازدواج انجام گرفت. این که چگونه روح زن با بایشو ازدواج کرده بود و چگونه پدر از غیبت طولانی روح دختر خویش خبر نداشت چیزی نمی‌دانیم [و این نیز از ویژگی افسانه و گم‌شدن زمان و مکان در طول روایت برخی از افسانه‌ها است]. غالباً روح زن یا مردی بعد از مرگ به کنار معشوق باز می‌گردد و در داستان بایشو افسانه به گونه‌ئی دیگر روح زن پیش از ازدواج رسمی به کنار شوهر آینده او می‌آید و چندین ماه با او زندگی مشترکی دارد.



تصویر ۱۲۸- درپوش جعبه آهنی با نقش صورتک. اثر میوچین موجیشاودر حدود ۱۵۲۵. موزه هنرهای دستی وین.

پروانه سفید

در افسانه‌ئی عاشقانه، که با بنتن پیوندی ندارد، سخن از روحی است که به هیأت پروانه‌ئی در می‌آید و این گونه از افسانه‌ها در فولکلور ژاپن بسیار است. نذر بی‌جفتی بودائی در ژاپن چندان معمول نیست و ازدواج پیمانی است که تا پایان عمر زن و مرد ادامه می‌یابد. در افسانه‌ئی سخن از مردی است که با مرگ همسر تا پایان عمر و تا هفتاد سالگی مجرد می‌ماند. می‌گویند جوانی انزوا و تجرد گزید و وقتی به هفتاد سالگی رسید به هنگام بیماری از بیوه برادر و برادرزاده خویش خواست از او پرستاری کنند.

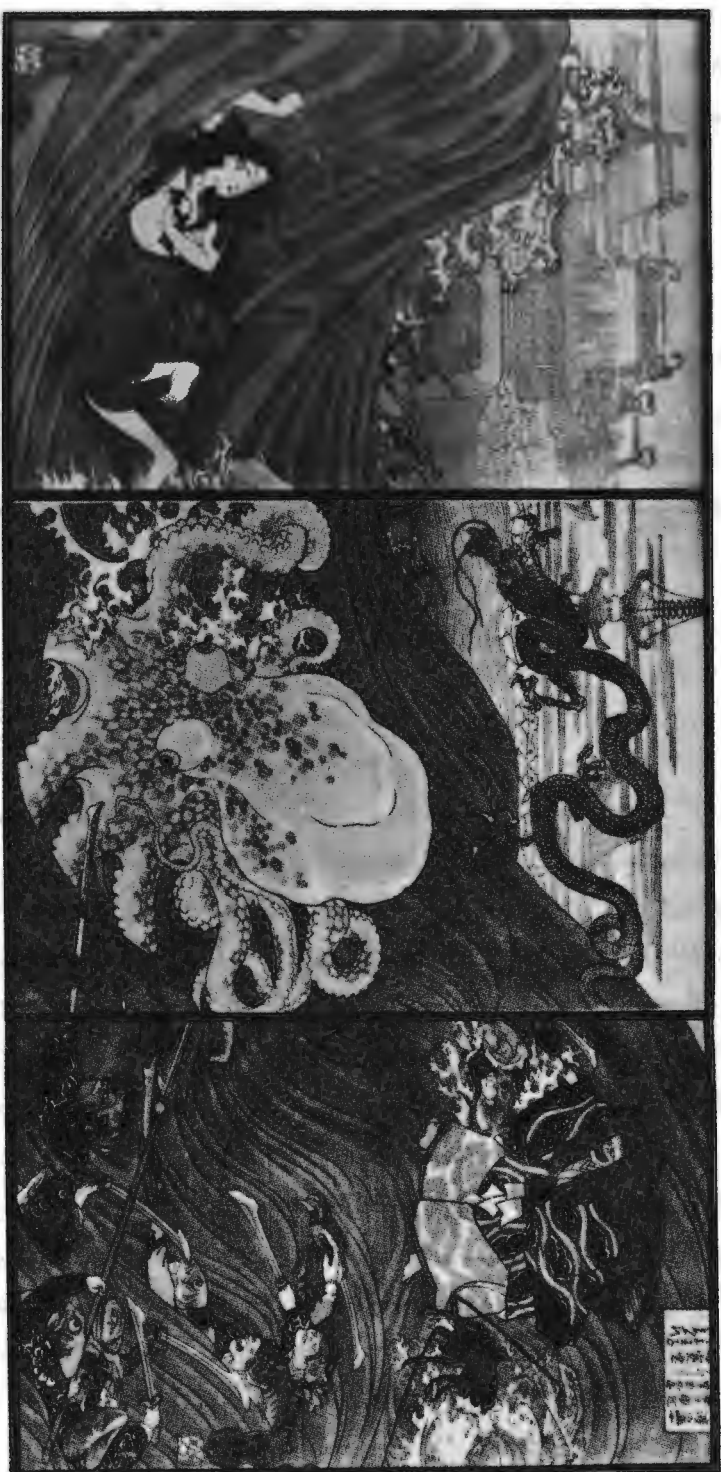
آن روز برادرزاده بر بالین عموی پیر و بیمار نشسته و به پرستاری او مشغول بود. پروانه‌ئی به سفیدی برف به خوابگاه پیرمرد دخیل و بر بالین بیمار نشست. برادرزاده بر آن شد که پروانه را از بالین بیمار دور سازد و پروانه از جای نجسید و همچنان بر جای ماند. برادرزاده از بیم آن که پروانه آرامش عمورا برهم بزنند بار دیگر تلاش کرد پروانه را از اتاق بیرون براند. برادرزاده از بیم آن که پروانه موجودی ابلیسی است پروانه را از بالین بیمار دور کرد. پروانه به پرواز درآمد و پس از چندین بار چرخیدن بر فراز بستر بیمار از اتاق بیرون رفت.

بیمار خفته بود و برادرزاده اندیشید پروانه را دنبال نماید و به دنبال پروانه از خانه بیرون رفت. پروانه به جانب گورستان نزدیک منزل رفت و جوان او را دنبال نمود. پروانه به جانب گوری رفت و با رسیدن به آن گور ناپدید شد. جایی که پروانه ناپدید شده بود گوری کهنه با لوحی نوبود. مرده آکیکو^{۱۰} نام داشت و این نام در خاطر جوان نقش بست. برادرزاده به خوابگاه عموبازگشت. رفتن و بازگشتن جوان تنها چند لحظه به طول انجامید اما هم در این زمان عمومرده و گوئی به خوابی آرام فرو رفته بود. جوان ماجرای پیدائی پروانه و رفتن به گورستان و مرگ عمورا برای مادر تعریف کرد و مادر شگفت زده گفت: عمو در جوانی دختری به نام آکیکورا دوست می داشت و معشوق او درست روز پیش از ازدواج مرد. پیرمرد پیمان بست تمام عمر را مجرد بماند. خانه ئی نزدیک گورستان خرید و روزهای خود را در کنار گور معشوق و با مراقبت از گور او سپری کرد. پیرمرد پنجاه سال از اندوه و عزاداری خویش با کسی سخنی نگفت. سرانجام پس از پنجاه سال آکیکوبه هیأت پروانه ئی به استقبال عموشافت و روح معشوق را با خود به گور برد.

جهیز شگفت انگیز

در افسانه ئی از عشق مادر، این عشق با هدیه دادن کاسه ئی چوبین به دختر تجلی می یابد. می گویند پدر مرد و مادر پس از مرگ شوهر به بستر افتاد و به هنگام مرگ کاسه ئی چوبی و زیبا را که با لاک و الکل سیاه آرایش یافته بود به تنها دختر خویش بخشید. مادر از دختر خواست کاسه را چون کلاه بر سر بگذارد و هرگز آن را از خود دور نسازد. سال ها چنین بود و دختر بیچاره کاسه سنگین را بر سر حمل و از خود دور نمی کرد. پس دختر به خدمت خانواده دهقانی درآمد و در آشپزخانه آنان به کار پرداخت. پسر دهقان پس از بازگشت از کیوتو با دیدار دختر به او دل باخت و از پدر و مادر خواست اجازه دهند با دختر ازدواج کند. پدر و مادر بعد از مدتی به ناچار با ازدواج پسر با دختر که جهیزی جز کاسه ئی نداشت موافقت کردند.

دختر نیز که از فقر و ناداری خود رنج می برد از این ازدواج دوری می جست، اما او نیز پسر را دوست می داشت و سرانجام بدین ازدواج رضایت داد. پس از مبادله سه پیاله کوچک عرق ساکی خاص مراسم ازدواج، کاسه چوبی روی سر دختر به ناگاه تکه تکه و از زیر کاسه



تصویر ۱۲۹ — تعقیب زن دریائی در حال ربودن گوهری از خزانه شاه اژدها. نقاشی با صحنی از کونی پوشی. موزه ویکتوریا و آلبرت.

سکه‌های بی‌شمار طلا و سنگ و گوهرهای پربها در پای دختر ریخت. مادر که دختر خود را می‌شناخت می‌خواست اطمینان یابد که شوهر او مردی متواضع و کسی خواهد بود که تا پایان عمر با دختر او زندگی کند.

ازدواج یکی از موضوعات مهم فولکلور و افسانه‌های ژاپنی است و افسانه ازدواج موشی نیز یکی از این افسانه‌ها است. می‌گویند پدر و مادر بلند پرواز موش ماده‌ئی در جستجوی همسر بلند مقام و زورمندی برای دختر برآمدند. عناصر طبیعت و پدیده‌های دیگر چون باد، تندر و برنج یکی پس دیگری به خواستگاری دختر آمدند. پدر و مادر از هر خواستگار پرسیدند آیا خود را برتر از همه می‌داند و از خواستگار پاسخ شنیدند که او خود تابع عنصر دیگری است. سرانجام آب بعد از برنج به خواستگاری موش دختر آمد و خود را از برنج قوی‌تر خواند، که بدون آب برنج نمی‌روید. پدر و مادر موش دختر آب را، که به ظاهر عنصری ناتوان می‌آمد، به دامادی خود نپذیرفتند و سرانجام به ازدواج موش با موش دیگری که همانند آنان بود تن دادند. در این افسانه موش همانند انسان افسانه‌ئی با همه پدیده‌ها و موجودات سخن می‌گوید و موضوع اصلی افسانه ازدواج با همال و هم‌شان خویش است.

داستان‌ها و افسانه‌های قهرمانی را در فولکلور ژاپن پایانی نیست. در داستان چهل و هفت رونین پیش از آن که کورائوسوکه مباشر ارباب آسانو و سرکرده رونین‌ها بتواند از کوزوکه - نو - سوکه قاتل ارباب خویش انتقام بگیرد به سبب تأخیر در این کار مورد توهین سامورای جوانی قرار می‌گیرد و به خاطر اجرای نقشه خویش خاموش می‌ماند. سرانجام پس از اجرای نقشه ماهرانه چهل و هفت رونین و کشته شدن کوزوکه - نو - سوکه آنکوبه کورانه سوکه توهین کرده بود پشیمان از خطای خویش در برابر گور کورائوسوکه زانو می‌زند و با پوزش خواهی از او هاراکی ری می‌نماید. بدین سان مجموعه مردگان این ماجرای تاریخی حماسی همراه ارباب آسانو به چهل و نه تن می‌رسد و گور این سامورای نیز در کنار گور چهل و هفت رونین قرار می‌گیرد. [در داستانی دیگر بازرگانی که چهل و هفت رونین را در گرفتن انتقام یاری کرده است از چنین پایانی برخوردار می‌شود و گور او را در جوار گور چهل و هفت رونین قرار می‌دهند...].

دو افسانه دیگر نیز که به انگلیسی [و به فارسی نیز] ترجمه نشده‌اند: یکی از این افسانه‌ها متأثر از اعتقادات بودائی اما دارای منشأ ژاپنی است: می‌گویند مردی مادری بدخوی و نامهربان و تنگ چشم داشت. مادر مرد و پسر پس از مردن و رفتن به بهشت مادر را در آنجا نیافت. پسر که خود را نسبت به مادر مدیون می‌داشت بر آن شد که مادر را از دوزخ نجات دهد. پس پسر از بودا خواست او را همراهی و مادر را از دوزخ نجات دهند. بودا پسر را

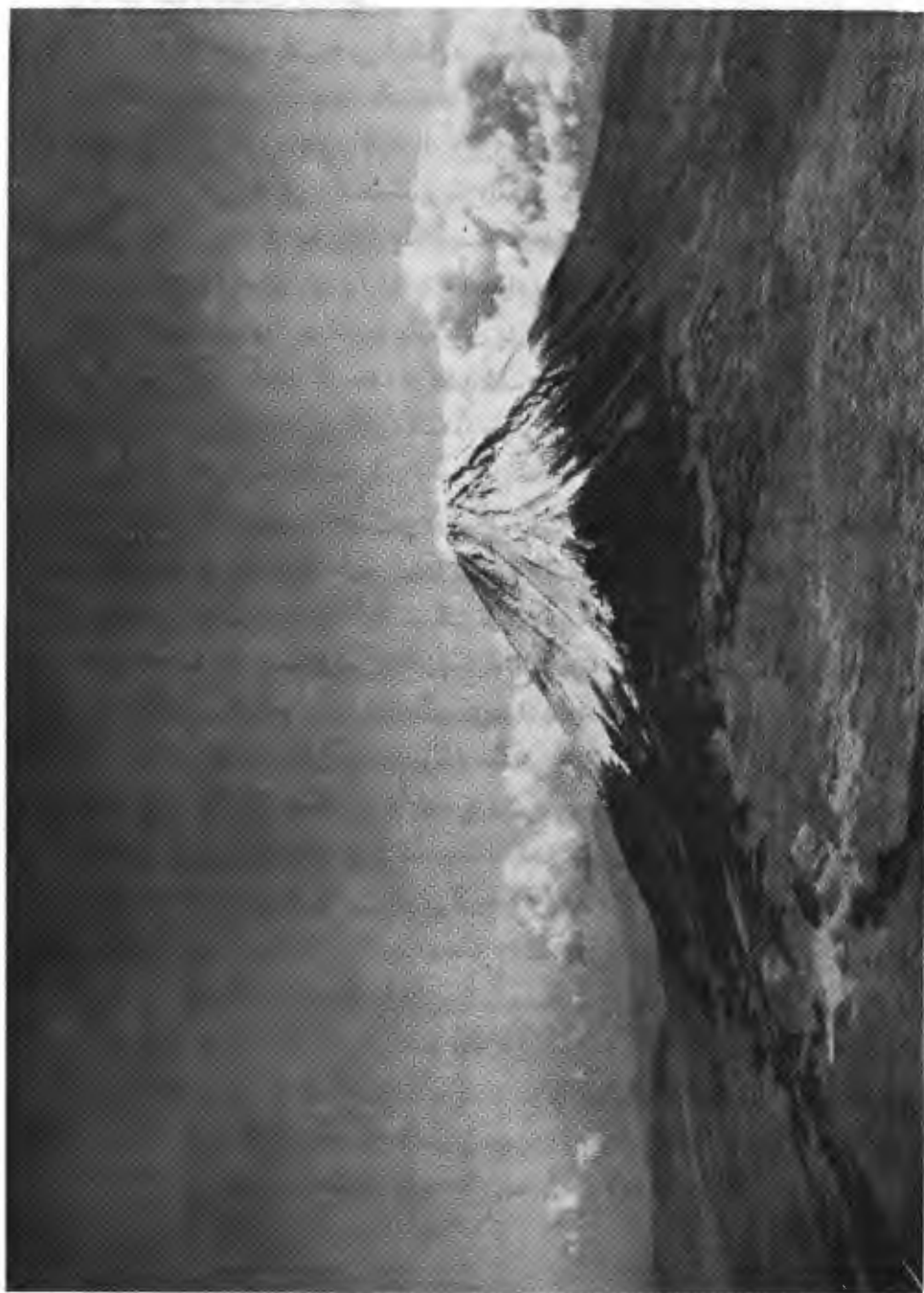
گفت اگر در زندگانی مادر خود تنها یک رفتار مناسب و نیکوبیابی تو را همراهی خواهم کرد. پسر پس از بررسی اعمال مادر سرانجام رفتاری نیکو از او یافت و به بودا گزارش کرد. مادر روزی به گدائی که به خانه آنان آمده بود یک برگ تره‌فرنگی بخشیده و این تنها رفتار نیکوی او در مدت زنده بودن بود. پس بودا تره‌فرنگی را گرفت و از بهشت به جانب مادر دراز کرد و از او خواست با آویختن به تره‌فرنگی خود را از دوزخ نجات دهد. تره‌فرنگی تاب نیاورد و پاره شد. تره‌فرنگی که مادر به گدا بخشیده بود گندیده و غیر قابل خوردن بود.

داستان دیگر افسانه‌ئی است از هونشوی شمالی و جائی که زنان مأمور تیمار اسبان بودند. می‌گویند اربابی در اصطبل خود نریانی اصیل و زیبا داشت. دختر ارباب که نریان و اسب‌های دیگر را تیمار می‌کرد روزی نریان را سه بار نوازش کرد و گفت اگر انسان بود همسر او می‌شد و نریان با شنیدن این کلمات عاشق دختر شد.

دلدادگی نریان چندان بود که نه چیزی می‌خورد و نه چیزی می‌آشامید و با گذشت زمان بیمار و رنجور شد. ارباب از طالع‌بین و غیبگوئی و علت بیماری نریان را جویا شد. غیبگو گفت نریان عاشق دختر ارباب است او را جز این بیماری نیست. ارباب خشمگین و فرمان داد اسب را کشتند و پوستش را کردند و برای خشک شدن در آفتاب افکندند. دختر که به نریان خو کرده بود غمگین به کنار پوست رفت و پوست نریان به دور او پیچید و او را با خود به آسمان برد. چند روز بعد رگباری از کرم‌های ابریشم از آسمان فرو بارید و توستان ارباب را فرو پوشید. کرم‌ها برگ‌های توت را خوردند و ابریشم سیاه و سفید و مرغوبی از پيله آنان فراهم شد. بدین‌سان پرورش کرم ابریشم رواج یافت و ارباب با فروش ابریشم غنی تر و از وصلت نریان و دختر خویش خشنود شد.

در افسانه‌ئی دیگر که احتمالاً خاستگاهی چینی دارد سخن از عشق نریان و دختری است که از وصلت آنان ابریشم پدیدار می‌شود. در ژاپن این افسانه در مراسم آئینی احضار روح بازگو می‌شود و روایت‌های متفاوتی از آن وجود دارد؛ اما در هیچ یک از این روایات ارتباط مستقیمی بین ابریشم، زن جوان و نریان نیست.

در بخش کهن نیهونگی از رابطه اسب و ابریشم سخن رفته است. در این روایت آماتراسودر کارگاه بافندگی خود مشغول بافتن جامه خدایان بود سوسانواز سوراخی که در سقف پدید آورد کره‌اسبی ابلق را به کارگاه افکند و چنان خواهر را وحشت زده ساخت که با ماکوب بافندگی دست خود را مجروح کرد. و در روایات افسانه‌ئی ابروان اوکه-موجی از ابریشم است و آماتراسو نخستین کسی است که با نهادن پيله ابریشم در دهان ابریشم را کلاف و ابریشم بافی می‌کرد و بافندگی او اشاره‌ئی است به بافتن ابریشم می‌گویند کره اسب



تصویر ۱۳۰ - کوه فوجی یا فوجی یاما به ارتفاع ۳۷۷۷ متر که می‌گویند بر اثر زلزله‌ی پدید آمدن و زلزله‌ی آخرین آتش‌فشانی آن به ۱۷۰۷ باز می‌گردد.

ابلقی که از سقف کارگاه فرو افتاده همان کره‌اسبی است که پیش از این مزارع برنج آماتراسو را به آب بسته و لگدمال کرده بود.

افسانه‌ها در هر زمانی شکل می‌گیرند و در محدوده مشخصی از زمان و مکان نمی‌گنجند. ریچارد. م. دُرسون در «افسانه‌ها و روایات مردمی ژاپن» از افسانه‌ئی یاد می‌کند که به بازسازی پل موتوماچی^{۱۱} در سال ۱۹۲۷ باز می‌گردد. پل موتوماچی به یاری ارتش بازسازی و در طی سه هفته آماده شد و پل دیگری که ثویودونام داشت و در همین منطقه بنا شد بسیار دیرتر از پل پیشین به پایان رسید. در طول بازسازی پل موتوماچی دوسرباز گم شد و تن آنان را نیافتند. خواستند پل را به احترام مهندسان ارتش پل مهندسین بنامند اما پل به همان نام پیشین باقی ماند و در یک سوی پل مردم آن منطقه نیایشگاهی برای سربازان گم‌شده بنا کردند. مردمان آن منطقه می‌گفتند شب‌ها صدای مارش نظامی و عبور سربازان را از پل می‌شنوند. پل موتوماچی در جنگ دوم جهانی بر اثر توفان و سیل ویران شد و از آن پس کسی صدای عبور سربازان را نشنید.

برخی از جزایر و مناطق ژاپن در اساطیر این سرزمین از اهمیت خاصی برخوردار و خاستگاه افسانه‌های بسیاری است: کیوشو جزیره‌ئی است که فرانسیس خواویر نخستین بار از همان جامسیحیت را به مردم ژاپن شناسانید. نینگی نوه محبوب آماتراسو هم در این جزیره فرود آمد. نخستین امپراتور ژاپن جیموتنودر این جزیره زاده شد سوسانو و اعقابش قرن‌ها بر ایزومو فرمان راندند. خرگوش ثوکی هم در اینجا زندگی کرد و ایزومو خاستگاه افسانه‌هائی است که قرن‌هاست بازگوئی آنان ادامه دارد. لافکادیوهرن نخستین خانه ژاپنی خود را در هونشون بنا نهاد و هونشو جزیره بزرگی است که کیوتو، کاماکورا، توکیو و یوکوها ما را که خاستگاه بسیاری از روایات، رویدادها و افسانه‌ها است در خود جای داده است. از هشتاد سال پیش می‌گویند: مسافری که یوکوها ما را با کشتی ترک می‌گوید اگر قلّه فوجی را از این بندر ببیند باردیگر به ژاپن باز می‌گردد.

[لافکادیوهرن]

[از لافکادیوهرن در این دفتر از مجموعه اساطیر جهان بسیار سخن رفت. برای خواننده غربی هرن چهره‌ئی آشنا و در ایران چنین نیست. پایان کتاب اساطیر ژاپن جایی است مناسب برای شناختی مختصر از هرن و درج افسانه ژاپنی دخترآینه از این نویسنده برای راه‌یابی بیش‌تر به اساطیر ژاپن. لافکادیوهرن در ۲۷ ژوئن ۱۸۵۰ در یونان زاده شد. پدر هرن ایرلندی و مادرش یونانی بود. تا نوزده سالگی را در یونان سپری کرد و به زبان لایتین نیز تسلط یافت. نوزده ساله بود که به آمریکا رفت و به روزنامه‌نگاری، نویسندگی و ادیتوری پرداخت و آثار بسیاری از او منتشر شد. در زمستان ۱۸۸۷ «چون زنبوری در جستجوی عسل» به سرزمین‌های دیگر مسافرت کرد. در ۱۸۹۰ به ژاپن رسید؛ در ژاپن ازدواج کرد، از گذشته برید و خود را یا کومو کو یزومی^۱ نامید و به استادی دانشگاه توکیو دست یافت. در ژاپن ماندگار و چنان شد که گوئی از نخست در ژاپن زاده شده بود. در ۱۹۰۴ مُرد و آثار بسیاری در معرفی ادبیات و هنر و فرهنگ ژاپن از خود به جای نهاد. افسانه‌ئی که در زیر از او درج می‌شود از کتاب افسانه کیهکشان^۲ او به فارسی برگردانده شد و نخستین بار در کتاب جمعه شماره سه به چاپ رسید. و افسانه ایتونورس اوگه افسانه دیگری از همین نویسنده است که بعد از افسانه دخترآینه ترجمه و بر متن اصلی کتاب افزوده شده است. ب- ف.]

1- Yakomo Koizumi

2- The romance of the milky way

[دختر آینه]

[زیارتگاه توگا واچی میوزین^۳ بخش مینامی-ایسه^۴ در دوره شوگون‌اشیکاگا (۱۳۳۸-۱۵۷۳) دچار ویرانی شد. دایمیو کیتاهاتکه^۵ ارباب منطقه-به سبب جنگ و پیشامدهای دیگر نتوانست به مرمت آن بپردازد. ماتسومورا هیوگو^۶ رهرو شینتو معبد به ناچار به کیوتو رفت تا از دایمیوی آنجا-هوشوکاوا^۷ که از نزدیکان شوگون بود-تقاضای کمک کند. ارباب هوشوکاوا رهرو معبد را به گرمی پذیرفت و قول داد با شوگون گفتگو و از او برای ترمیم زیارتگاه کمک بگیرد. از آنجا که انجام این کار مستلزم بررسی معبد و تشریفات دیگر بود، ماتسومورا خانواده خود را به کیوتو آورد و با اجازه کردن خانه‌ئی در میدان قدیمی کیوگوکو^۸ ساکن پایتخت شد.

خانه اجاره‌ئی، زیبا اما کهنه بود و دیرزمانی بدون مستأجر مانده بود. می‌گفتند خانه‌ئی است بدبُیمن. در شمال شرقی با غش چاه آبی قرار داشت که مستأجران پیشین خانه به دلایل نامعلوم خود را در آن غرق کرده بودند، اما از آنجا که ماتسومورا رهرو شینتو بود از ارواح خبیث بیمی نداشت و به زودی آنجا را خانه‌ئی راحت و مناسب یافت.

تابستان آن سال خشکسالی سختی فرا رسید. ماه‌ها گذشت در پنج ولایت همسایه باران نبارید. رودها در بستر خود خشکیدند. چاه‌ها خشکیدند و حتی پایتخت هم دچار کم‌آبی شد، اما چاه آب باغ ماتسومورا در تمام طول فصل گرم، از آبی زلال و خنک بهره‌ور ماند. مردم از هر سوی شهر برای برداشتن آب بدانجا روی آوردند؛ و از آنجا که کمترین نقصانی در آب پدید نیامد ماتسومورا با گشاده‌دستی به مردم اجازه داد که از این موهبت برخوردار شوند.

چنین بود تا یک روز صبح کسانی که برای برداشتن آب آمده بودند جسد نوکر جوان همسایه را در چاه آب یافتند. در پرس و جوئی که انجام شد دلیلی بر تمایل جوان به خودکشی نیافتند و ماتسومورا داستان‌هائی را به یاد آورد که هنگام آمدن بدین خانه درباره چاه و ارواح خبیث گفته بودند. چند روز بعد ماتسومورا با اندیشه نصب نرده‌ئی به گرد چاه به سوی آن رفت. تنها کنار چاه ایستاد و در آن خیره شده بود که ناگاه احساس کرد چیزی درون چاه جان می‌گیرد. پس سطح آب آرام گرفت و تصویر چهره‌ئی بر آن نمایان شد. ماتسومورا اندیشید تصویر خود را در آینه چاه می‌بیند. اما نه، تصویر از آن دختری نوزده یا بیست ساله

3- Ogawachi - Myojin

4- Miami - Ise

5- Kitahatake

6- Matsumura

7- Hoshokawa

8- Kyogoku

بود. دختر جوان در کار آرایش چهره خود بود و لبانش را با بنی، که پیش از این برای آرایش چهره به کار می‌رفت، رنگ می‌داد. نخست نیم‌رخ او دیده می‌شد اما بعد به جانب ماتسومورا برگشت و لبخند زد. دل رهرو بدین لبخند فرو ریخت و رخوتی چون رخوت مستی سراپای او را فرا گرفت. همه چیز جز تبسم لبان زیبای دختر در تیرگی فرو رفت. چهره‌ئی زیبا بود، به سپیدی ماهی که هر دم بر زیبایی آن افزوده می‌شد و ماتسومورا را به سوی خود می‌خواند، به درون چاه، ژرفای چاه، بن تیره چاه. ماتسومورا تمامی نیروی خود را به کاربرد و چشمان خود را فرو بست. وقتی چشمانش را گشود چهره زیبای بن چاه رفته بود و ماتسومورا خود را دید که بر دهانه چاه خم شده است. هنوز هم از آن لبخند بیخود بود، تنها یک لحظه دیگر کافی بود تا او را برای همیشه از نگرستن به آفتاب محروم کند....

ماتسومورا به اتاق بازگشت و دستور داد کسی به چاه نزدیک نشود، و باز دستور داد هیچ کس را برای برداشتن آب به خانه راه ندهند، و فردای آن روز به خواست او اطراف چاه را بانرده‌ئی محکم محصور کردند.

یک هفته بعد از نرده کشی اطراف چاه، خشکسالی با نزول بارانی سیل آسا پایان یافت. پس از ریزش باران سیل آسا بادی تندی وزیدن گرفت و رعد و برقی سخت شهر را به لرزه در آورد. سه روز و سه شب بارانی بی‌امان می‌بارید و رعد و برقی سهمناک همه را می‌لرزانید. رود کاموگاوا^۹ بسیاری از پل‌های مسیر خود را نابود کرد. می‌گفتند که این رود هرگز این چنین سرکش نبوده است. شامگاه سومین روز توفانی در ساعت ورزاو [(یعنی وقتی گاوان را از مزرعه به خانه باز می‌گردانند)] درگرفت، و در دل توفان صدای زنی به گوش آمد که با کوبیدن مصرائه در تقاضای ورود به خانه را داشت. ماتسومورا که پس از رستن از خطر سقوط در چاه، از آن تجربه تلخ دورانیش تر شده بود به خدمتکاران خود گفت از بازکردن در خودداری کنند اما صدای کوبه در و الحاح زن برای ورود به خانه چندان ادامه یافت که سرانجام ماتسومورا خود پیش رفت و از پس در پرسید: «کیستی؟» - و صدای زنی پاسخ داد: «ببخشید منم، یائوی ... باید چیزی را به ماتسومورا بگویم. مطلب مهمی است. لطفاً در را باز کنید!«.

ماتسومورا با احتیاط در را اندکی گشود و زنی را که از درون چاه بدو لبخند می‌زد باز شناخت. اکنون در چهره او از آن لبخند اثری نبود و بسیاری غمگین می‌نمود. ماتسومورا گفت: «نه، تو را به خانه من راهی نیست! تو انسان نیستی، چاه‌زی هستی. تو را از بد بودن و

نابود کردن مردم چه فایده است؟»

و یائو [یعنی چاه‌زی] با صدائی که به لطافت به هم خوردن جواهرات بود گفت: «مطالب بسیاری هست که باید با شما در میان بگذارم، من هرگز به آزار کسی راضی نبوده‌ام. از زمان‌های بس دور اژدهائی در بن این چاه مسکن داشت و صاحب آن بود؛ و به همین سبب بود که آب آن هرگز کاهش نمی‌یافت. سال‌های سال پیش از این، من در این چاه افتادم و گرفتار اژدها شدم. او مرا به کشیدن مردم به درون چاه وامی‌داشت تا از خون‌شان تغذیه کند. فرمانروای آسمان اکنون اژدها را به دریاچه توری - نو - ایکه^{۱۱} در ایالت شینتو تبعید کرده وی را دیگر اجازه بازگشت به کیوتو نیست. من امشب با رفتن اژدها خود را بدینجا رساندم تا از شما تمنای کمک کنم. چاه پس از رفتن اژدها خشکیده است. اگر فرمان دهی آن را جستجو کنند تن مرا آنجا خواهند یافت. تمنای من این است که مرا از بن آن چاه تاریک نجات دهید؛ شک نداشته باشید که من نیز به محبت شما پاسخی شایسته خواهم داد.»

هنوز آخرین کلمات یائو در فضا بود که خود او در سیاهی شب محو شد. سحرگاه توفان فرو نشست. وقتی خورشید برخاست در آبی زلال آسمان اثری از ابر به چشم نمی‌خورد. ماتسومورا کسی را به دنبال مقنی فرستاد تا چاه را پاک کند. چاه خشک شده بود و حتی قطره آبی نیز در آن وجود نداشت. مقنی به آسانی آن را پاک کرد و در ته چاه چند گیره آرایش موی بسیار قدیمی یافت و آینه‌ئی مفرغی که شکلی سخت عجیب داشت اما برخلاف انتظار رهرو، در آن اثری از لاشه یا استخوان‌بندی انسان یا حیوانی نبود. ماتسومورا با خود اندیشید: «بی‌شک در این آینه رازی هست که سرانجام آشکار خواهد شد. آینه‌ئی این چنین، بی‌شک دارای روحی است، و روح آینه چنان که همیشه در افسانه‌ها می‌آید، زنی است و آینه روح زن است.»

پس آینه را به دقت بسیار تمیز کرد و جلا داد. آینه‌ئی بسیار زیبا بود، و نایاب و البته سخت پربها. در پشت آینه کلمات غریبی حک شده بود. اگر چه بسیاری از حروف آن محو شده بود با صرف وقت و دقت بسیار سرانجام توانست آن را بخواند. عبارت، این بود: «سومین روز ماه سوم».

سومین ماه سال یائوی نام دارد، که علاوه بر چاه‌زی، به معنی «ماه فراوانی» است و هنوز هم در سومین روز ماه سوم سال جشنی برپا می‌شود که یائو - نو - سککو^{۱۲} نام دارد.

11- Turi - uv - ike

12- Yao - Nu - Sekko

ماتسومورا به یاد آورد که دختر چاه نیز خود را یائوخوانده بود و از این روی اطمینان یافت زنی که در آن شب توفانی با او سخن گفت روح آینه بود.

ماتسومورا نسبت به آینه رفتاری درخور یک روح پیش گرفت. از سر صبر، آینه را پرداخت کرد، در قاب چوبی گرانبهائی جایش داد و آن را در اتاق خود گذاشت. شامگاه همان روز هنگامی که ماتسومورا به خواندن کتابی سرگرم بود یائوبه ناگاه از آینه بیرون آمد و کنار او نشست. اکنون بسی زیباتر از گذشته می نمود. به زیبایی ماهی بود که از پس ابرهای سپید سر می کشد.

یائوپس از سکوتی که نشانه احترام او به ماتسومورا بود با صدائی دلکش به سخن درآمد:

«مرا از تنهائی بن چاه و اندوهی عمیق رهانیدید. آمده ام به شما سپاس بگویم، آری من روح آینه ام. در زمان امپراتور سائی مهئی^{۱۳} مرا از کودرا^{۱۴}، در جنوب غربی کره، به کاخ امپراتور آوردند و از آن روزگار تا زمان امپراتور ساگا^{۱۵} آینه بانوان کامونهئی شین نو^{۱۶} بودم و از آن پس جزئی از اموال موروثی فوزی وارا^{۱۷} شدم. چنین بود تا آن که در دوره هوگن^{۱۸} مرا به دورن چاهی افکندند و در سال ای جنگ بزرگ میان طایفه میناموتو و تایرا از یادها رفتم... صاحب چاهی که مرا در آن پرتاب کردند اژدهائی بود که پیش از آن در دریاچه نی سکنی داشت که بخش بزرگی از شهر کنونی کیوتو بر روی آن ساخته شده است. به فرمان امپراتور برای خانه سازی بخش بزرگی از این دریاچه را انباشته و به تدریج از آن دریاچه تنها همین چاهی باقی ماند که در باغ این خانه قرار دارد، و اژدها به ناچار در آن مسکن گزید. چون مرا به درون چاه افکندند اسیر اژدها شدم و کسان بسیاری را به درون چاه کشیدم تا از خون آنان تغذیه کند. اکنون که خدایان اژدها را به دریاچه توری-نو-ایکه تبعید کرده اند مرا از شما تمنائی است: این آخرین تمنای من است: مرا به ارباب شوگون یوشیماسا^{۱۹} که از اعقاب صاحبان نخستین من است بازگردانید. من هم در ازای این نیکوئی شما را از خطری که در کمین تان است آگاه می کنم: بدانید که شما نباید بیش از این در این خانه بمانید و باید بی درنگ آن را رها کنید. این خانه فردا ویران می شود.»

یائوبا گفتن این کلمات ناپدید شد.

ماتسومورای پند یائوی را به کار بست و همان روز با خانواده به جای دیگری رفت.

13- Saimei (655-662)

14- Kudra

15- Saga

16- Kamohai Shinno

17- Jujiwara

18- Hogen

19- Yoshimasa

فردای همان روز توفانی سهمگین درگرفت. توفانی بنیان کن که خانه کهن را به یکباره از جای کند و با خود برد.

چند روز بعد ماتسومورا توانست با یاری ارباب هوشاکاوا به دیدار شوگون یوشیماسا برود و آینه را با ذکر آنچه بر آن رفته بود تقدیم او کند. شوگون از هدیه نیاکان خود سخت خرسند شد و جان آینه نیز آرام یافت. شوگون، علاوه بر هدایای ارزنده‌ئی که به ماتسومورا ارزانی داشت فرمان داد پول مورد نیاز برای تجدید بنای معبد آگاواچی میوزین را نیز در اختیار او بگذارند. و چنین بود که معبد آگاواچی میوزین دیگر بار به زیارتگاهی بزرگ مبدل شد.

[ایتونورس اوگه]

[ایتوداته - وکی نورس اوگه از تبار دودمان هئیکه، سامورای جوانی بود که شاید ششصد سال پیش در شهر اوژی از ولایت یاماشیروزندگی می‌کرد. ایتو مردی خوش سیم، فرهیخته‌ئی مهربان و جنگاوری چالاک، اما فقیر و بی‌حامي بود و زندگانی خود را با پرداختن به ادبیات و نقلی «ماه و باد» سپری می‌کرد.

شامگاه خزان بود و ایتو چون هر روز بر دامنه تپه گوتوبی گیاهان قدم می‌زد که خرامیدن دخترکی زیبا توجه او را به خود جلب کرد. دخترک لباسی فاخر بر تن داشت و یازده یا دوازده ساله می‌نمود. ایتو سلام کرد و گفت:

«خورشید غروب کرده و اینجا گذرگاهی متروک است. آیا راه را گم کرده‌اید؟ و دختر با لبخندی شیرین گفت: «نه، من میادزوگای و ندیمه بانوئی محترم که خانه‌اش در همین نزدیکی‌ها است و تا خانه راه درازی نیست.»

ایتو گفت: «من به اوژی می‌روم، جاده خلوت است، اجازه بدهید شما را تا رسیدن به خانه همراهی کنم.» دخترک با خوشحالی پذیرفت و ایتو همراه دخترک شاداب شد. میادزوگای نخست از هوا، گل، پرندگان، پروانه‌ها، از سفری که به اوژی رفته بود و بعد از مناظر زیبای پایتخت که در آن جا زاده شده بود سخن گفت. با پیمودن کوره راه به جاده اصلی و روستائی رسیدند که در سایه سار درختان پنهان شده بود.

حالا باید از روستاهای ژاپنی برایشان بگویم. روستاهای ژاپنی غالباً درون انبوهی از درختان قرار دارند و در روشن‌ترین و گرم‌ترین ساعات روز در تاریکی و خاموشی رازآمیزی نهان شده‌اند. در حومه توکیو نیز این گونه روستاها فراوان‌اند. روستای ژاپنی را حتی از چند

قدمی نمی‌توان تشخیص داد و همه چیز در انبوه سبز خیزران و سروهای که چون ستون‌هایی استوار روستا را از توفان محفوظ می‌دارند فرو رفته است. درون این بیشه‌ها صدا منعکس می‌شود و گاهی درختان چنان به یکدیگر نزدیکند که عبور را مشکل می‌سازند. خانه‌های کاه‌گلی روستائی در پناه شاخسار این ستون‌های سبز و بلند در نور نیمروز نیز چون شامگاه تاریک اند و بیش از هر چیز سکوت روستا از راه رسیده را به شگفتی وا می‌دارد. در برخی از این روستاها گاه پنجاه تا صد خانوار زندگی می‌کنند اما میهمانی که به روستا می‌رسد کسی را نمی‌بیند و صدائی را جز صدای پرندگان ناپیدا و خروس‌هایی که گاه می‌خوانند نمی‌شنود. آواز زنجره‌های گریزان از آفتاب بیش از هر چیز این بیشه‌های انبوه را در حالتی وهم‌انگیز فرو می‌برد. علاوه بر این صداها گاهی صدای ماکوب‌های دستگاه بافندگی دستی نیز به گوش می‌رسد و در آن سکوت سبز این صدا برای کسانی که نخستین بار به روستا آمده‌اند بیش از هر چیز رازآمیز است. در این روستاها مردان و زنان روزها به مزارع می‌روند و جز پیرمردان و پیرزنان کسی در روستا نیست. زنان روستائی بچه‌های خردسال را به پشت خود می‌بندند و آنان را با خود به مزرعه می‌برند و بچه‌های بزرگتر نیز به مدارس که غالباً در میان مزارع و در فاصله‌ئی دورتر از روستا قرار دارند می‌روند. بدین سان از ره رسیده خود را در فضای رازانگیزی می‌یابد که تنها در کتاب دائودجینگ^{۲۰} اثر لائودزه^{۲۱} از آن سخن رفته است:

«دیاری کوچک با ساکنانی اندک، تنها ده یا که صدها نفر.... مردمی که مرگ را خوش آمد نمی‌گویند اما حتی برای گریز از قحطی و درماندگی از دیار خود نمی‌گریزند.... مردمی که دود روستای همسایه را از دور می‌بینند، بانگ خروس و عوعوی سگ روستای دیگر را می‌شنوند و آنان را شوق دیدار دیار دیگر نیست. مردم این دیار در مأوای خود پیر می‌شوند و می‌میرند.... و به دیاری دیگر نمی‌روند.»

وقتی ایتوو میادزوگای به روستا رسیدند هوا تاریک شده بود. دخترک در حالی که به یکی از کوچه‌ها اشاره کرد گفت: «آقا لطف کردید! من از این راه می‌روم». «پس اجازه بدهید شما را تا در خانه همراهی کنم.» کوچه تاریک بود و خانه‌ها در خاموشی فرو رفته بودند. وقتی به کنار در مشبکی که از پس آن نوری اندک به بیرون می‌تراوید رسیدند دخترک ایستاد. «اینجاست، خانه بانوی محترم ما اینجاست. محبت کردید و از راه خود دور شدید؛ ممکن است برای دمی استراحت به خانه تشریف بیاورید؟»

۲۰- Tao Te King کتاب مشهور فیلسوف چینی لائودزه.

ایتوبا خوشحالی دعوت دخترک را پذیرفت و از درگاه گذشت. اندیشید: «کدام خانواده اشرفی در این روستای دور افتاده اقامت گزیده است؟ شاید مشکلی آنان را از شهر خود گریزان کرده است؟ شاید...»

ایتو از درگاه گذشت و وارد باغی شد که نهی آن را در میان گرفته بود. «چند لحظه منتظر باشید تا ورود میهمان بزرگوار را به بانوی خانه خبر دهم.»

خانه‌ئی غریب بود؛ خانه‌ئی بسیار کهن. درها و پنجره‌ها باز و در ورود به ساختمان پرده‌ئی نشین داشت. سایه چند زن بر پرده نمایان و ناپدید شد. ناگاه سازی به صدا درآمد. نوای آمیخته به شادی و غم ساز کوتوامواج شب را به نوسان درآورد. تارهای دل ایتو می‌لرزید و در احساسی از شادی و اندوه فرو رفته بود. اندیشید: «بی‌شک دختری زیباست که کوتو می‌نوازد.» نوای کوتو خاموش و ایتو خود را فراموش کرده بود.

میدزوگای میهمان را به درون خانه راهنمایی کرد. ایتو صندل‌های خود را از پا بیرون آورد و از درگاه حصیر پوش گذشت. پیرزنی تا درگاه به استقبال میهمان شتافت و پس از سلام و خوش آمد میهمان را به اتاق خاص میهمانان راهنمایی کرد. چند دختر زیبا نوشیدنی و میوه آوردند. آنچه در خانه بود گران بها و از ثروت صاحب خانه سخن می‌گفت.

پیرزن گفت: «اگر اشتباه نکنم میهمان محترم ما، ایتونوریس اوگه از اهالی اوژی است.» و ایتو در برابر میزبان خم شد. او حتی نام خود را به میدزوگای نیز نگفته بود.

«مرا برای پرسشی که کردم می‌بخشید، پیرزنی به سن و سال من غالباً کارهای عجیبی می‌کند. وقتی از دروازه خانه به درون آمدید شما را شناختم. گفتنی‌ها زیاد و مجال اندک است. شما هر روز از کنار این روستا می‌گذرید و در همین گشت و گذارهای روزانه بود که همیشه گیمی - ساما^{۲۲}ی جوان ما شما را دید و از آن لحظه تا حال به شما می‌اندیشد. بعد از آن دیدار همیشه گیمی چندان به شما اندیشید که بیمار شد و من به ناچار جویای نام و مأوی شما شدم. می‌خواستم نامه‌ئی برای شما بنویسم که به تصادف به دیدار ما آمدید و ما را خرسند کردید. چه دیدار فرخنده‌ئی! چه شادمانی بزرگی! نه، بی‌شک این دیدار به خواست انموسوبی - نو - گامی^{۲۳} خدای بزرگ ایزومو، خدای عشق و ازدواج‌های فرخنده فراهم شده است. اگر همسری نداشته باشید همیشه گیمی - سامای ما از پیوند با شما خرسند می‌شود.»

ایتو حیران پاسخی نگفت. برای یک سامورای گمنام پیوند با چنین خانواده‌ئی

۲۲ - شاهدخت یا زن وابسته به دربار.

موجب افتخار بود. ایتواندیشید: بی شک تنها عشقی بزرگ دختر یک نجیب زاده را مشتاق پیوند با یک سامورای می سازد. اما هیچ سامورائی نباید از ضعف یک زن سوءاستفاده کند.» «نه من ازدواج نکرده ام، نامزد هم ندارم و هیچ چیز مانع این ازدواج مقدس نیست؛ اما هنوز من با مادرم زندگی می کنم و مادر تا به حال از ازدواج با من سخن نگفته است. من سامورائی فقیرم و کسی حامی من نیست؛ بهتر آن که تا زمانی که نتوانم به زندگانی خود سروسامانی دهم به فکر ازدواج نباشم. پیشنهاد شما برای من افتخار بزرگی است اما من شایسته یک نجیب زاده نیستم.»

و پیرزن گفت: «نه، شما هنوز هیمه گیمی — سامای ما را ندیده اید، بهتر که حرفی نزنیم، همراه من بیایید تا شما را به او معرفی کنم. ایتورا به اتاق بزرگ تری که مقدمات جشنی در آن مهیا بود راهنمایی کردند، و پیرزن چند لحظه او را تنها نهاد. چند لحظه بعد پیرزن همراه هیمه گیمی بازگشت و ایتورا در برابر زیبایی شگفت انگیز او حیران ساخت. حال، ایتو از خود بی خود و همانند لحظه ئی بود که نوای ساز کوتورا در باغ شنید. او حتی در رؤیاهای خود نیز دختری بدین زیبایی ندیده بود. دختر چون ماه در هاله ئی نورانی فرو رفته بود، نوری که ایتورا افسون می کرد؛ موی او چنان چون شاخه های بید مجنون در باد و لبانش مانند شکوفه های هلو در شبنم بامدادی بود. ایتو افسون شده بود.

اندیشید: «بی شک این آمانوکاوا — نو — نوری هیمه^{۲۴} است که از کناره رود آسمان مرا می پاید، این دختر بافنده کرانه کهکشانش است.» و پیرزن دختر را که خاموش و گلگون برجای ایستاده بود گفت: «دخترم این همان دمی است که منتظر آن بودی و این هم سرورتو که به یاری خدایان به دیدار تو آمده است.» و به ناگاه پیرزن شروع به گریستن کرد و در حالی که با سرآستین اشک را از گونه می سترد گفت: «حال زمانه با شماست، پس پیمان ببندید و همدیگر را دوست بدارید.»

ایتو افسون شده و خاموش هیمه گیمی — سامارا که چشمانش را بر زمین دوخته بود نظاره می کرد. پس دختران ندیمه با شراب و شیرینی به اتاق آمدند. آن دو خاموش و بی کلام پیمان بستند و جرعه ئی شراب یارای حرف زدن را به ایتو باز گردانید:

«بس روزها از کنار این روستا گذشته و از ساکن زیبای آن بی خبر بوده ام. خانواده ئی

۲۴ — در افسانه های چین و ژاپن دختر بافنده و پسر چوپان دو دل داده و ستاره دو سوی کهکشانش اند که تنها سالی یک بار در هفتمین شب ماه هفتم سال از پلهی که کلاغ جاره ها بررود کهکشانش می بندند عبور و کنار یک دیگر قرار می گیرند... نک هفت شب از هفت ماه شعر چین، دفتر اول، باجلان فرخی — انتشارات مازیار.

چنین محترم چگونه در روستائی چنین متروک اقامت گزیده است؟... پیمان زناشوئی بسته ایم و هنوز نام یکدیگر را نمیدانیم.»

چهره دوست داشتنی پیرزن را غباری از اندوه فرا گرفت و عروس نیز غمگانه خاموش ماند. پیرزن گفت: «رازی بزرگ است! رازی که سرانجام بدان دست می یابید. پس بدانید که عروس شما دختر شیگه هیرا- گیو^{۲۵}ی بزرگ و سن- می جو جرو^{۲۶} ناکام است.»

ایتوبا شنیدن نام شیگه هیرا- گیو احساس کرد حالتی غریب از افسردگی بدو دست داد. شیگه هیرا به غبار قرن ها پیوسته بود، «پس همه چیز رویائی از گذشته است، پس اینان همه سایه های گذشته اند.»

این حالت دمی نیاید و دیگر بار ایتو خود را دچار جادوی زیبایی عروس خود یافت. عروس به دیار یومی^{۲۷} تعلق داشت، زیبایی از ساکنان سرزمین مرگ و دیار بهار زرد که دل ایتو را ربوده بود. ایتو اندیشید: «کسی که با روح ازدواج می کند خود باید روح باشد.» و ایتو آماده بود که بمیرد و همیشه با عروس خود باشد. فریبی در کار نبود ایتو داماد شیگه هیرا^{۲۸} بود.

پیرزن گفت: «... آری سرنوشتی تلخ بود. وقتی از یارانی که یار آنان بود یاری خواست تنه اش نهادند. او را به گاما کورا فرستادند و هم در آنجا بود که او را ناجوانمردانه کشتند. زن او در غم سرور خود مرد و من که دایه دختر او بودم این دختر را از مهلکه بیرون بردم و از آن زمان تا به حال آواره ایم. وقتی شیگه هیرا کشته شد هیمة گیمی - سامای ما پنج ساله بود و از آن زمان تا به حال هر سال در لباس زائران از گوشه ئی به گوشه دیگر سفر می کنیم.... قصه این غصه نباید شما را رنجور سازد، اما پیرزن احمقی چون من نمی تواند گذشته را فراموش کند. ما به روزگار امپراتور بزرگ تا کاگورا^{۲۹} زندگی می کردیم؛ هیمة گیمی - سامای ما حال به سرور خود دست یافته و نباید او را آزار داد. دیرگاه است و تنها تا سحر وقت باقی است شما را تا شبگیر تنها می گذارم.»

25- Shige hira - Kyo

26- San - mi chujro

27-Yomi فرمانده و والی دیار مردگان

۲۸- شیگه هیرا به هنگام دفاع از پایتخت گرفتار شورش یوشی ذرون فرمانده نیروهای میناموتو شد و سربازی به نام آیناگا او را اسیر و به یوری موتورئیس دودمان میناموتو تسلیم کرد. شیگه هیرا را با قفس به کاماگورا فرستادند و یک سال بعد به درخواست یک مزدور کشته شد.

29- Takakura

پیرزن رفت و ندیمه‌ئی داماد و عروس را به خوابگاه برد و ایتو با عروس خود تنها ماند. ایتو از عروس خود پرسید: «هنوز نمیدانم عروس من از چه زمانی به من دل بسته است؟»

«سرورم نخستین بار شما را در معبد ایشی یاما دیدم، آن روز بادایه‌ام در معبد بودیم که شما را دیدم و از همان روز دنیا برای من رنگی دیگر یافت. شما آن دیدار را به یاد نمی‌آورید چرا که مربوط به زمان‌های دور و در این دوره از زندگانی شما اتفاق نیفتاده است. سرورم از آن روزگار تا کنون در دایره چرخ زایش زندگی و مرگ‌های بی‌شماری را طی کرده است. اما من همان دختری هستم که شما را دید و به سبب عشقی که هستی او را دربر گرفت و ناکام ماند در آن دوره از زندگی ساکن ماند. سرورم من سال‌ها و قرن‌هاست که به شما عشق می‌ورزم.»

بانگ ناقوس معبد نیمه‌شب را اعلام کرد. پرندگان آواز خواندن آغاز کردند و نسیم سحری وزیدن گرفت. پرده خوابگاه به سوئی رفت و پیرزن گفت: «دخترم زمان جدائی است. پیش از برمدیدن نور باید یکدیگر را وداع کنید.»

وایتو خاموش آماده وداع شد. ایتو اکنون شیدای عروس سایه‌ئی خود و تنها در اندیشه خشنود ساختن او بود. پس عروس سوزوری (دوات سنگی) کوچکی را که به کنده کاری‌های غریب آراسته بود در دست ایتو نهاد و گفت:

«سرورم فرهیخته‌ئی جوان است و بی‌شک این هدیه خرد او را به کار می‌آید. این سوزوری عتیق از روزگار امپراتور تا کاگورا باز مانده و هدیه‌ئی است که پدرم از امپراتور دریافت کرد و بی‌شک کاری پربها است.» و ایتو کوگای³⁰ شمشیر خود را که از سیم وزر و با نقش شکوفه‌های هلو و هزارستان آراسته بود به یادگار به عروس خود داد.

پس میادزوگای، عروس و دایه‌اش داماد را تا دروازه باغ بدرقه و پیرزن به هنگام وداع گفت: «دیگر بار یکدیگر را به سال گراز باز می‌بینید؛ به سال گراز هم در این روز و شامگاه عروس خود را باز می‌بیند. امسال سال ببر و تا سال گراز ده سال فاصله است، تقدیر چنین است. دیگر بار یکدیگر را در حومه کیوتو و مأوای امپراتور بزرگ تا کاگورا و نیاکان والا تبار او باز می‌بینید. دودمان هئیکه از دیدار داماد خویش خرسند می‌شوند. آن روز کاگوئی³¹ در انتظار شماست و شما را به منزلگاه ما هدایت می‌کند.»

ایتو در کوچه بود و هنوز ستارگان در سینه آسمان می‌درخشیدند. وقتی به فضای باز

30- Koga نیام مزین فلزی شمشیر

31- Kago پالکی و تخت روان

رسید مزارع در نور بامداد روشن بود و ایتودواتی را که از عروس خود گرفته بود بردل خویش می‌فشرد. افسون صدای عروس هنوز در گوش او زنگ می‌زد که احساس کرد همه چیز چون رؤیائی سپری شده است. ده سال و هر روز را چون سالی سپری کردن، رازی که یارای گفتن آن را با دیگری نداشت؛ و راه نهان دیار رفتگان را تنها خدایان می‌دانند.

ایتو بسیار و بارها در گشت و گذار روزانه به امید یافتن نشانی از عروس خویش از کنار روستای کوتولی گیاما گذشت و نشانی نیافت. نه از خانه‌ئی که بدان رفته بود نشانی بود و نه کسی میادزوگای را می‌شناخت. روستائیان پنداشتند ایتو افسون شده است، چرا که هیچ‌گاه کسی از اشراف زادگان در آن روستا منزل نکرده بود. هیچ کس باغی را که ایتو نشانی‌های آن را می‌داد نمی‌شناخت. روستائیان بدو گفتند در مکانی که او از آن سخن می‌گوید روزگاری معبد بودائی بزرگی قرار داشت که تنها ویرانه‌ئی از آن به جای مانده است. و ایتو پس از کندوکاو بسیار در همان محل الواح گورهائی را یافت که کلماتی غریب و به زبان چینی ماندارین بر آن نقش بسته بود. همه چیز زیر گل سنگ و خزه نهان و جز این الواح ایتو چیز دیگری نیافت.

پس ایتو خاموش ماند و از آن چه بر او رفته بود با کسی سخنی نگفت. اما دوستان و خویشان ایتو می‌دیدند که رفتار او دیگرگون شده و روزه روز رنگ پریده‌تر و نزارتر می‌شد. پزشکان علت بیماری او را نشناختند و ایتو چون سایه‌ئی شد که در جهان زندگان حرکت می‌کرد. مادرش پنداشت او را با ازدواج به عادات پیشین مطالعه ادبیات و نقالی باز می‌گرداند اما وقتی از ازدواج با او سخن گفت ایتو در پاسخ گفت: «پیمان بسته‌ام با هیچ زن زنده‌ئی ازدواج نکنم.» ماه‌ها و سال‌ها سپری و ایتو روزه روز نزارتر شد.

سال گراز و فصل خزان آن سال فرا رسید. ایتو حتی گشت و گذار شامگاهان را ترک و نمی‌توانست از بستر برخیزد. زندگی او به خاموشی می‌گرایید و گاه چنان به خواب عمیق فرو می‌رفت که می‌پنداشتند مرده است.

شامگاه شبی خزانی به ناگاه با صدای میادزوگای که او را به نام می‌نامید بیدار و در بستر نشست. میادزوگای لبخند بر لب سلام کرد و گفت: «امشب شما به‌ئوها را در حومه کیوتو می‌روید و آن جا کاگوئی در انتظار شما است تا شما را نزد ما بیاورد.» و بعد میادزوگا ناپدید شد.

ایتو دریافت که زمان وداع با انوار خورشید و جهان زندگان فرا رسیده است. پس شادمان مادر خود را فرا خواند و سرانجام برای نخستین بار ماجرای آن چه بر او رفته بود و سرنوشت عروس خود را با مادر در میان نهاد؛ و با نشان دادن دواتی که عروس بدو هدیه داده

بود از مادر خواست بعد از مرگ دوات را در تابوت او قرار دهند و دمی بعد چشمان خود را بست و مرد.

دوات عتیقه را در تابوت ایتونهادند و با او دفن کردند؛ اما پیش از انجام مراسم تدفین باستانشناس و هنرشناسی دوات را بررسی و آن را ساخته دوره تو-آن^{۳۲} و مهری را که بر دوات نقش شده بود از هنرمندی دانستند که به روزگار امپراتور تا کاگورا زندگی می کرد.]

32- To - an (میلادی ۱۱۶۹)

کتابنامه

- Anesaki, Masaharu. *The mythology of all races*; vol. 8, *Japanese*. Harrap, London, 1932.
- Aston, W.G. (trans.). *Nihongi*: chronicles of Japan from the earliest times to A.D. 697. Translated from the original Chinese and Japanese. First published as a supplement to the Transactions and Proceedings of the Japan Society of London by Kegan Paul, Trench, Trubner & Co. in 1896. Reprinted and published by Allen and Unwin, London, 1956.
- Bosworth, A.R. *The lovely world of Richi-San*. Gollancz, London, 1960.
- Chamberlain, Basil H. (trans.). *Ko-ji-ki: records of ancient matters*. Transactions of the Asiatic Society of Japan, vol. 10 Supplement. Lane, Crawford & Co., Kelly & Co., Yokohama, 1883.
- Davis, F. Hadland. *Myths and legends of Japan*. Harrap, London, 1913.
- de Garis, F. (for H.S.K. Yamaguchi). *We Japanese*. Yokohama, 1934 and 1935.
- Dorson R.M. *Folk legends of Japan*. Charles Tuttle, Rutland, Vermont, and Tokyo, 1962.

- Eliséev, S. *Asiatic mythology: the mythology of Japan*. Harrap, London, 1932.
- Hearn, Lafcadio. *Glimpses of unfamiliar Japan*. Houghton Mifflin, Boston, 1894.
Out of the East. Houghton Mifflin, Boston, 1895.
Kokoro. Houghton Mifflin, Boston, 1896.
Kwaidan. Houghton Mifflin, Boston, 1904.
The romance of the Milky Way. Houghton Mifflin, Boston, 1905.
Japan: an attempt at interpretation. Macmillan, New York, 1920.
Shadowings. Little, Brown & Co., Boston, 1925.
- Joly, H.L. *Legend in Japanese art*. The Bodley Head, London, 1908.
- Kennedy, M. *A short history of Japan*. New American Library, New York, 1964.
- Latourette, K.S. *The History of Japan*. Macmillan, New York, 1953.
- Lum, P. *Fabulous beasts*. Thames and Hudson, London, 1952.
- McAlpine, Helen and William. *Japanese tales and legends*. Oxford University Press, London, 1958.
- Ozaki, Y.T. *The Japanese fairy book*. Constable, London, 1903.
- Redesdale, Lord. *Tales of old Japan*. Macmillan, London, 1908.
- Seki, Keigo (ed.). *Folktales of Japan* trans. R.J. Adams. Routledge & Kegan Paul, London, 1963.
- Smith, R.G. *Ancient tales and folklore of Japan*. A. & C. Black, London, 1908.
- Storry, R. *A History of modern Japan*. Penguin Books, Harmondsworth. Revised edition 1967.
- Webster, R.G. *Japan: from the old to the new*. S.W. Patridge & Co., 1905.

فهرست راهنما

آمدرا ۲۱۶	آسوموری ۱۶۰، ۶۳، ۶۲، ۶۱
آمیدا بودا ۱۲۲، ۱۱۵، ۷۸، ۴۱	آتش ۲۵
آمیداجی ۱۳۶	ارزن ۲۵
آیزن مایو ۵۸، ۵۴	آسانو ۲۲۳، ۱۶۵
آینو ۱۰۹، ۵۳، ۲۰، ۱۴	آسامینو بورو ۱۶۰
آینه ۲۳۰، ۲۲۹، ۸۰، ۷۴	آسوما ۱۸۶
آبیسو ۹۸	آشیکاگا ۲۲۸، ۱۶۳، ۵۶، ۵۵
ئن نوشو کاگو ۸۱، ۸۸	آکاژا ۱۲۵
آوتشی ۱۲۳، ۱۲۴	آکیلو ۲۲۱
اژدها ۱۲۱، ۱۲۰، ۱۱۹، ۱۱۸، ۹۹، ۶۷، ۶۹	آماتراسو ۱۷، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۴۰، ۶۷، ۶۹
۱۵۴، ۱۵۷، ۱۷۴، ۱۷۸، ۱۹۴، ۱۹۷	۲۲۴
۲۳۰، ۲۲۲، ۲۱۵، ۲۰۳، ۲۰۲	آما - تسوکویانه ۵۰

ٲو پاما ٣٠	اسب ٢٥، ١٨٦، ١٩٦، ٢١٧، ٢٢٤
ٲو يودو ٢٢٦	انتوكو ٤٣، ٥٥، ١٣٦، ١٦٩
ٲٲى ٲو ١٢	انمو سوبى - نو - گامى ٢٣٤
اياسو ٣٧، ٥٨	انوشىما ٢١٥
ايتسكاگا ٥٦	اوابامى ١٥٩
ايتسو كوشىما هيمه ١٦٤	اوجى ٢٨
ايتو ٤٤، ٢١١	ٲوجين ٤٤، ٥٢، ١٦٠
ايتونوريس اوگه ٢٣٢	ٲوخوشك ١١
ايچى - نو - تانى ١٦٠	ٲورانو بوناگا ٥٦
ايزاناگى ١٥، ٤٠، ٦٧	اوراشىما تارو ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٦
ايزانامى ١٥، ٤٠، ٦٧	٢٠٥
ايزومو ٢٠، ٢١، ٢٢، ٣٨، ٤٠، ٤٨، ٦٩	اوراگا ٦٢
١٧٦	اوزاكا ٤٠
ايسو بوشى ١٠٤، ١٤٨	ٲوسونو ٨٠
اسيه ٦٩، ٧٤	اوشيو اكا ١٥٧
ايشى كاوگايمون ١٦٣	ٲوفوداس ١٨٧
ايشى ياما ٢٣٧	ٲوكونى نوشى ٣٨، ٤٠، ١٤١، ١٧٦
	اوكه موحى ٢٣، ٢٥، ٢٢٤
بازل هال چمبرلن ٢٠٢، ٤٨	اومى بوذو ١٣٥
باكه مونو جين ١٣٩	ٲوكى ١٧٦
باكرا ٤٧	ٲوكى تاما ١٩٧
بايشو ٢١٦، ٢١٧	ٲوكيز ١٢١
برنج ٢٥	ٲوگاواچى ميوزن ٢٢٨
برهما ١٧١	ٲوگورى هانگون ١٧٣
بنتن ٥٣، ١٣٦، ٢٠٠، ٢١٤، ٢١٥	ٲومى ١٣
بن كئى ٤٤، ٥٥، ١٠٤، ١٢٨، ١٤٠، ١٥٥	ٲومى - تسو - ٲو ٢٠
١٥٧	ٲونوكورو ١٥
بن كئى جيما ١٥٧	ٲونوگوروئمون ٩٣
بن كيچى ١٥٧	ٲونى ٧٣، ١٠٣، ١٣٢، ١٤٥، ١٥٢، ١٥٧
بن يامين ١٥	٢١٢
بودا ٤١، ٤٦، ٦٥، ٦٩، ٧٠، ٨٦، ٨٧، ٩٣	ٲونى واكا ١٦٠
	٢٤٤ اساطير ژاپن

توراگوذن ۱۷۲	۱۳۴، ۱۴۱، ۱۵۸، ۱۸۲، ۲۲۳
توری - ۷۰، ۲۰۰	بوشیدو ۶۹، ۱۴۱، ۱۴۵
توری - نو - ایکه ۲۳۰، ۲۳۱	بوکا ذن شی ۶۱
تو شو دای جی ۱۱۱	بیشامون ۳۱، ۳۹؛ ۵۱، ۷۵، ۹۸، ۱۶۲، ۲۰۰
تو شوگو ۳۷	بیوا ۱۲، ۸۱، ۱۳۶، ۱۵۴، ۲۱۴
تو کو گاو ۱۲، ۳۷، ۵۸، ۶۲، ۸۷، ۱۶۴	بیودو - ئن ۱۴
تو کیمونه ۸۸	
توکیو ۱۱، ۱۲، ۷۱، ۱۲۵	پاترینا ۳۰
توموری ۱۴۰	پری (دریادار) ۶۲
تو هوگو ۲۶	پروانه ۲۲۰، ۲۲۱
تویوتومی ۵۶	
	تاسین ۲۱
جورو ۱۷۲	تاکیا ساکه ۴۵
جورو جین ۴۱، ۶۷، ۱۵۷، ۱۸۵	تاگا او جی ۱۶۳
جیتو کو ۶۱	تامه تومو ۵۳، ۱۰۴، ۱۵۵، ۱۸۶
جیزو بوذاتسو ۲۸، ۶۰، ۸۳، ۹۱، ۹۲	تانسو ۸۰
۱۱۹، ۱۲۴، ۱۸۲، ۲۱۰	تاوارا تودا ۱۵۴، ۲۱۵
جیموتنو ۳۰، ۳۶، ۴۰، ۱۴۵، ۲۲۶	تای ۲۵
جینکا کوچی ۵۶	تایرا ۴۲، ۵۲، ۵۵، ۱۳۶، ۱۵۷، ۱۵۸
	۱۶۰، ۱۶۹، ۲۱۱
جینگ کو ۲۰۷، ۲۰۸	تایرا - نو - توموری ۴۳
جینگو ۱۶۹ - ۱۷۰	تروته هیمه ۱۷۲
جوی چی مین ۶۸، ۱۲۸	تسونا ۱۵۱
	تمساح ۱۷۶
جرخ زایش ۱۲۱	تمو ۳۷، ۶۵
چنگیز خان ۵۵	تن جین ۹۰، ۲۰۹
چرای ۴۰، ۴۴	تندای ۳۹، ۸۳، ۸۸
چین ۴۶، ۵۰، ۵۸، ۶۹، ۸۳	تنگو ۶۲، ۶۳، ۷۳، ۱۰۳، ۱۲۸، ۱۳۴
چهل و هفت رونین ۶۲	۱۵۷، ۱۵۸، ۲۱۲
	تو - آن ۲۳۹
خرچنگ ۱۹۹	تودا جی ۹۴، ۱۶۲

روسیه ۱۴۱	خرسنگ ۲۳
روکوها را میتسو جی ۶۶	خرگوش ۱۷۶، ۱۸۹
رونین ۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۲۲۳	خیزران ۳۵
ریچارد دُرسون ۱۸۸	
ریوجین ۱۹	دائو دجینگ ۲۳۳
	دانکورو ۱۸۸
زن برفی ۱۱۳	دانورا ۴۳، ۴۴، ۵۳، ۵۵، ۱۳۶، ۱۶۰
زنبور ۱۷۸	دای بوتسو ۹۱، ۹۳، ۹۴
زوچو ۷۲	دای کوکو ۹۸، ۱۶۱، ۲۰۰
	دایمیو ۵۶، ۶۲
ژه - پن ۵۰، ۵۸	دای نیپون ۵۰
	داینیچی نیورای ۳۴، ۶۹، ۱۱۰، ۱۱۶
سادو ۹۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۳	دختر بافنده و پسرک چوپان ۲۳۵
ساکاکی ۲۰، ۷۱	درخت ۲۳
ساکای ۲۱	درنا ۷۶، ۹۷، ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۰۵
ساکیه مونی ۱۸۲	دنگایو دایشی ۶۹، ۸۳
ساگا ۳۰، ۲۳۱	دوا ۶۳
سامورای ۵۶، ۶۲، ۱۲۳	
سانه تومو ۲۰۷	ذن ۸۸
سایداجی ۲۸	ذن - بودیسم ۶۹
سای مدئی ۲۳۱	
سایو - هیمه ۲۳	رابرت آدامز ۱۸۸
سچی پئی تارو ۱۹۲	راشو مون ۱۵۱
سگ ۲۳، ۱۴۵، ۱۷۴، ۱۷۷، ۱۸۶، ۲۰۹	راه خدایان ۶۵، ۶۷، ۶۹
سندای ۵۸	رایدن ۳۲
سندی ۲۵	رایکو (یوری میتسو) ۲۴، ۱۵۱، ۱۵۲
سنگا کوچی ۱۶۷	۱۵۷
سوتوکو ۱۳۸	رایوبو شیتو ۶۹، ۸۳، ۱۴۹
سوسانو ۱۷، ۲۵، ۳۸، ۴۰، ۷۱، ۷۲، ۱۰۲	رُز ۵۲
۱۶۴، ۱۷۶، ۲۲۴	رویه ۲۳، ۵۷، ۹۶، ۱۱۸، ۱۷۴، ۱۷۹
سو - کو - ناییکو ۳۸، ۱۴۱	۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶

سوغانو گورو ۱۷۲	فوجیوارا ۵۰، ۵۲، ۵۴، ۲۱۳
سویکو ۱۶۴	فوجی یاما ۱۲، ۱۳، ۲۲۵
	فودو ۸۶، ۱۱۲
شاکامونی ۱۸۲	فوکوروکوجی ۹۷، ۱۶۱
شاکو ۹۷	
شانگهای ۱۴۳	ققنوس ۱۸۶
شیخ ۱۲۱، ۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۰	قوبیلای قآن ۵۶
شوتوکو دایشی ۴۶، ۴۸، ۵۰، ۶۹	
شوجی ۱۱۸	
شوگون ۱۲، ۵۵، ۵۶، ۶۲، ۸۷	کابوکی ۶۲
شون یثی ۱۱۴	کابه ۱۱
شیبا ۳۷، ۱۶۷	کاپا ۱۰۹، ۱۱۳، ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۸۸، ۲۱۱
شی تن نو ۷۲	کاتاگانا ۵۰
شیکوکو ۱۱، ۲۲، ۲۳، ۸۳	کاچی کاچی ۱۸۹، ۱۹۴
شیگه هیرا ۲۱۱، ۲۳۷	کارامون ۳۷
شیما ۷۳	کاشیما ۸۷
شیمبارا ۱۲۰	کاکه مونه ئی شین نو ۲۳۱
شیمونوسکی ۵۵، ۱۳۶، ۱۶۳	کاگه کی یو ۱۶۰
شینتای ۹۶	کاما کورا ۵۵، ۶۹، ۹۲، ۱۱۶، ۱۲۴، ۱۶۳
شینتو ۱۲، ۲۱، ۲۷، ۳۸، ۵۰، ۶۵، ۶۹، ۹۶	۱۷۲، ۲۰۷، ۲۱۵
۱۲۵، ۱۴۱، ۱۶۴، ۱۸۴	کامرگاوا ۲۲۹
شینگون ۶۹، ۸۷، ۸۸	کامی ۱۲، ۶۷، ۱۸۴، ۲۰۹
شین - یاکوشی - جی ۴۷	کامی کازه ۱۴۲
شیوان (آنت خیار) ۲۱۱	کانزان ۶۱
	کئیکو ۴۰، ۴۲
عنکبوت ۱۵۲، ۱۵۳	کرم ابریشم ۲۵، ۲۲۴
	گره ۲۰، ۴۰، ۴۴، ۵۸، ۶۴، ۶۹، ۱۷۰
فرانسیس پیگوت ۲۸	کساکوذن ۱۶۹
فرانسیس خاویر ۶۲، ۲۲۶	ککو ۱۲
فرانسیسی ۵۸	کلیرا ۷۱
فوتامی ۷۳، ۱۹۷	کنتس نوگی ۱۴۱، ۱۷۳

کینتو فوجی وارا ۲۸	کنفسیوس ۴۶
کینکا کوجی ۵۶	کوان ۱۴۸
کیوتو ۱۴، ۳۱، ۴۰، ۴۱، ۵۰، ۵۵، ۵۶	کوان-نون ۸۲، ۸۵، ۸۶، ۹۱، ۹۲، ۱۱۹
۱۲۳، ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۲، ۲۱۵	۱۲۶، ۲۱۵
کیوشو ۱۱، ۲۳، ۴۰، ۵۰، ۶۷، ۱۳۶	کویاما ۲۱۷
کیو کوگو ۲۲۸	کویازومی کا کومر ۷۷
کیو موری ۴۲، ۵۳، ۵۵، ۱۶۲، ۲۱۵	کوبو دایشی ۲۳، ۶۹، ۷۸، ۸۳، ۱۴۴
	کوبه ۱۶۰
گاما سنین ۱۹۳	کوجیکی ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۶۵، ۷۶، ۱۷۶
گاو ۲۵	۲۰۲
گریه ۲۳، ۱۰۵، ۱۲۱، ۱۴۲، ۱۷۴، ۱۸۹	کودرا ۲۳۱
۱۹۲	کورانو سوکه ۱۶۵، ۲۲۳
گل آرائی ۴۸، ۵۶، ۶۲	کوزوکا ۴۴، ۲۲۳
گمپنی ۵۲	کوسن سئی ۱۹۳
گنجشک ۱۷۶	کوشیگوئه ۲۱۵
گنجی ۵۲	کو فوجی ۷۲، ۷۵
گنشو ۳۷	کوما گای ۱۶۰
گوتوبی گیاما ۲۳۲	کونی یوشی ۲۴، ۴۲، ۴۳، ۴۵، ۵۷، ۱۰۴
گو جو ۱۵۷	۱۰۸، ۱۲۸، ۱۳۵، ۱۴۶، ۱۵۱، ۱۵۳
گو - دایگو ۱۶۳	۱۹۵، ۲۲۲
گورکن ۲۳، ۶۵، ۱۲۷، ۱۷۴، ۱۸۸، ۱۹۰	کو - نو - هانا ۳۰
۱۹۴، ۱۹۶	کوه ۹۶
گوزن ۱۷۵، ۱۸۵	کویا - سان ۸۷، ۹۲
گی ری ۱۴۵	کویاشونین ۶۶
گیگا کو ۲۹	کویدان ۷۷
گیلاس ۲۷، ۱۹۸، ۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱	کیتا اوالاگون ۸۷
گیمو ۳۷	کی ری کوزوکه - نوسوکه ۱۶۵، ۲۲۳
	کی رین ۱۲۰
لافکادیوهرن ۷۷، ۱۱۶، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۴۰	کیشی جوتن ۳۱
۲۰۴، ۲۱۲، ۲۱۶، ۲۲۶، ۲۲۷	کینا هاتکه ۲۲۸
لائودزه ۲۳۳	کیتتارو ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۵۰

لاک پشت ۲۰۲، ۲۰۴

لوبیای ژاپنی ۵۰

لوکمو ۵۴

لنکستر ۵۲

ماتسو مورا هیوگو ۲۲۸

ماشویاما ۷۶

مشی جی ۱۴۱، ۱۷۳

مارکوپولو ۵۸

مارویا مائو کیو ۱۲۵

مالکوم کندی ۵۵

مانلی ۲۰۲

ماهی ۲۵، ۸۷

مسیحیت ۵۸، ۶۲

مرغابی کاکلی ۱۸۱، ۱۸۲

موتوماچی ۲۲۶

موروجی ۷۸، ۱۴۴، ۱۸۷

مومایادو ۴۶، ۴۸

مومتارو ۱۰۴، ۱۴۵، ۱۸۶

مونجو بوذاتسو ۴۹

مونگا کو شونین ۱۷۲

مونو تاگاری ۵۲

میاچی ۴۲، ۵۳، ۱۶۴

میادزدگای ۲۳۲

میتسوکونی ۴۵

می تو کومون ۸۷

می روکو - بوذاتسو ۷۸-۸۷

میزونو ۶۳

میکانتوس ۳۰

می کوچی ۱۶۲

میگامی ۱۳

میموچین موجیشا ۲۲۰

میمون ۱۰۹، ۱۴۵، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۱۰

میناموتو ۴۴، ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۱۲۸، ۱۵۰

۱۵۷، ۱۶۰، ۲۰۹

میناموتو - نو - یوشی ثی ۹۰

نارا ۲۲، ۲۸، ۴۰، ۴۷، ۵۰، ۵۴، ۷۲، ۹۴

۱۱۱، ۱۴۴، ۱۸۷

ناگامی ۱۵۷

نرینه گرائی (فالیسیسم) ۹۶

نو (نوح) ۵۵، ۵۶

نونو بیکی ۱۳۷

نوها را ۱۵۷

نی چی رن ۸۷، ۹۱، ۲۱۵

نیروانه ۴۱، ۷۸، ۱۸۲

نیک کو ۶۲

نیما یوشیج ۲۰۲

نیلوفر آبی ۲۱۴

نینگی ۳۰، ۴۰، ۵۰، ۶۷، ۷۲، ۲۲۶

نیو ۱۷۱

نیهونگی ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۴۰، ۴۶، ۶۵، ۷۱

۱۷۶، ۲۰۲، ۲۲۴

وزغ ۱۹۷

و.ح. استو ۲۰۲

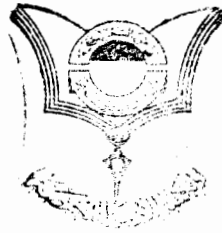
هاچیمان ۴۴، ۵۲، ۶۷، ۷۷، ۹۰، ۲۰۵

هاراکی ری ۱۴۱، ۱۵۹، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۷۳

هاکو ۱۳، ۱۸

هاکونه ۸۳

هئیکه ۵۲، ۵۵، ۱۳۶، ۲۳۲



یاما - اویا ۱۱۳، ۱۵۰	هاید تو ۱۵۵
یاماشیرو ۲۳۲	هایده یوری ۵۸
یاموتو ۳۶، ۳۷، ۴۱، ۴۸، ۱۷۴	هایده یوشی ۵۶، ۵۷
یاموتوداته ۴۰، ۵۲، ۵۳، ۱۶۹، ۲۱۲	هدایت، صادق ۲۰۲
یورک ۵۲	هلو ۲۷
یوری ۷۱	هویجی ۱۳۶
یوریتومو ۵۳، ۵۸، ۱۵۸، ۱۷۲، ۱۸۶	هوئهئی ۹۵، ۹۷
۲۱۵، ۲۱۱، ۲۰۷	هوجو ۸۸، ۱۶۳، ۲۰۹
یوری میتسو ۱۱۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۱	هوجو توکیمازا ۵۵
۱۵۷، ۱۵۳	هوشو کاوا ۲۲۸
یوری میتسو میناموتو ۲۴، ۵۳	هوکائیدو ۱۱، ۱۴، ۵۳، ۱۲۱
یوشی - ئیه ۵۲، ۵۳	هوکو سائی ۱۲۷، ۱۳۰
یوشیتسون ۵۳	هوگن ۲۳۱
یوشیتسونه ۴۴، ۵۳، ۵۵، ۱۰۲، ۱۲۸	هونجو - مورا ۱۵۷
۱۴۰، ۱۵۶، ۱۵۷	هونشو ۱۱، ۱۲، ۲۰، ۳۶، ۴۰، ۵۸، ۱۳۶
یوشیتومو ۵۳	۲۲۴، ۲۲۶
یوشیتوکی ۵۵	هیدانواره ۳۷، ۶۵
یوشی سادا ۹۲، ۱۶۲	هیرا ۲۶
یوشینوبا ۲۱۸	هیراگانا ۵۰، ۸۳
یوشیماسا ۲۳۱	هیروشیگه ۱۳، ۱۴۹، ۱۶۶
یوشی هیرو ۱۳۷	هیروشیما ۱۱
یوکوهاما ۱۱، ۱۲، ۶۲	هیموکای ۴۰
یوکی - ئونا ۲۰۱	هیمه گیمی - سامای ۲۳۴
یومی ۱۶، ۲۱، ۶۷، ۲۳۶	یائو ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۱
یین شینگ ۲۰۷	یائو - نو - سکو ۲۳۰
یه دو ۵۵، ۵۸	یاکوشی نایورای ۸۸
یه زو ۵۵	یاکومو کویزومی (لافکادیوهرن) ۲۲۷
یه گارا - نو - هئیدا ۱۵۹	

